

مجله صنایع فرهنگی | شماره ۶ | خرداد ۹۵



تاریخ سینمای جهان

فهرست مطالب

سینمای کشورها

۳



- ۴ تاریخچه هالیوود و نمادش / نامی که در قطار انتخاب شد
- ۸ یک ایرانی چگونه سینمای هند را متحول کرد / «ماسالا» دنیای بدون فقر
- ۹ پاکستانی‌ها «لالیوود» دارند / سینمایی که فرامیزی نیست
- ۱۰ گریزی به سینمای بنگلادش / با «دالیوود» آشنا شوید
- ۱۱ سینمای اندونزی از اشغال تا استقلال / بررسی نقش چین، ژاپن و هلند
- ۱۲ سینمای فیلیپین از ۱۸۹۷ تا امروز / تیغ سانسور در دست دیکتاتور

کمپانی‌های فیلمسازی

۱۴



- ۱۵ دیزنی و پارک‌های موضوعی‌اش / ۶۵۰ میلیون نفر به دیزنی‌لند رفتند
- ۱۶ جابر جوان چگونه «پیکسار» را بنا نهاد / چراغ مطالعه‌ای که جهانی شد
- ۲۱ مردانی که می‌خواستند فرمانروایی کنند / «دریم ورکز» رویایی نشد
- ۲۲ «یونیورسال» چگونه متولد شد / اختلاف با ادیسون و گامی برای استقلال
- ۲۶ امپراتوری فاکس قرن بیستم را بشناسید / سرآغاز نقد نژادپرستی
- ۳۱ فرازمینی‌ها آمدند / جنگ ستارگان چگونه به ادبیات سیاسی وارد شد

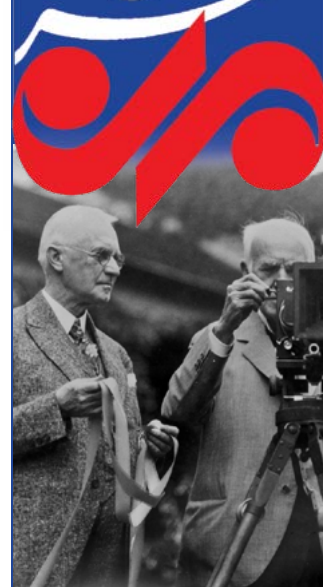
استودیوهای فیلمسازی

۳۵



- ۳۶ تاریخچه استودیوهای «پاین وود» / اینجا خانه جیمز باند است
- ۳۸ داستان جذاب استودیوهای چینه چیتا / قلب سینما در رُم می‌تپد
- ۳۹ استودیوهای بابلسبرگ با ۱۰۳ سال قدمت / جادوی آلمانی رقم خورد
- ۴۱ مروری بر تاریخچه استودیوی امپلین / اسپیلبرگ به رویاهایش نه گفت

مجله صنایع فرهنگی مهر



شناسنامه مجله

□ مدیر مسئول: علی عسگری

□ شورای سردبیری: سید امیرحسین دهقانی،
سید سعید صدرائیان، نغمه دانش آشتیانی

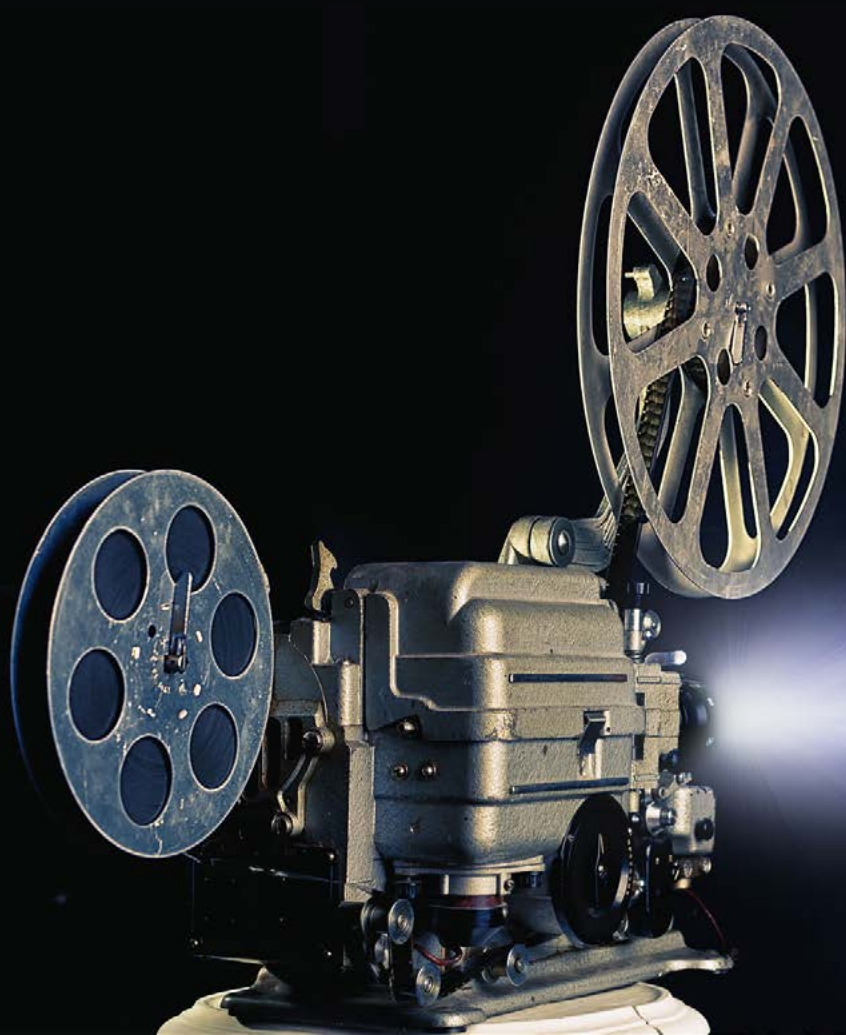
□ مدیر هنری: محبوبه عزیزی

□ شماره تماس: ۴۳۰۵۱۳۳۰

□ پست الکترونیک: art@mehrnews.com

□ آدرس: ایران، تهران، خیابان استاد
نجات الهی، کوچه بیمه، پلاک ۱۸

علاقه‌مندان می‌توانند مقالات و مطالب خود را برای
مجله صنایع فرهنگی مهر ارسال کنند.



طی پیدایش هنر صنعت سینما در جهان هر کدام از کشورها برای استفاده و بهره برداری از این شاخه هنری فعالیت هایی را در راستای راه اندازی سینمای مدنظر خود انجام دادند. در این بخش ضمن آشنایی با تاریخچه هالیوود، مروری بر تاریخ شکل گیری سینما در چند کشور آسیایی داریم که این سلسله مقالات در شمارگان آینده مجله ادامه خواهد داشت.

سینمای کشورها

ارغوان اشتري

تاریخچه هالیوود و نمادش / نامی که در قطار انتخاب شد

حال فیلمبرداری پیدا کرد. اصطیل های قدیمی تبدیل به محل ضبط صدا شدند و دوران آرام هالیوود به سر آمد. تنها آسمان آبی و صاف هالیوود نبود که سبب مهاجرت گروه های فیلمسازی به هالیوود شد. در سال ۱۸۹۷ مخترع مشهور توماس ادیسون و یکی از نخستین فیلمسازان از تهیه کنندگان رقیب شکایت و ادعا کرد که آنها از ابزار فیلمبرداری ای استفاده کرده بودند که ادیسون عقیده داشت برگرفته از تکنولوژی اختراعی او Kinetoscope یا کینتوسکوپ بود. بسیاری از تهیه کنندگان دزد! از شهر نیوجرسی که کمپانی توماس ادیسون در آنجا قرار داشت و پایتخت سینمایی بود ابتدا به کوبا و سپس به کالیفرنیا آمدند.

۱۹۱۵: هالیوود، تینسل تاون شد

در سال ۱۹۱۵ آمریکا رسماً دیوانه سینما بود و هالیوود به مکانی باشکوه و گاهی سورئال تبدیل می شد که می خواهیم در این بخش به آن بپردازیم. بازیگران زن و مرد امیدوار در خیابان های هالیوود پر بودند و در سرشان یک رویای آمریکایی داشتند: ستاره سینما شدن. به هر حال استودیوهای فیلمسازی مانند آتش همه جا را گرفته بودند و برای بقا رقابتی جانکاه داشتند. زمانی که صنعت سینما به بلوغ رسید بسیاری از کمپانی های مستقل با هم ادغام شدند و استودیوهای بزرگی شکل گرفتند که صنعت سینما را شکل دادند و برای حرکت های آینده، سینما را تحت کنترل خود قرار گرفتند.

در سال ۱۹۲۰ چهار میلیون آمریکایی هر هفته برای فیلم دیدن به سینما می رفتند. زمانی که سینما رونق گرفت هالیوود کوشید تا این فضا را حفظ کند. علاقه مندان تاریخ شهر لس آنجلس و طرفداران فیلم محله چینی ها می دانند که کلید توسعه سریع منطقه در اوایل قرن بیستم توسط سیستم آبراه «اونز ولی» به وجود آمد که مدیریتش را ویلیام مالپالاند بر عهده داشت (او ریس مهندسان بخش آب شهری بود) و این سیستم در سال ۱۹۱۳ برای نخستین بار کامل شد. پس از کش و قوس های فراوانی که برای سیستم آب منطقه وجود داشت سرانجام در سال های ۱۹۲۰ هتل هایی که متاثر از صحنه های فیلم های هالیوود بودند و آپارتمان هایی در منطقه ساخته شدند و بلوارهای بزرگی به وجود



بود چون مادر Holle یا Hel، الهه نورس از زیر زمین مقدس شمرده می شد. بنابراین Holle یا Holly-wood (کلمه Hel-wood یعنی مکان جادویی) این روزها محل تبلیغات بزرگ و شرایط ماشینی، صنعت سینما در ایالت کالیفرنیا است.

سال ۱۹۰۷ پیدایش کارخانه رویاسازی

همه چیز تا سال ۱۹۰۷ آرام بود تا اینکه شرایط جوی بد، کمپانی فیلمسازی کوچکی از شهر شیکاگو به نام وست وارد را به هالیوود کشاند تا فیلمبرداری فیلم خود را کامل کنند. نخستین استودیوی واقعی «تستور فیلم کمپانی» از شهر نیوجرسی به هالیوود آمد و در یک هفته سه فیلم در منطقه ساخت: یک فیلم مربوط به غرب آمریکا، یک فیلم مربوط به شرق آمریکا و یک فیلم کمدی با بودجه کلی ۱۲۰۰ دلار. در سال ۱۹۱۲ عبارت «چشم انداز و آب و هوای ایده آل فیلمسازی در هالیوود» رواج یافت و دست کم پانزده استودیوی مستقل را می شد در مناطق مختلف هالیوود در

منطقه هالیوود که امروز دیگر به نمادی از سینمای غرب تبدیل شده است، تاریخچه ای خواندنی دارد که چطور یک منطقه توسعه نیافته که بیشتر برای چرای حیوانات استفاده می شد حالا قطب سینمای جهان است.

هالیوود که سمبل جهانی صنعت سرگرمی سازی آمریکا است سال هاست که یک هدف را دنبال می کند و پیامی که با دیدن این نماد در منطقه هالیوود متبادر می شود این است: «اینجا مکانی است که جادو امکان پذیر است، رویاها می توانند تحقق پیدا کنند» و شاید این رویا یک سبک زندگی پرزرق و برق و خانه باشکوه باشد که خیلی ها را برای ورود به صنعت سینما به این منطقه می کشاند.

حال بد نیست نگاهی به تاریخچه این قسمت از شهر لس آنجلس آمریکا و شکل گیری منطقه هالیوود و نامی که انتخاب شده بینداریم.

دوران پیش از شکل گیری هالیوود

پیش از آنکه منطقه هالیوودی وجود داشته باشد این ناحیه محل زندگی مردم بومی گابریلنوها بود. این منطقه پر از کشاورزان، کابوی ها، راهزنان، جویندگان معدن و تقریباً منطقه ای توسعه نیافته بود. برای مثال تمام زمین های شمال سانسیت بلوار بدون استفاده بودند و فقط برای چرای حیوانات استفاده می شدند.

در پایان قرن نوزدهم منطقه هالیوود که آن زمان این نام را نداشت حالت یک شهر را به خود گرفت و خانم دایدا ویلکاکس نام هالیوود را برای این منطقه انتخاب کرد. در سال ۱۸۸۷ خانم ویلکاکس که همسر بنیان گذار شهر هاروی ویلکاکس بود در قطار با زنی ملاقات کرد که خانه تابستانی خود در شهر فلوریدا را هالیوود می نامید. خانم ویلکاکس از این نام خوشش آمد و به همسرش پیشنهاد داد که نام شهر را هالیوود بگذارند و این نام در تاریخ ماندگار شد.

هالیوود یعنی چه؟

ریشه واژه هالیوود به شمال اروپا و همچنین آیین های پاگان ها برمی گردد. دروئیدها (در قدیم کاهن های بریتانیای کبیر و فرانسه در دوره سلطه ها) درخت پرستش می کردند به ویژه درخت بلوط را. واژه مقدس holly مقدس ترین سمبل آنها



های گذشته دادند. زمانی که جنگ ادامه یافت هالیوود به یک اجتماع کم جمعیت تبدیل شد. جمعیت منطقه کاهش یافت و هم زمان با بازگشت سربازان هالیوود آنها را سرگرم می کرد به آنها پناه و غذا می داد.

در سال های ابتدای ۱۹۴۰ پروژه مستقلات هالیوودلند نیمه تمام ماند که به دلیل رکود اقتصادی بود اما آن تابلو که در این سال ها بر فراز شهر قرار داشت دیگر در سال ۱۹۴۴ به شهر تعلق گرفته بود. تابلو از یک بیلورد تبلیغاتی به یک نشان اجتماعی تبدیل شد.

سال های پس از جنگ

سود کلان صنعت سینما پس از جنگ به دلیل اوج دلهره از ضد لیبرال ها کم شد. در سال های ابتدای ۱۹۵۰ بسیاری از بازیگران نویسندگان، کارگردانان و تهیه کنندگان در فهرست سیاه بودند. در سال ۱۹۴۸ فروش فیلم ها ۴۰ درصد از دوران اوج جنگ کمتر بود. مقصر تلویزیون بود. از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ تعداد دستگاه های تلویزیون در خانه آمریکایی ها از ده هزار دستگاه به دوازده میلیون رسیده بود. در این دوران نشان هالیوود تغییر کلی کرد. در سال ۱۹۴۹ اتاق تجارت هالیوود به داد این تابلو رسید و تصمیم گرفتند قسمت «لند» را از کلمه هالیوودلند حذف و بقیه حروف را مرمت کنند.

تابلو تغییر کرد: اغتشاش و پوسیدگی

در سال های ۱۹۶۰ هالیوود با خیل عظیمی روبه رو شد که به منطقه «سن فراندو ولی» نقل مکان کردند. حتی بسیاری از مراکز فیلمسازی قدرتمند نیز به سن فراندو ولی منتقل شدند و تنها پارامونت در این منطقه مانده بود. با تغییر و تحولات اجتماعی، هالیوود نیز دستخوش تغییر شد. جرم و جنایت افزایش یافت و بلوارهای شهر پر از آدم های فاسدی شد که شهرهای آمریکا را گرفته بودند. در سال های پایانی ۱۹۶۰، تابلوی هالیوود که روزگاری نماد افتخار بود به یک تابلوی زنگ زده مایه شرمساری تبدیل شد. در سال ۱۹۷۳ انجمن میراث فرهنگی شهر لس آنجلس تابلو را جزو میراث فرهنگی شهر قرار داد و می خواست مراسمی را با اجرای ستاره دوران صامت گلوریا سوانسونبر گزار کند که یک مه غلیظ مراسم را بهم زد. در سال های ۱۹۷۰ تابلو تقریباً خراب شد و بخش از حروف D و نیمی از حرف O فرو ریخت. یک حریق عمدی نیز بخش دیگری از تابلو را خراب کرد.

۱۹۷۸: نماد دوباره از نو ساخته می شود

در سال های پایانی ۱۹۷۰ اتاق تجارت هالیوود تصمیم گرفت که نماد هالیوود را بازسازی کند و برای این کار ۲۵۰ هزار دلار هزینه کرد. خوشبختانه گروهی از چهره های مشهور برای کمک به بازسازی نماد آستین ها را بالا زدند. و برای بازسازی تابلوی هالیوود کمک مالی کردند. امروزه نماد هالیوود هنوز که هنوز الهام بخش فیلمسازان و علاقه مندان سینما در نقاط مختلف دنیاست. این نشان که از ۹ حذف تشکیل شده، سمبولیک و قدرتمندتر از گذشته باقی مانده است.

تاریخچه پیاده روی مشاهیر هالیوود/اولین شاکای چابلین جونیور بود

حتما خیلی ها نام «پیاده روی مشاهیر هالیوود» را شنیده باشند و اطلاعاتی کلی هم درباره آن داشته باشند ولی جالب است بدانید ایده اولیه این پیاده رو از کجا آمد و چگونه اجرایی شد.

پیاده روی مشاهیر هالیوود (The Hollywood Walk of Fame) یکی از شناخته شده ترین نمادهای بین

منطقه هالیوود چطور از یک منطقه برای چرای احشام به قطب فیلمسازی جهان تبدیل شد. البته این روند را تا سال ۱۹۳۲ دنبال کردیم و حال به ادامه اتفاقات این منطقه سینمایی می پردازیم.

۱۹۳۲: خودکشی از روی حرف H

در این دوران صدا وارد سینما شد و استودیوهای بزرگ خودشان را با تغییرات تطبیق دادند. بسیاری از بازیگران کارشان از سکه افتاد، اما صدا سینما را به اوج های جدیدی رساند ولی هالیوود در سال ۱۹۲۹ و پس از سقوط بازار بورس تقریباً ورشکسته شد. گرچه استودیوها هنوز به فروش فیلم ها متکی بودند اما ضربه سختی خوردند و دوران رکود اقتصادی دامن صنعت سینما را هم گرفت. با آمدن صدا به فیلم ها فرصت نویی برای بازیگران تئاتری آموزش دیده به وجود آمد. متأسفانه صدها بازیگر جوانی نامی که به هالیوود آمده بودند با برخورد های سردی روبه رو می شدند.

در سال ۱۹۳۲ پگ اتویستل که بازیگر تئاتر در شهر نیویورک بود به سمبول جنبه تاریک رویایی هالیوود تبدیل شد. او که



از موفقیت های خود در برادوی سرشار بود به هالیوود آمد تا بخت خود را در سینما بیازماید. او همراه عموی اش به بیچوود درایو که نزدیک نماد هالیوود است نقل مکان کرد. متأسفانه پگ نتوانست به موفقیتی دست یابد و تابستان سال ۱۹۳۲ بیشتر در خانه عمو منتظر تماس تلفنی استودیوها بود. سرانجام هجدهم سپتامبر به عموی اش گفت که می خواهد دوستی را نزدیک داروخانه ببیند. او در عوض به منطقه مونت لی رفت و از سمبولی که روزگاری امید او بود و حالا نشانه شکست شده بود با کمک نردبانی بالا رفت و خود را از روی حرف H تابلوی هالیوود به پایین انداخت. او زمان مرگ ۲۴ ساله بود. فردای روزی که پگ خود را کشت یک نقش اصلی به او در نمایشنامه ای پیشنهاد شد.

هالیوود وارد جنگ می شود

سال ۱۹۴۱ ژاپن به پلر هارپر حمله کرد و هالیوود به صنعتی جنگی تبدیل شد. استودیوها یگان های خود را به جنگ فرستادند. جیمز استیوارت، کلارک گیبل به جنگ رفتند و موضوع جنگ دستمایه فیلم ها شد. اما تاثیر جنگ بر روند فیلمسازی و انتخاب های خلاقانه ظریف تر بود. دارم های روانشناسانه و فیلم نوآر جایش را به فیلم های پرهزینه سال

آمدند. آپارتمان های لوکسی در مناطقی مانند گاردن آلا وایلا به وجود آمد که ستارگان سینما در آنجا زندگی می کردند و به آنها خانه می گفتند.

پیدایش اشرافی گری سینما باعث ساخته شدن رستوران ها و باشگاه های شبانه در قسمت های مختلف هالیوود و سانت بلوار شد. کاخ های عجیب و غریب فیلمسازی چشم انداز نمادگرایانه هالیوود را کامل کردند.

۱۹۳۳ نماد متولد شد

هالیوود حالا نماد شهر و صنعت سینما و سبک زندگی و الهام بخش بود و در سال ۱۹۳۳ تابلوی هالیوودلند بر فراز شهر پدیدار شد.

هری چندلر ناشر روزنامه لس آنجلس تایمز با بودجه ۲۱ هزار دلار سفارش ساختن این بیلورد را برای توسعه خرید و فروش مستقلات خود داد و خیلی زود این تابلو به نماد شهر تبدیل شد. درباره زمانی که این تابلوی تبلیغاتی ساخته و نصب شد اختلاف نظر وجود دارد اما مرور روزنامه های آن دوران مانند لس آنجلس تایمز، هالی لیوز، لس آنجلس رکوردز، لس آنجلس آگزمینر و هالیوود دیلی سیتیزن هر نوع ابهامی را برطرف می کند. برای مثال روزنامه لس آنجلس تایمز مورخه ده ژوئن ۱۹۳۳ اعلام کرد که ماه مارس توسعه مستقلات تاسیس شد و در ماه ژوئن ۲۰۰ نفر استخدام شدند. هفت مایل از جاده حفاری و ۳۰۰ هزار یارد مکعب پاکسازی شد.

این در حالی است که برخی از منابع ادعا کردند تابلو در سال ۱۹۳۴ نصب شد اما تاریخ درستش ۱۹۳۳ است. درست دو هفته بعد روزنامه لس آنجلس تایمز (تاریخ سی ام دسامبر ۱۹۳۳) مقاله ای منتشر کرد با این تیتر که با ماشین به تابلوی الکتریکی هالیوود رسیدند. مقاله درباره سفر امتحانی هری نویل بازیگر سینما بود که خواسته بود امتحان کند آیا با ماشین می توان به زیر تابلو رسید و آیا ترمز های ماشین در جاده کار می کند.

یک اختلاف نظر دیگر درباره این مساله است که آیا از ابتدا این بیلورد بدون لامپ بود (که بعداً صدها لامپ برای روشنایی به آن اضافه شد). گرچه عکس های تاریخی از مجموعه عکس های هالیوود بروس ترنس نشان می دهد که تابلو روشنایی داشته است. این عکس ها کارگران را در حال حمل بخشی از تابلو نشان می دهند که شبیه حروف A یا L است. در پایان سال ۱۹۳۳ تمام تابلوی هالیوود روشن شد؛ با نورهای درخشانی که کلانشهر لس آنجلس را در حال توسعه نشان می داد.

بیلورد غول پیکر بود. هر کدام از حروف هالیوود سی فیت پهنا و ۴۳ فیت طول داشتند و با ورقه های فلزی ۹*۳ و با کمک لوله و داربست و سیم ساخته شده بودند. کمتر کسی می داند که یک دایره بزرگ و سفید رنگ پایین حروف ساخته شده بود تا بیلورد به چشم بیاید. خود بیلورد هالیوودلند چهار هزار لامپ ۲۰ واتی به فاصله هشت اینچ از هم داشت.

ابتدا قرار بود این بیلورد یک سال و نیم بر فراز شهر نصب باشد اما حالا هشتاد سال است که نام هالیوود در آنجا قرار دارد و سینمای هالیوود بیش از گذشته قدرتمند است.

خودکشی از روی حرف H/هالیوود وارد جنگ می شود

در ادامه بررسی تاریخچه نامگذاری هالیوود و نماد آشنای آن، مروری بر اتفاقاتی که از ۱۹۳۲ تا امروز دانمگیر نماد معروف HOLLYWOOD بوده است، خواهیم داشت.

تا اینجا مروری داشتیم بر سابقه نامگذاری این منطقه در لس آنجلس آمریکا و سپس به این موضوع پرداختیم که

و والتر لنتز می شد. زمانی که کمیته ها شروع به کار کردند پیشنهادها به دفتر تالار بازرگانی هالیوود فرستاده می شد. حدود ۱۵۰ نفر انتخاب شدند. مرحله انتخاب چهره ها بی جار و جنجال نبود. یکی از نام هایی که مورد تصویب قرار نگرفت چارلی چاپلین بود. تالار بازرگانی یک گزارش سالانه در سال ۱۹۶۱ منتشر و به جنجال های انتخاب نام ها اشاره کرد: «نام های پیاده روی مشاهیر موضوع انتقاد و هتاک های مداومی بوده است. مخالف ها به دو گروه تقسیم می شوند: افرادی که عقیده دارند انتخاب های غلطی انجام شده است و گروهی که فکر می کنند نام های محبوب شان یا نام خودشان از فهرست حذف شده است.»

هزینه ها چقدر بود؟

هزینه ساختن پیاده رو از جمله روشنایی خیابان و درخت های خیابان حدود ۱.۲۵ میلیون دلار شد. گرفتن ۸۵ دلار به ازای هر فوت از هر کدام از صاحبان املاک در جوار خیابان تا حدودی به هزینه ساختن کم کرد. روز پانزدهم ماه اوت ۱۹۵۸ تالار بازرگانی از هشت ستاره در بلوار هالیوود در خیابان هایلند به طور موقتی رونمایی کرد تا هیجان ایجاد کند و بدین ترتیب نشان داد که پیاده روی مشاهیر چه شکل و شمایل خواهد داشت. این هشت نفری که ستاره گرفتند عبارت بودند از الیور بورن، رونالد کولمن، لوئیس فائزنا، پرستین فوستر، انرست تورنس، جون وودوارد، برت لنکستر و ادوارد سدیوک. ساختن پیاده رو قرار بود به زودی آغاز بشود اما دو شکایت این کار را به تاخیر انداخت. مالکان مجاور خیابان مخالف این پیاده رو بودند که یکی از شکایت ها مال آنها بود. دومین شکایت مال چارلی چاپلین جونیور بود و درخواست ۴۰۰ هزار دلار خسارت برای ندادن ستاره به پدرش چارلی چاپلین! در اکتبر ۱۹۵۹ قاضی براون اعلام کرد که این ساخت و ساز قانونی بوده است و کمی بعد هم شکایت چاپلین را وارد ندانست و به او رای نداد.

هنرمندان جهان چگونه ستاره دار می شوند/ از پارتی بازی تا دزدی

«پیاده روی مشاهیر هالیوود» دیگر آنقدر پرستاره شده است که اگر به عنوان یک گردشگر سری به آنجا بزنید وقت زیادی از شما می گیرد تا بالای سر ستاره چهره های معروف حاضر شوید و با آنها عکس بگیرید. یکی از مشهورترین مناطق هالیوود «پیاده روی مشاهیر» آن است که در بخش نخست این مقاله به تاریخ شکل گیری آن و برخی مناقشاتی که بر اثر نام افرادی که قرار بود نامشان در این منطقه ثبت شود ایجاد شده بود، پرداختیم. در ادامه آنچه در طول تاریخ بر این منطقه توریستی - سینمایی گذشته است مرور می کنیم. در ماه فوریه ۱۹۶۰ ساختن یک پیاده روی بلندتر شروع شد. نخستین ستاره ای که به طور رسمی روی این پیاده رو نقش بست استنلی کرامر در ۲۸ مارس ۱۹۶۰ بود که نزدیک تقاطع بلوار هالیوود و خیابان گور بود.

در پاییز کار نقش ستارگان به اندازه کافی پیش رفته بود که در ۲۳ نوامبر ۱۹۶۰ تصمیم گرفتند نمایش سالانه کریسمس هالیوود در پیاده روی مشاهیر انجام شود. ای.ام استورات مدیر کمیته تکمیل پروژه تصمیم گرفت تا مراسم کریسمس هالیوود همراه با پایان پروژه باشد اما تا بهار سال ۱۹۶۰ پروژه کامل نشد و سرانجام ۱۵۵۸



نقاشی و نام چهره های مشهور روی آنها حک شده بود. شاید همین ابتکار باعث شد که ایده ستارگانی با نام چهره های مشهور در پیاده روها به فکر استوارت برسد. در سال ۱۹۵۵ بود که با طرح اولیه پیشنهاد موافقت شد و همان سال تالار بازرگانی هالیوود اقدام به گرفتن امضاهای لازم از مقامات شهر کرد که برای انجام عملیات و تغییرات منطقه لازم بود. این طرح ها در ژانویه سال ۱۹۵۶ به شهرداری شهر لس آنجلس تحویل داده شد. شهرداری از این ایده استقبال و ابلاغ کرد تا کارهای مهندسی را برای ایجاد ناحیه مورد نظر انجام بدهند.

هرچه پروژه جلو می رفت، ایده های مختلف مورد بازبینی قرار می گرفت. در ماه فوریه ۱۹۵۶ ایده ستاره ای که طرح چهره شخص در میان آن باشد و پیاده رویی به رنگ قهوه ای و آبی مطرح شد. بعدتر به این نتیجه رسیدند طراحی چهره سخت و گران است و رنگ پیاده رو به سیاه و مرجانی تبدیل شد.

می گویند سرمایه دار (تاجر) هالیوود سی.ای.ی توپرمین نگذاشت پیاده روها به رنگ آبی و قهوه ای باشند چرا که این رنگ ها با نمای ساختمانی که در بلوار می ساخت، هماهنگی نداشت.

تالار بازرگانی هالیوود، سازمان توسعه هالیوود را تاسیس کرد تا با همکاری شهرداری این طرح را پی بگیرد. در حالی که طرح در حال اجرا بود مدیر این پروژه را انتخاب کردند: هری شوگرمن که خود تاجر بود و خانواده اش سینما دار بودند. یکی از قدیمی ترین سینماهای کالیفرنیا به آنها تعلق داشت. شوگرمن ناظر پروژه تا زمان تکمیل شدنش شد.

در دوران ساختن پیاده رو سازمان توسعه هالیوود از ماه می ۱۹۵۶ تا پاییز ۱۹۵۷ روی نام هایی کار کرد که به عنوان نخستین چهره های مشهور ستاره شان در این پیاده رو قرار بود نقش ببندد. در آن دوران چهار کمیته برای انتخاب چهره های مطرح چهار بخش از جنبه های صنعت سرگرمی سازی تاسیس شد: کمیته سینما، تلویزیون، صفحه پرکنی و رادیو.

جنجال بر سر چارلی چاپلین

کمیته انتخاب سینما شامل سیسیل ب. دمیل، سموئل گلدوین، جسی لاسکی، والت دیزنی، هال روچ، مک سنت

المللی هالیوود است که سالانه با بیست و چهار مراسمی که در این پیاده رو برپا می شود این منطقه و خیابان یکی از جاذبه های مهم گردشگری نیز محسوب می شود. «پیاده روی مشاهیر» ۱.۳ مایل مسافت دارد و از شرق به غرب بلوار هالیوود، از شمال خیابان گور تا شمال خیابان لابرایی شهر لس آنجلس است.

هر ساله ۱۰ میلیون گردشگر از این پیاده رود دیدن می کنند که این میزان بازدیدکننده از میزان بازدیدکنندگان موزه هنر شهر لس آنجلس بیشتر است و همین امر ثابت می کند پیاده روی مشاهیر یکی از موفق ترین ایده های بازاریابی است که تا امروز به ذهنی خطور کرده است.

ستارگان و نام چهره های مشهور صنعت سینما حتی شخصیت های محبوب مانند میکی ماوس، شرک، وودی وود پیکر، دالند داک و ... در بلوار هالیوود قرار دارد. در میان هر ستاره نمایه ای قرار گرفته که نشان می دهد آن فرد در چه زمینه ای از جمله سینما، صفحه پرکنی (دنیای موسیقی)، رادیو تلویزیون و تئاتر فعالیت دارد. بر طبق آمار ۴۷ درصد از ستارگان به اهالی سینما، ۲۴ درصد تلویزیون، ۱۷ درصد موسیقی، ۱۰ درصد رادیو و کمتر از دو درصد به ستارگان برنامه های زنده و تئاتر تعلق دارد. متأسفانه اطلاعات به شدت ناقص و اشتباهی درباره تاریخچه این پیاده رو وجود دارد که ما در این بخش از گزارش های صنعت سینما به طور مختصر و دقیق به آن می پردازیم.

ایده پیاده روی هالیوود از کجا آمد؟

مردی که ایده پیاده روی مشاهیر به ذهنش رسید ای.ام استوارت بود. استوارت در سال ۱۹۵۳ مدیر اتاق بازرگانی هالیوود شده بود. در همان سال او یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد و پیشنهاد پیاده رویی را داد که دربردارنده شکوه اجتماع هالیوود باشد و نام خیابان تداعی کننده شکوه و هیجان در چهار گوشه جهان بشود. استوارت کمیته ای را تشکیل داد تا این طرح را اجرایی کند و کمپانی مهندسی پریرا و لاکمن را استخدام کرد تا روی اجرای عملی پروژه و پیشنهادهای خوب کار کنند. و اما ایده اصلی از کجا آمد؟ دقیقاً مشخص نیست. به هر صورت روزگاری روی سقف غذاخوری هتل تاریخی هالیوود که در بلوار هالیوود قرار دارد و امروزه به جایش مجتمع هالیوود و هایلند و دالبی تیه تر قرار دارد، ستارگانی



ستاره روی پیاده روی مشاهیر درست کردند. پس از تمام شدن پروژه، تصمیم گرفتند برای اضافه شدن ستاره‌های جدید یک مکانیزم طراحی شود. در ۱۸ ماه می ۱۹۶۲ تالار بازرگانی هالیوود مسئول انتخاب نام هایی شد که در «پیاده روی مشاهیر» ستاره می گیرند. این سازمان با سه چالش روبه رو بود: ۱- وضع قوانینی که شخصیت‌های واجد شرایط را مشخص می کند ۲- یک پروسه برای انتخاب کاندیداها مشخص شود ۳- ایجاد برنامه‌ای برای تامین هزینه‌هایی که اضافه شدن ستاره جدید در پی دارد. وضع این قوانین سال‌ها طول کشید. تا اینکه ۱۱ دسامبر ۱۹۶۸ و پس از چند سال، ستاره جدیدی به پیاده روی مشاهیر اضافه شد. مراسمی برای رونمایی از این ستاره که به تهیه‌کننده و مدیر استودیو ریچارد د. زانوگ تعلق داشت مقابل چاینا تیه تر برگزار شد و اجرای مراسم را دنی تامس برعهده داشت.

چارلی چاپلین ستاره‌دار شد

از این به بعد با رونمایی هر ستاره چنین مراسمی برگزار شد. در سال ۱۹۷۲ سرانجام به چارلی چاپلین در پیاده روی مشاهیر ستاره دادند. در ماه می ۱۹۷۲ زمانی که کارول برونر در این پیاده روی ستاره گرفت ۹۹ ستاره جدید اضافه شده بود.

در سال ۱۹۷۸ سازمان میراث فرهنگی شهر لس آنجلس پیاده روی مشاهیر را صد و نود و چهارمین بنای تاریخی شهر برگزید. در این دوران تالار بازرگانی هالیوود دچار مشکلاتی شد و می‌خواستند که پیاده روی مشاهیر را به همین شکل رها کنند. در سال ۱۹۸۰، جانی گرانت سرگرمی ساز و شهردار افتخاری هالیوود ستاره‌ای روی پیاده روی گرفت. او برای خود یک مراسم خاطره انگیز برگزار کرد و بدین ترتیب مدیریت کمیته پیاده روی مشاهیر به جانی گرانت رسید. او با مدیریت قوی خود توانست این پیاده روی را به یک نماد بین‌المللی تبدیل کند.

جان گرانت در کنار ستارگان سینما و تلویزیون کسانی را که برنامه‌های زنده/تئاتر اجرا می‌کنند واجد شرایط گرفتن ستاره دانست. او مشکل فضا برای اضافه کردن ستاره جدید را هم حل کرد.

ستاره ۲ هزارم به سوفیا لورن رسید

زمانی که طرح پیاده روی مشاهیر شکل گرفت فقط ظرفیت ۲۵۱۸ ستاره را داشت. در سال‌های ۱۹۹۰ دیگر جایی برای ستاره جدید نبود. گرانت اجازه ایجاد یک ردیف ستاره دیگر را در پیاده روی داد. در اول فوریه ۱۹۹۴ (که روز شکل‌گیری هالیوود نیز هست) پیاده روی مشاهیر یک بلوک به سمت غرب از سیکامور به لایربا گسترش یافت. در این زمان سی ستاره دیگر به پیاده روی مشاهیر اضافه شد و سوفیا لورن دوهزارمین ستاره را دریافت کرد.

گرانت به پاس زحماتی که برای پیاده روی مشاهیر کشید یک ستاره دیگر نیز در سال ۲۰۰۲ به او تعلق گرفت. به طور میانگین ماهی دو ستاره به پیاده روی مشاهیر اضافه می‌شود. یکی از نکات، چند ستاره‌ای بودن بعضی از چهره‌ها هستند به عنوان مثال مایکل جکسون به عنوان خواننده یک ستاره دارد و به عنوان عضو گروهی از جکسون فایو، باب هوپ، میکی رونی، روی راجرز، تونی مارتین در چهار

بخش ستاره دارند.

فرانک سیناترا، بینگ کازبی، دین مارتین، دنی کی، جک بنی سه ستاره دارند. اعضای گروه بیتلز، رینگو استار، جان لنون، پل مک‌کارتنی، جرج هریسون نیز هر کدام یک ستاره جداگانه دارند و به عنوان گروه بیتلز نیز یک ستاره دارند.

در پیاده روی مشاهیر دو ستاره به نام هریسون فوردر هست، یکی به بازیگر دوران صامت سینما تعلق دارد و دیگری به هریسون فوردر بازیگر ایندیانا جونزها.

کمیته انتخاب گاهی دست به مصالحه نیز می‌زند. مثلاً به محمد علی کلی شش زن معروف ستاره‌ای در پیاده روی مشاهیر داده‌اند و توجیه‌شان این بوده که شش زنی جزو اجراهای زنده محسوب می‌شود. یا ستاره‌ای به فضانوردان آپولو سیزده تعلق دارد.

اما پیاده روی مشاهیر با این تعداد ستاره برای گردشگرانی که می‌خواهند ستاره چهره محبوب‌شان را پیدا کنند، کار را سخت کرده است. نکته‌ای که وجود دارد ستاره چهره‌های بافتخار و نامادگونه هالیوود درست مقابل «چاینا تیه تر» قرار دارند. ستاره ستارگان برندگان اسکار معمولاً مقابل دالبی تیه تر هستند.

گاهی دزدی هم صورت می‌گیرد. به عنوان مثال ستارگان جیمز استوارت و کرک داگلاس در سال ۲۰۰۰ ناپدید شدند. وزن هر کدام از این ستارگان ۱۳۶ کیلو است. ستاره‌ها را پلیس لس آنجلس پیدا کرد اما به شدت آسیب دیده بودند. مردی در این رابطه دستگیر شد. سال ۲۰۰۵ ستاره گرگوری پک را ربودند.

هر ساله ۲۰۰ نامزد را به کمیته انتخاب پیاده روی مشاهیر تالار بازرگانی هالیوود معرفی می‌کنند. هرکسی حتی علاقه‌مندان نیز می‌توانند در این انتخاب سهیم باشند. کمیته در ماه ژوئن تشکیل می‌شود و ۲۰ نفر را انتخاب می‌کند. به ازای هر نفر مبلغی (مثلاً سی هزار دلار در ۲۰۱۲) جمع‌آوری می‌شود تا ستاره جدید ساخته شود. مثلاً برای دنیس هاپر هزینه را شبکه تلویزیونی استار به عنوان بخشی از تبلیغات مجموعه تصادف پرداخت کرد. در دسامبر ۲۰۱۴ تعداد ستاره‌های پیاده روی مشاهیر ۲۵۳۸ بود.



شکل گیری سینما در هند

یک ایرانی چگونه سینمای هند را متحول کرد/ «ماسالا» دنیای بدون فقر

ارغوان اشتیری

جالب است بدانید یک کارگردان ایرانی نخستین فیلم بلند و ناطق سینمای هند را ساخت و واژه بالیوود از ترکیب هالیوود و اول کلمه بمبئی آمده است و سبک «ماسالا» نیز برای فراموشی فقر ایجاد شده است.

حتی اگر در همه عمرتان یک فیلم هم از سینمای هند ندیده باشید اما واژه بالیوود تصاویری از نمایی پرشکوه و با رنگ های روشن در مکان های نامتعارف را در حالی که افراد در حال آواز خواندن هستند به ذهن متبادر می شود، اما تاریخ سینمای ملی هند چیست و چگونه صنعت سینمای هند به یکی از قدرتمندترین و پرسودترین صنایع این کشور تبدیل شده است چنانچه هر ساله هند در تولید فیلم و جذب مخاطب یکی از کشورهای است که به لحاظ آماری حرف اول را می زند.

سینما برای مردم هند خیلی اهمیت دارد اگر در یک کشور خارجی مانند آمریکا ستاره سینما به ریاست جمهوری می رسد (رونالد ریگان)، ستارگان سینما در هند به خصوص در جنوب هند موقعیت های اجتماعی بالایی بدست می آورند و به راحتی به رهبران سیاسی، نمایندگان کنگره و فرمانده ایالت ها تبدیل می شوند.

سینما بر زندگی و اندیشه میلیون ها هندی تاثیر دارد. صنعت سینمای هند برای مردم این کشور فرصت شغلی آورده است، کشوری که به دلیل جمعیت زیادش واژه شغل در آن بسیار ارزش دارد. سینما بر زندگی مردم، مذهب، زبان ملی، معماری، دکوراسیون داخلی خانه ها و ... اثر گذاشته است. برای نویسندگانی که پیش از رونق سینما درآمد خوبی نداشتند، فرصت شغلی خوب در پی داشته است. برای آوازه خوان ها، شعرا و طراحان حرکت که در ابتدا برای طبقه نخبه جامعه احترام نداشتند، احترام آورده است.

سینما در سال های گذشته و پیش از عصر اینترنت و سایت های خبری به رونق مطبوعات کاغذی کمک کرده بود و همچنین بر رشد مراکز فرهنگی در شهرهای بزرگ و کوچک تاثیر گذاشته بود. مجلات سینمایی، منتقد فیلم و خبرنگار سینمایی برای طبقه بالای جامعه احترام و اهمیت داشت و در روزگاران دورتر آثار سینماگرانی چون راج کاپور، ساتیاجیت رای سفیر هند در دنیا شدند و برای میلیون ها نفر در کشورهای روسیه، آمریکا، خاورمیانه، آفریقا و کشورهای همسایه هند محبوبیت داشتند و سینمای هند تا امروز این محبوبیت را حفظ کرده است.

واضح است که کلمه بالیوود بازی با کلمات هالیوود و شهر بمبئی (مومبای امروز) است. حرف اول B از پایتخت سینمایی هند یعنی شهر بمبئی و باقی حروف از هالیوود (hollywood) مشتق شده است. این اصطلاح از سال های ۱۹۷۰ توسط یک ستون نویس شایعات مجله ای اختراع شد گرچه درباره این نکته که چه کسی نخستین بار از کلمه بالیوود استفاده کرد اختلاف نظر وجود دارد.

به هر صورت پیدایش سینمای هند به سال ۱۹۱۳ و نخستین فیلم بلند و صامت هندی برمی گردد: راج هاریش چندرا به کارگردانی دادا صاحب پالکی که لقب پدر سینمای هند را دارد. فیلم روز سوم ماه می ۱۹۱۳ به نمایش عمومی درآمد. پالکی نقاش و عکاسی جوان بود که به فیلمسازی روی آورد. نخستین فیلم بلند سینمای هند، مبتنی بر داستانی از اساطیر هند ساخته شده بود.

دو کتاب حماسی بزرگ رامایان و مهابهاراتا، دو سرچشمه بیکران داستان های اساطیری هند هستند که تا امروز به شیوه های گوناگون بر سینمای هند تاثیر گذاشته اند. دادا



صاحب پالکی در خلال سال های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ بیست و سه فیلم تولید کرد. برخلاف هالیوود توسعه سینمای هند در سال های ابتدایی بسیار کند بود.

سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰

در اوایل سال های ۱۹۲۰ چندین کمپانی تهیه فیلم تاسیس شد و در این دوران بیشتر فیلم های تاریخی ماهیت اسطوره ای داشتند. فیلم هایی که از هالیوود وارد می شد- در ابتدا فیلم های حادثه ای- میان مردم هند با استقبال شایان توجه ای رو به رو می شد و به زودی تولید فیلم های حادثه ای هم در دستور کار قرار گرفت هرچند فیلم های این دوران بیشتر بخش هایی از فصل های کتاب های حماسی سانسکریت «رامایانا» و «ماهابهاراتا» بود.

اردشیر ایرانی از پارسایان مطرح هند و مدیر شرکت فیلمسازی امپریال، در سال ۱۹۳۱ نخستین فیلم بلند و ناطق سینمای هند را به نام «عالم آرا» کارگردانی کرد. اردشیر ایرانی به اهمیت صدا در سینما پی برده بود. این فیلم روز چهارم ماه مارس ۱۹۳۱ در سینما مجستیک شهر بمبئی برای نخستین بار نمایش داده شد. استقبال مردم از «عالم آرا» تا حدی زیاد بود که پلیس شهر برای کنترل جمعیت تماشاگرانی که می خواستند فیلم را تماشا کنند دخالت کرد.

براساس گزارش آرشیو ملی هند فیلم «عالم آرا» گم شده است و در آرشیو ملی نگاتیوهای آن وجود ندارد.

اردشیر ایرانی در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) فیلم «دختر لر» را کارگردانی کرد که نخستین فیلم ناطق سینمای ایران است. فیلمنامه «دختر لر» و نقش اصلی آن به عبدالحسین سپنتا تعلق داشت. فیلم که در بمبئی به زبان فارسی تهیه شده بود، در سال ۱۳۱۲ در تهران روی پرده سینما رفت و با استقبال زیادی روبرو شد. اردشیر ایرانی که از خانواده های زرتشتی مهاجرت کرده از ایران به هند بود در کمپانی امپریال نخستین ستارگان را به سینما معرفی کرد از جمله محبوب خان و پرتویراج کاپور (پدر راج کاپور). ایرانی در طول بیست و پنج سال ۱۸۵ فیلم تولید کرد.

هر سال تعداد کمپانی های تولید فیلم در هند افزایش می یافت طوری که تعداد کمپانی ها از ۱۰۸ تا در سال ۱۹۲۷ به ۳۲۸ تا در سال ۱۹۳۱ رسید. رفته رفته فیلم های سیاه و سفید جایشان را به فیلم های رنگی دادند. در سینمای هند نخستین تلاش ها برای تولید انیمیشن صورت گرفت. کاخ های بزرگ سینمایی ساخته شد و چهره و سر و وضع تماشاگران سینمایی

هم تغییر کرد، به ویژه سینما رشد قابل ملاحظه ای در میان طبقه کارگر جامعه داشت که در دوران فیلم های صامت بخش کوچکی از درصد فروش بلیت به آنها تعلق داشت. در سال های جنگ جهانی دوم تولید فیلم کم شد که به دلیل محدودیت واردات نگاتیو بود ولی تماشاگران سینمای هند هنوز وفادار بودند و هر سال بر رونق سینماهای کشور می افزودند.

تولد موج نوی سینما

تقریباً سال ۱۹۴۷ بود که صنعت سینمای هند دستخوش تغییر شد و در این دوره است که سینمای مدرن هند متولد شد. داستان های تاریخی و اساطیری سال های پیش جایشان را به فیلم های اصلاح کننده اجتماعی دادند که نگاه انتقادی به سیستم های اجتماعی مانند سنت جهیزیه دادن، چندهمسری و ... داشتند. در سال های ۱۹۵۰ فیلمسازی مانند بیمال روی و ساتیاجیت رای تمرکزشان را روی زندگی طبقه فرودست جامعه گذاشتند که تا آن سال ها تقریباً داستان های فراموش شده ای بودند.

در سال های ۱۹۶۰ متاثر از تغییرات سیاسی و اجتماعی و همپنطور سینمایی در کشورهای اروپایی و آمریکا، موج نوی سینمای هند به وجود آمد که بنیانگذارانش فیلمسازی مانند مرنیال سن، ریتویک گانتاک بودند. فیلم های این دوران که به شدت می خواستند بیش از پیش واقع گرایانه و درباره شناخت و درک آدم های عادی باشند متفاوت از تولیدات تجاری بودند گرچه فیلم های تجاری بیشتری سود را به همراه داشتند. رفته رفته فیلم های تجاری به فیلم «ماسالا» تبدیل شدند، ماسالا ترکیب ژانرهایی مانند اکشن، کمدی و ملودرام است و در هر فیلم از گونه ماسالا دست کم شش کلیپ موسیقی وجود دارد. ژانر ماسالا شکل دهنده قالب فیلم های معاصر بالیوودی است.

فیلم ماسالا، بالیوودی که امروزه می شناسیم

یکی از موفق ترین فیلمسازان سال های ۱۹۷۰، منموهان دسائی که پدر فیلم ماسالا نامیده می شود، از رویکرد خود به سینما چنین دفاع می کرد: «من می خواهم مردم فقرشان را فراموش کنند. می خواهم آنها را به دنیایی رویایی ببرم که فقر ندارد. گدا وجود ندارد، دنیایی که سرنوشت مهربان است، خدا مدام به بدگانش رحمت می بخشد»

آثاری که آمیزه حادثه، رمانس، کمدی و صدا البته آیتیم های موسیقی دارند هنوز صنعت سینمای هند را در ید قدرت خود دارند. گرچه در سال های اخیر توجه بیشتری به پیرنگ، شخصیت پردازی، تنش های دراماتیکی شده است اما این قدرت ستارگان سینمای هند است که در فروش فیلم های هندی سهم به سزایی دارد.

پس از موفقیت فیلم «میلیونر زاغه نشین» ساخته دنی بویل در مراسم اسکار که با بازیگران هندی و براساس داستانی هندی ساخته شد، سینمای بالیوود وارد مرحله جدیدی شد. حالا دست اندرکاران سینمای هند بیشتر به بازارهای جهانی توجه دارند. تلاش هایی برای سهم خواهی بیشتر در بازارهای جهانی انجام داده اند. اما سوالی که مطرح می شود این است که آیا فیلم های بالیوود می توانند برای تماشاگران آمریکایی- که روزانه با فیلم های جدیدی از هالیوود روبه رو هستند- جذابیت داشته باشند؟ قطعاً فیلم های بالیوود برای تماشاگران آسیایی مخصوصاً هندی های مهاجر در اقصی نقاط جهان جذابیت دارند اما آنها هنوز برای رسیدن به این هدف راه طولانی پیشرو دارند.



خانواده های خود امید دارند.

فروپاشی صنعت سینمای پاکستان

با روی کار آمدن محمد ضیاء الحق در سال های پایانی دهه ۷۰ قوانین جدیدی برای فیلمسازان وضع شد. فیلمسازان پاکستانی باید دارای مدارک تحصیلی می بودند. علاوه بر این تعطیلی بسیاری از سالن های سینما و مالیات های سنگین به فروپاشی و رکود سینمای پاکستان کمک کرد.

در سال های ۱۹۹۰ تولید فیلم به چهل عنوان در سال رسید که همه این فیلم ها را معمولاً یک استودیو تهیه می کرد. تولیدات کمپانی های دیگر با هزینه شخصی کارگردان ها ساخته می شد، اما تعدادی کارگردان توانستند از این بحران جان سالم به در ببرند.

ثمینا پیرزاد

ثمینا پیرزاد یکی دیگر از فیلمسازان موفق پاکستان است که با بازیگری سینما را شروع کرد. نخستین بار پیرزاد در سال ۱۹۷۶ در «زردیکیان» حضور یافت. او سپس برای تلویزیون پاکستان شروع به برنامه سازی کرد. وی در سال ۱۹۹۹ «انتها» را برای سینما ساخت. «انتها» که به مساله هتک حرمت می پرداخت، بحث برانگیز شد و نمایش فیلم را در سینماها متوقف کردند. پیرزاد توانست با گرفتن حکمی از دادگاه دوباره فیلم را در سینماها به نمایش درآورد. فیلم بعدی پیرزاد «شرارت» (۲۰۰۳) نام دارد.

مهرین جبار

یکی از معدود فیلم های پاکستانی که توانست موفقیت های بین المللی کسب کند، «رام چند پاکستانی» (مهرین جبار، ۲۰۰۸) است. فیلم توانست جایزه تماشاگران را از جشنواره بین المللی فیلم فرایبورگ و جایزه فیپرشی را از سینه فن (جشنواره سینمای آسیا و عرب) بگیرد.

«رام چند پاکستانی»، نخستین تجربه فیلمسازی مهرین جبار و داستان واقعی پدر و پسری پاکستانی را بازگو می کرد که بی هدف از مرز هند عبور می کنند و به همین دلیل سال ها زندانی می شوند. این در حالی است که مادر پسر هیچ اطلاعی از سرنوشت آنها ندارد.

مهرین جبار فیلمسازی را از سن کم از پدرش یاد گرفت و در سال ۱۹۹۳ دو سال در دانشگاه کالیفرنیا شهر لس آنجلس سینما خواند و سپس به پاکستان برگشت.

وضعیت امروز سینمای پاکستان

سال ۲۰۰۵ مقامات مسئول سینمای پاکستان مجوز ورود فیلم های بالیوود را به پاکستان صادر کردند. نمایش فیلم های هندی در سینماهای پاکستان رقابتی را میان فیلمسازان این کشور با محصولات مشهورتر کشور همسایه به وجود آورد و به تعامل و همکاری های بیشتر صنعت دو کشور هند و پاکستان منتهی شد.

نیز شهر زادگاهش لاهور را برای زندگی برگزید. این دو شخص پیشگامان صنعت سینمای پاکستان هستند.

پیامدهای استقلال پاکستان

یک سال پس از جدایی هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ تولید فیلم در پاکستان شروع شد اما کشور تازه تاسیس دچار کمبود تجهیزات فیلمبرداری بود و بسیاری از بازیگران و کارگردان های سینما به هند مهاجرت کرده بودند. نخستین فیلم بلند پاکستان «به یاد تو» به کارگردانی دائود چاند در سال ۱۹۴۸ فیلمبرداری شد اما در سال های ۱۹۵۰ بود که نخستین فیلم موفق پاکستان با نام «دو آنسو» به کارگردانی انور کمال پاشا و مرتضی گیلانی ساخته و مدت ۲۵ هفته بر پرده نمایش بود. «دو آنسو» داستانی از حکیم شجاع درباره خودخواهی طبقه مرفه جامعه را دستمایه فیلم قرار داده بود.

عصر طلایی سینما

سال های ۱۹۶۰ آغاز تولید فیلم های رنگی در پاکستان و دوران طلایی سینمای پاکستان است. در سپتامبر سال ۱۹۶۵ ورود و نمایش فیلم های هندی در پاکستان ممنوع شد اما سینمای پاکستان از این تصمیم آسیبی نخورد و توانست تماشاگر بیشتری را جذب تولیدات خود کند.

سال های ۱۹۷۰ استعدادهای جدیدی در سینمای پاکستان پیدا شدند که یکی از آنها «سانجیتا» بود. سانجیتا نام هنری بازیگر و کارگردان مشهور پاکستانی است. او نخستین بار در Kankganin - ۱۹۶۹ نقش آفرینی کرد. سانجیتا در سال ۱۹۷۱ به شهر لاهور آمد و در این شهر ساکن شد.

وی در سال ۱۹۷۹ برای نخستین بار پشت دوربین قرار گرفت و «دختر اجتماعی» را ساخت. فیلم با فروش خوبی روبه رو شد و سانجیتا جوایز بهترین کارگردان و بهترین بازیگر زن «تگار» را از آن خود کرد. «تگار» مهم ترین مراسم اهدای جوایز در سینمای پاکستان است. «دختر اجتماعی» همچنین سید نور را به عنوان یک فیلمنامه نویس خوش قریحه به جامعه سینمای پاکستان معرفی کرد. سید نور بعدها به فیلمسازی روی آورد.

سید نور

یکی از بهترین فیلمسازان در شهر لاهور که به احیای دوباره صنعت سینمای «لالیوود» در سال های میانی ۱۹۹۰ کمک کرد، سید نور نام دارد. او فیلمسازی پرکار است که تا حالا بیش از ۴۰ فیلم کارگردانی کرده است. نخستین تجربه فیلمسازی او «قسم» (۱۹۹۲) در دورانی تولید شد که سینمای پاکستان بدترین دوره خودش را سپری می کرد. «قسم» با فروش خوبی روبه رو شد و در تضاد با فیلم های پرفروش پنجابی بود که آن سال ها در پاکستان فروش خوبی داشتند. فیلم بعدی سید نور، «جیوا» (۱۹۹۵) به فقر و تلاش مردم پاکستان در مهاجرت به کشور یونان می پردازد که این افراد به آینده بهتری برای

شکل گیری سینما در پاکستان

پاکستانی ها «لالیوود» دارند/سینمایی که فرامرزی نیست

ارغوان اشتری

«لالیوود» نام غیررسمی بخشی از صنعت سینمای پاکستان است که پایگاه آن در شهر لاهور است. صنعت سینمای پاکستان سالانه با تولید به طور میانگین ۶۰ فیلم جزو بیست کشور برتر دنیا در زمینه تولید فیلم است.

گزارشگر سایت کالچر تریپ در مطلبی به تاریخچه صنعت سینمای پاکستان پرداخته که مروری بر بخش هایی از آن خالی از لطف نیست.

تا سال ۱۹۷۱ سه مرکز اصلی تولید فیلم در کشور پاکستان شهرهای لاهور، داکا و کراچی بودند که بزرگترین مرکز سینمایی پاکستان در شهر لاهور به «لالیوود» معروف بود و پس از جدایی بنگلادش از پاکستان، شهر داکا در کشور بنگلادش قرار گرفت و صنعت سینمایی بنگلادش به «دالیوود» شهرت گرفت.

بیشتر فیلم های پاکستان به زبان اردو تولید می شود، اما فیلم هایی به زبان های انگلیسی یا گویش های پنجابی، پشتو، سیندهی نیز ساخته می شوند که این مساله به دلیل تنوع گویش ها در کشور پاکستان است.

بیشترین مخاطب فیلم های پاکستانی، مردم کشور پاکستان هستند و این کشور تلاش های بسیار اندکی برای ورود به بازارهای جهانی و جشنواره های جهانی داشته است. به همین دلیل صنعت سینمای پاکستان مهاجر مانده و خارج از پاکستان شناخته شده نیست.

اصطلاح «لالیوود» نیز در رقابت با صنعت سینمای بالیوود و هالیوود، نخستین بار توسط سلیم ناصر ستون نویس مجله گلمور در تابستان سال ۱۹۸۹ استفاده شد که بازی با کلمه هالیوود بود.

نظیر احمد خان

صنعت سینمایی که در شهر لاهور قرار دارد در سال ۱۹۲۹ با افتتاح استودیوهای یونایتد پلیرز در جاده راوی آغار به کار کرد. در آن دوران پاکستان و هند یک کشور بودند. موسس استودیوهای یونایتد پلیرز، عبدالرشید کاردار نام داشت. این استودیو در رقابت با شهرهای دیگر هندوستان که فیلم تولید می کردند، شهرهای ممبایی و کلکته، دست به تولید فیلم می زد.

نظیر احمد خان، بازیگری هندی - پاکستانی بود که بعدها به کارگردانی و تهیه کنندگی روی آورد و در دوران فعالیتش که بیش از ۵۵ سال بود در ۲۰۰ فیلم حضور یافت. نظیر احمد خان نخستین چهره موفق سینمای پاکستان پیش و پس از استقلال این کشور بود، اما وی در مقام بازیگر به دعوت دوستش عبدالرشید کاردار به شهرهای کلکته و بمبئی رفت و آمد می کرد. کاردار خاطره انگیزترین نقش های کارنامه احمد خان را به او پیشنهاد می داد.

نظیر احمد خان در شهر بمبئی (هند) نیز استودیو داشت که در دوران شورش هایی که منجر به جدایی هند و پاکستان شد، در آتش سوخت. پس از آن احمد خان کاملاً به پاکستان مهاجرت کرد و دوستش عبدالرشید کاردار

شکل گیری سینما در بنگلادش

گریزی به سینمای بنگلادش / با «دالیوود» آشنا شوید

خان آن را ساخت و سوم اوت ۱۹۵۶ تدوینش کرد. تمامی مراحل پس از تولید «صورت و نقاب» در شهر لاهور پاکستان انجام شد.

ایالت شرق بنگال سوم آوریل سال ۱۹۵۷ سازمان توسعه سینمایی شرق پاکستان (EPFDC) را تأسیس کرد. نخستین فیلم این سازمان «زندگی یک دختر روستایی» (۱۹۶۰، فاطمه لاهونی) نام داشت. در سال های پایانی ۱۹۶۰ هر سال به طور میانگین بین ۲۰ تا ۳۰ فیلم در منطقه تولید می شد.

پس از استقلال

روز ۱۶ دسامبر سال ۱۹۷۱ بنگلادش به عنوان یک کشور مستقل از پاکستان به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۷۹ در بنگلادش ۵۱ فیلم به نمایش عمومی درآمد و در سال های ۱۹۹۰ سالانه بیش از ۹۰ فیلم در کشور نمایش داده می شد.

وضعیت کنونی

اخیرا صنعت سینمای بنگلادش در رقابت سختی با فیلم های خارجی، شبکه های ماهواره ای، شبکه ویدیویی روبه رو است. میزان مخاطب سینما کم شده است. انتقادی که به صنعت سینمای بنگلادش وارد می شود، تولید فیلم های با کیفیت نازل است که فقط به موضوع های خشونت آمیز و ملودرام می پردازد. گرچه فیلم های بنگلادشی بیشتر عامه پسند هستند، اما فیلمسازان ستایش شده ای هم در این کشور سکونت دارند مانند ظهیر ریحان، همایون احمد، عالم گیر کبیر، طارق مسعود. از سال ۲۰۰۳ کشور بنگلادش هر ساله در بخش فیلم های خارجی زبان اسکار، فیلم به آکادمی علوم و هنر سینمایی معرفی می کند. «متیر موینا» ساخته طارق مسعود نخستین فیلم تاریخ سینمای بنگلادش است که از سوی این کشور برای رقابت در اسکار معرفی شد.

شاید برایتان جالب باشد که بدانید صنعت سینمای بنگلادش در بخش جشنواره ها نیز دستش خالی نیست و می توان گفت شناخته شده ترین جشنواره سینمایی اش جشنواره بین المللی فیلم «داکا» است. این رویداد سینمایی اولین بار در سال ۱۹۹۲ برگزار شد و تا امروز نیز برگزار می شود.

برخی منابع اعلام کرده اند در کشور بنگلادش بیش از ۹۰۰ سالن سینما وجود دارد که فیلم های خارجی به ویژه هندی نیز به نمایش می گذارند. از آنجا که میزان تولید سالانه فیلم در «دالیوود» به رقمی زیر ۱۰۰ فیلم در سال می رسد طبیعی است که برای این تعداد سینما نیاز به فیلم خارجی نیز باشد. طبق اطلاعات ویکیپدیا کشوری است واقع در جنوب قاره آسیا و شرق هند، پایتخت آن داکا و جمعیت آن ۱۴۸ میلیون نفر است.



در منطقه وجود داشت.

ارغوان اشتري

نخستین گسترش ها

نخستین سازمان تولید و نمایش فیلم بنگال، رویال بیوسکوپ کمپانی در سال ۱۸۹۸ توسط هیرا لال سن در شهر کلکته تأسیس شد. آن زمان کشورهای پاکستان و بنگلادش مستقل نبودند. نخستین فیلم های بنگالی در سال ۱۹۱۹ ساخته شد اما بیشتر فیلم ها در شهر کلکته (در هند کنونی) ساخته می شد و در سال ۱۹۳۱ «آخرین بوسه» را خانواده نواب از شهر داکا تهیه کرد.

دوران پاکستان

پس از جدایی هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ نخستین فیلمی که در شرق پاکستان ساخته شد یک فیلم خبری درباره دیدار محمد علی جناح بود که در سال ۱۹۴۸ و توسط گوینده رادیو نظیر احمد تهیه شد. نخستین فیلم بلندی که در شرق پاکستان (بنگلادش کنونی) ساخته شد، «چهره و نقاب» نام داشت که عبدالجبار

سینمای بنگلادش گرچه می توانست اثر تعیین کننده ای بر سینمای جنوب آسیا بگذارد و تا اندازه ای هم این جایگاه را دارد ولی در کل صنعتی کم رونق است.

صنعت سینمای کشور بنگلادش از سال های ۱۹۸۰ رونق گرفت و در سال های ۱۹۹۰ به اوج خود رسید و در حقیقت سال های ۸۰، ۷۰، ۶۰ و تا نیمه های سال های ۱۹۹۰ سینمای بنگلادش پر رونق بود و توسعه سریعی نیز داشت. سال ۲۰۱۴ یکی از بهترین سال های صنعت سینمای بنگلادش از جنبه اقتصادی بود و برخی از پرفروش ترین فیلم های تاریخ سینمای بنگلادش در سال ۲۰۱۴ تهیه شدند. فیلم «کیش و مات» که در سال ۲۰۱۴ اکران شد جزو پرفروش های این کشور بود.

این سینما گرچه چندان شناخته شده نیست ولی آشنایی با تاریخ این سینما که بعضا به «دالیوود» نیز شناخته می شود، خالی از لطف نیست.

اولین فیلم بلندی که در منطقه بنگلادش ساخته شد، «آخرین بوسه» محصول ۱۹۳۱ است ولی نخستین نمایش فیلم در این کشور به ۲۴ آوریل سال ۱۸۹۸ برمی گردد؛ در دوره ای که کمپانی بردفورد بیوسکوپ در سالن کراون نزدیک بندر داکا فیلم نمایش می داد و البته بنگلادش کشور مستقلی نبود. از فیلم های مهم تجاری بنگلادش می توان به دختر کولی (موتیورا رحمان پانو، ۱۹۹۱)، صورت و نقاب (عبدالجبار خان، ۱۹۵۶)، مونپورا (غیاث الدین سلیم، ۲۰۰۹)، کیش و مات (اشیکور رحمان، ۲۰۱۴) و آگنی (افتکار چودھری، ۲۰۱۴) اشاره کرد.

دوران صامت

روز ۲۴ آوریل سال ۱۸۹۸ مجله هفتگی بنگالی به نام «داکا پروکاش» گزارش داد که کمپانی بردفورد بیوسکوپ در سالن کراون در پاتواتولی فیلم هایی را به نمایش در می آورد. این نمایش ها شامل بخش های خبری و فیلم های کوتاه می شدند. نخستین سالن سینما در شهر داکا با نام پیکچر هاوس در سال های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ ساخته شد. به نقل از سایت بنگال موبیز، بعدها نام این سالن سینما را به نیو پیکچرز هاوس تغییر دادند و سرانجام نامش را «شبستان» گذاشتند. در سال ۱۹۴۷ حدود ۸۰ سالن سینما



شکل گیری سینما در هند

سینمای اندونزی از اشغال تا استقلال / بررسی نقش چین، ژاپن و هلند

تاریخ سینمای اندونزی قدمتی طولانی تر از آن چیزی دارد که علاقه مندان سینما به ذهن شان خطور می کند ولی با وجود چنین قدمتی خیلی ها با سینمای این کشور آشنایی کافی ندارند.

فقدان اطلاعات و منابع قابل استناد سبب شده که نقطه شروع سینما در این کشور آسیایی جنوب شرقی چندان مشخص نباشد اما در اوایل سال های ۱۹۲۰ نخستین نشانه های بالندگی سینمای اندونزی دیده شد.

دوران استعمار هلند

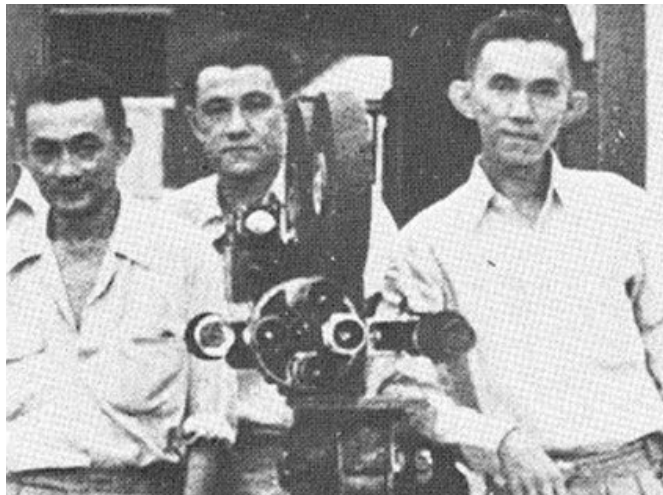
نخستین فیلم هایی که در اندونزی به نمایش درمی آمد تحت مدیریت هلندی ها بود و بیشتر فیلم های وارداتی در سینماهای این کشور روی پرده می رفت که این فیلم های وارداتی به Gambar Hidoep یا تصاویر زنده شهرت داشتند. در آن دوره اندونزی مستعمره هلند بود و اندونزی به هند هلند شهرت داشت. نخستین فیلم های به نمایش درآمده به سال ۱۹۰۰ برمی گردد. در سال ۱۹۲۶ یک کارگردان هلندی به نام هولدراب فیلمی به نام Loetoeng Kasaroeng ساخت. در سال ۱۹۲۸ کمپانی هالیمون فیلم به مدیریت برادران ونگ که مهاجران چینی بودند، نخستین فیلم صامت اندونزی به نام لی لی ون جاوا (۱۹۲۸) را تهیه کرد که داستان دختری بود که به زور والدینش او را به ازدواج مردی در می آوردند. گرچه فیلم شکست خورد اما برادران ونگ کمپانی دیگری به نام باتاویا فیلم تاسیس کردند.

به زودی کمپانی های دیگری - که بیشترشان را مهاجران چینی مدیریت می کردند- تاسیس شدند مانند تانز فیلم، ناسینگ فیلم و کمپانی مشهور «تان بون سوان» که در سال ۱۹۲۸ «راز بوربودور» و «روحی با دست خنوب» را تهیه کرد که نخستین تلاش های سینمای اندونزی در ژانر وحشت بود و فیلم ها با استقبال روبه رو شدند.

جالب است بدانید چینی ها به دو دلیل وارد صنعت سینمای اندونزی شده بودند؛ نخست آنکه ذاتا تاجر و دنبال درآمدزایی بودند و دوم آنکه مردم اندونزی این کار را به شان خود می دانستند.

به گزارش سایت جاکارتا گلوب، در سال های ۱۹۳۰ چندین کمپانی فیلم که توسط هلندی ها اداره می شد، مانند کاسموس فیلم و کینورک کارلی تاسیس شدند. آلبرت بانیک و مانوس فرانکن (مستندساز هلندی) در سال های ۱۹۳۰ دو فیلم شاخص در سینمای اندونزی کارگردانی کردند. نخستین فیلم «Pareh» نام

ارغوان اشتري



اندونزی (پرفینی) و نخستین جشنواره فیلم اندونزی بنیان گذاری شد. در سال ۱۹۵۷ واردات فیلم های هالیوودی به زبان تولیدات داخلی بود و فیلمسازان مترصد محدود کردن واردات فیلم به اندونزی بودند. اما به هر حال تاثیر هالیوود بر تماشاگران سینما و فیلمسازان اندونزی غیرقابل انکار بود.

در سال ۱۹۶۹ دولت اندونزی محدودیت ورود فیلم های خارجی به اندونزی را اعمال کرد. در سال ۱۹۷۹ دولت شورای سینمای ملی اندونزی را تشکیل داد تا برنامه های دولت را برای اعمال نفوذ بر سینما و رابطه با سازمان های دولتی مشخص کند.

سال های ۱۹۸۰

سال های ۱۹۸۰ دوران طلایی سینمای اندونزی است. در این دوران فیلم های خوب و موفق تجاری ساخته شد مانند ناگا بونر (۱۹۸۹). در این سال ها فیلم هایی ساخته شد که منتقدان آنها را بهترین فیلم های تاریخ سینمای اندونزی می دانند. سال های ۱۹۸۰ وضعیت اقتصادی سینمای اندونزی به ثبات رسید و راه را برای موفقیت های آتی هموار کرد. فیلم Tjoet Nja' Dhien به کارگردانی اروس جاروت نخستین فیلم از کشور اندونزی بود که برای نمایش در جشنواره فیلم کن در سال ۱۹۸۹ انتخاب شد. این فیلم نماینده اندونزی در اسکار نیز بوده است.

سال های ۱۹۹۰

در سال های ابتدایی ۱۹۹۰ فیلم های تجاری به سمت و سوی ژانر کمدی بکوب بکوب رفت. ورود فیلم های خارجی آزاد شد و کیفیت فیلم های اندونزی پایین آمد. رقابت سختی میان تولیدات داخلی با فیلم های هالیوودی و هنگ کنگی وجود

سینمای معاصر اندونزی

در سال های ۲۰۰۰ فیلمسازی مستقل در این کشور رونق گرفت و پس از برپیده شدن دولت سوهارتو، سینما توانست به مضامینی بپردازد که در دوران دولت او ممنوع بود مانند مذهب، عشق، نژاد و ...

در سال ۲۰۰۹ نخستین فیلم انیمیشن بلند سینمای اندونزی به نام «آواز تا سحر» به تولید رسید. در سال های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ مالیات های سنگینی برای نمایش فیلم های خارجی شد که به کاهش نمایش فیلم های خارجی در سینماهای اندونزی منجر شد. بنابراین خرید فیلم های دی.وی.دی قاچاق رونق زیادی پیدا کرد.

جمع بندی

سینمای اندونزی (پس از فیلیپین) یکی از توسعه یافته ترین سینماهای جنوب شرق آسیا است. هرچند درآمد صنعت سینما به دلیل جمعیت کشور چندان زیاد نیست. صنعت سینمای اندونزی آنقدر گسترده نیست که فیلمسازان فراوانی در آن فعالیت داشته باشند به همین دلیل بسیاری از کارگردان های سینما رو به کار در تلویزیون و تاثیر می آورند. ژانرهایی که در سینمای اندونزی ساخته می شود محدود است. یکی از گونه های محبوب کمدی است. فیلم های جوان پسند هم در سال های ۱۹۸۰ در میان جوانان محبوبیت بسیاری داشت.

اما مردم اندونزی تا چه حد برای میراث فرهنگی خود احترام قایل هستند؟ مرکز فیلم اندونزی گزارش می دهد که سینمای کشور اهمیت ویژه ای دارد.

از فیلم های مهم و کلاسیک سینمای اندونزی می توان به طوفان گذر خواهد کرد (۱۹۷۷)، ناگا بونار (۱۹۸۷) اشاره کرد. سینمای آئرناتیو نیز چندان رونقی در کشور اندونزی ندارد. یکی از فیلمسازان چینی فیلم هایی تگو کارایا است که فیلم های جدی و تفکر برانگیزی می سازد.

این فیلم ها برنده جوایز متعددی شده و مورد پسند منتقدان واقع شده اند. برای حفظ میراث سینمایی کشور اندونزی یک فیلمساز هلندی به نام اورو سوونک «مرکز فیلم اندونزی» را راه اندازی کرد. هدف او حفظ آرشیو فیلم های قدیمی بود. سوونک در سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ رییس جشنواره فیلم بین المللی جاکارتا نیز بود. در اندونزی جشنواره فیلم اندونزی نیز برگزار می شود که هم تراز جوایز اسکار برای اهالی سینمای اندونزی است. بنابر اطلاعات ویکی پدیا اندونزی یک مجمع الجزایر متشکل از ۱۷۵۰۸ جزیره و ۳۳ استان است. اندونزی ۲۲۸ میلیون نفر جمعیت دارد.

شکل گیری سینما در فیلیپین

سینمای فیلیپین از ۱۸۹۷ تا امروز/ تیغ سانسور در دست دیکتاتور



ارغوان اشتري

برندگانش اعتبار خاصی دارند.

آغاز تاریخ سینمای فیلیپین به روز نخست ژانویه سال ۱۸۹۷ برمی گردد که نخستین تصاویر متحرک در سالن دو پرتیرا شهر مانیل به نمایش درآمد. یک سال بعد آنتونیو راموس اسپانیولی اولین نماها را با استفاده از دوربین لومیر تصویربرداری کرد. نخستین کارگردانان و تهیه کنندگان سینمای فیلیپین تقریباً کارآفرینان ثروتمند خارجی یا خارجی هایی بودند که موقتی در فیلیپین ساکن شده بودند.

اما روز دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۹ اولین فیلم صامت فیلمسازان فیلیپینی ساخته شد: «کشور بکر» فیلمی برگرفته از نمایشنامه مشهور موزیکال به کارگردانی خوزه نپوموکنو. خوزه نپوموکنو لقب پدر سینمای فیلیپین را دارد. او آغازگر هنر سینما در فیلیپین شد. گرچه مشکلاتی گریبان صنعت سینمای کشورهای مختلف را در دنیا گرفته اما سینما برای مردم فیلیپین یکی از فرم های محبوب سرگرم سازی است که برای ۲۶۰ هزار فیلیپینی کارآفرینی کرده و سالانه دو میلیارد پزو سود مالی دارد. همچنین فیلیپین جزو آخرین کشورهایی است که آرشیو ملی سینما را در سال ۲۰۱۲ تأسیس کرد.

در کشور فیلیپین دو مراسم اهدای جوایز سالانه مهم سینمایی وجود دارد: جوایز لونا که آکادمی سینمای فیلیپین آن را اهدا می کند و جوایز گاواد اوریان که

تاریخچه

روز نخست ژانویه سال ۱۸۹۷ چهار فیلم به نام های مردی کلاه به سر، نمایی از رقص ژاپنی، مشتزن ها، محل اپرا به شکل ۶۰ میلی متری و از طریق پروژکتورهای گومون کرونو در سالن دو پرتیرا در خیابان اسکولتا شماره دوازده در شهر مانیل به نمایش درآمدند. کارلو ناگوئرا که سربازی اسپانیایی بود دوربین فیلمبرداری لومیر را همراه ۳۰ فیلم با همکاری دو بانکدار سوئسی به نام های پریتز و لیمن وارد فیلیپین کرد. در ماه اوت ۱۸۹۷ لیمن و پریتز فیلم ها را در مانیل به نمایش گذاشتند. سینما در خیابان اسکولتا واقع شده بود.

در سال ۱۹۰۰ یک انگلیسی به نام والگرا سینمایی را در مانیل تأسیس کرد. دومین سالن سینما در ۱۹۰۲ توسط ساموئل رابریک کارآفرین اسپانیایی ساخته شد.

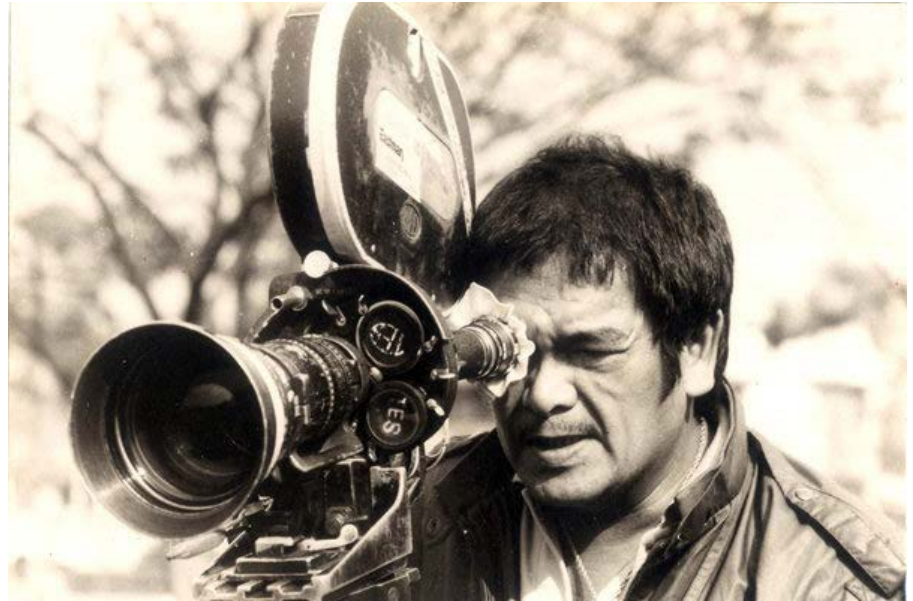
کمسیون فیلیپین در ابتدا سینما را یک ابزار اطلاعاتی می دیدند اما در سال ۱۹۰۹ وزارت علوم، تجهیزات کامل فیلمسازی را از کمپانی پاته خریداری کرد و چارلز مارتین مدیر فیلمبرداری خود را که آمریکایی بود برای آموزش به فرانسه فرستاد. مارتین پس از یکسال برگشت. در این دوران یک گروه فیلمسازی بریتانیایی به فیلیپین آمدند و به فیلمبرداری پرداختند. در سال ۱۹۱۲

هالیوود و کمپانی های آمریکایی شعباتی در مانیل تأسیس کردند تا فیلم های خود را در این کشور نمایش دهند. در سال ۱۹۱۴ دولت استعماری آمریکا از سینما به عنوان ابزاری برای تبلیغات، آموزش و سرگرمی سازی استفاده می کرد. در سال های ۱۹۱۵ بهترین فیلم های آمریکایی و اروپایی در فیلیپین به نمایش درآمدند. در سال های ۱۹۲۰ دوره ای که آلمانی ها و روس ها در جنبه های فنی سینما پیشرفت زیادی داشتند فیلیپینی ها متأثر از فیلم های این دو کشور قرار داشتند. نخستین زن فیلمساز فیلیپین کارمن کونچا نام دارد که در سال های ۱۹۳۰ فیلمسازی را شروع کرد.

سال های ۱۹۳۰ و دوران اشغال و جنگ جهانی دوم

در سال های ۱۹۳۰ سینمای فیلیپین فرم جدی تری به خود گرفت و فیلم ها طبقه بندی شدند. ژانر در سینما شناخته شد. فیلمنامه ها و شخصیت پردازی ها از تئاترهای مشهور و ادبیات نشأت می گرفتند. فیلم های ملی گرایانه از محبوبیت خاصی در فیلیپین برخوردار بودند؛ هرچند به این فیلم های ملی گرایانه برچسب ضد رژیم می زدند.

سال های ۱۹۴۰ سینمای فیلیپین رو به واقعیت گرایشی آورد. در آن دوران فیلیپین تحت اشغال نیروهای ژاپن قرار داشت. در آن دوران تم جنگی و قهرمان پروری برای مردم فیلیپین جذابیت فراوانی



داشت.

عصر طلایی سینمای فیلیپین

سال های ۱۹۵۰ عصر طلایی سینمای فیلیپین است چراکه فیلم ها هنری تر و به لحاظ تکنیکی ماهرانه تر شدند. سیستم استودیویی به صنعت سینمای محلی فیلیپین رونق بخشید و رفته رفته استعداد های سینمای فیلیپین خارج از کشور شناخته شدند. در سال های پایانی ۱۹۵۰ سیستم استودیویی به دلیل مدیریت کارگری (گرایش به کمونیست) دچار اختلاف و تنش شد. در سال های ۱۹۶۰ سینمای هنری سال های پیشین رو به افول بود. ویژگی سینمای سال های ۱۹۶۰ فیلیپین فیلم های حادثه ای، فیلم های تجاری سودجویانه است.

دوره دوم عصر طلایی

دوره دوم عصر طلایی سینمای فیلیپین سال های ۱۹۷۰ است که فیلم های آوانگارد در فیلیپین ساخته شدند. در این سال ها تولید فیلم های سیاه و سفید به تدریج کاهش پیدا کرد. در سال ۱۹۷۲ فیلیپین تحت حکومت نظامی قرار گرفت و فیلم ها ابزار تبلیغاتی شدند. رئیس جمهور فیلیپین فردیناند مارکوس و زیردستانش دنبال آن بودند که فیلمسازان را با تاسیس هیات سانسور سینما (BCMP) تحت کنترل خود قرار بدهند. قبل از فیلمبرداری، فیلمنامه ها باید مورد بازبینی قرار می گرفت تا متناسب با ایدئولوژی و حرکت مدنی جدید جامعه باشد. برپایی جشنواره های سالانه رونق گرفت و تهیه فیلم های انتقادی از دولت مارکوس ممنوع شدند. علی رغم چنین وضعیتی فیلمسازان جدیدی روی کار آمدند و فیلم های مهمی در این دوران ساخته شد. از فیلمسازان مهم این سال ها می توان به اسماعیل برنال، لینو بروکا، سلسو کاستیلو، مایک دو لئون، ماریو اوهارا اشاره کرد.

سال ۱۹۷۷ یک کارگردان گمنام به نام کیدلات تاهیمیک فیلمی با نام کابوس عطرآگین ساخت که از جشنواره بین المللی فیلم برلین جایزه منتقدان را برد. در سال ۱۹۸۰ آکادمی سینمای فیلیپین فعالیتش را

رد در سال ۲۰۰۰ در جشنواره فیلم کن برنده جایزه شد اما پیشگام واقعی فیلم های دیجیتالی هنوز «زندگی ها» ساخته جان رد و محصول ۱۹۹۹ است.

به زودی فیلمسازان بیشتری به این موج ملحق شدند. تولید ارزان فیلم های دیجیتالی موج فیلم های مستقل را رونق داد که به موج نوی عصر دیجیتال شهرت پیدا کرد. در این سال ها فیلم های بلند انیمیشن نیز به تولید رسید. تهیه فیلم های حادثه ای افت کرد و فیلم های کمدی رومانتیک خواهان بیشتری داشت. از فیلم های مهم این سال ها می توان به صداهای کوچک (جیل پورتز ۲۰۰۲) درباره آموزگاری که به شاگردانش یاد می دهد دنبال رویاهای شان بروند یا بانوان گریان (مارک مایلی ۲۰۰۳)، مگنیفیکو ساخته ماریو دو لوس ریز که در جشنواره های بی شماری شرکت کرد و مورد تحسین قرار گرفت، اشاره کرد. سینمای فیلیپین حتی کارگردان هایی دارد که متأثر از موج دانمارکی «دوگما ۹۵» و سینما وارپته فیلم می ساختند مانند جفری جتوریان یا بریلانت مندوزا.

فیلم های دیجیتالی فیلیپینی تقریباً با دست خالی و سریع ساخته و در جشنواره های بین المللی به نمایش در می آمدند. بسیاری از فیلم های آنها در جشنواره هایی مانند برلین، کن، ونیز، روتردام به نمایش درآمدند و جایزه بردند. اوج شهرت بین المللی سینمای فیلیپین در سال ۲۰۰۹ رقم خورد که بریلانت مندوزا در جشنواره بین المللی فیلم کن جایزه بهترین کارگردانی برای «قصای شده» را برد، اما منتقد فقید و مشهور راجر ایبرت به فیلم بدجوری تاخت و آن را بدترین فیلمی دانست که تا آن زمان در جشنواره کن نمایش داده شده است.

در این دوران نمایندگان مجلس قوانینی را تصویب کردند که تسهیلات مالیاتی برای تهیه کنندگان سینما قایل می شد.

سال های ۲۰۱۰ و رونق فیلم های تجاری

سال های اخیر فیلم های تجاری در سینمای فیلیپین رونق زیادی داشته اند. در سال ۲۰۱۱ سه تا از پر فروش ترین فیلم های تاریخ سینمای فیلیپین تهیه شدند. از جمله Benjamin که ۳۳۱ میلیون پزو فروخت یا «زن دیگری در کار نیست» که بیش از ۲۷۸ میلیون پزو فروش کرد.

به گزارش وراپتی در سال ۲۰۱۳ «دختر، پسر، باکالا» بیش از ۴۰۰ میلیون پزو فروش کرد. یکی از بهترین سال های سینمای فیلیپین به لحاظ فروش، سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ بوده است.

فیلیپینی ها نه تنها علاقه مند پایان های خوش در فیلم ها هستند بلکه علاقه مند هستند که روی پرده رمان تماشا کنند. دولت فیلیپین نیز در این سال ها دست یاری خود را به سوی سینماگرها دراز کرد و تا آنجایی که می توانست مالیات های کمرشکن از آنها نگرفت.

در سال ۲۰۱۴ فیلم «از چیزی که قبل بود» به کارگردانی لایو دیاز برنده یوزپلنگ طلایی از جشنواره لوکارنو شد. فیلم سیاه و سفید «از چیزی که قبل بود» داستان زندگی روستاییان فقیر فیلیپینی در یکی از دور افتاده ترین روستاهای این کشور است.

آغاز کرد و پتر حمایتی خود را برای صنعت سینمای فیلیپین گشود. یکی از کمپانی های فعال در آن سال ها ویوا فیلمز بود.

در سال های پایانی دیکتاتوری مارکوس فیلم های حامیانه ای درباره دولت او ساخته شدند از جمله کارنی ساخته ماریو دیاز-ابایا.

سال های ۱۹۹۰

سال های پایانی ۱۹۸۰ و سال های ۱۹۹۰ بیشتر فیلم های تجاری ساخته می شدند. در حقیقت همه چیز فدای جذب تماشاگر بود. خط های داستانی قابل پیش بینی، کمدی ها بکوب بکوب و اجرای سکانس های حادثه ای متوسط یا اغراق آمیز بودند. تهیه کنندگان ریسک روی مضامین نو را به جان نمی خریدند و سرمایه های خود را به خطر نمی انداختند. ۲۰۰ فیلم سالانه به تولید می رسید. بیشتر فیلم ها به قول معروف «بزن برو» بود و اینگونه آثار ظرف هفت تا ده روز و با کم ترین هزینه ساخته می شدند. جالب آنکه این آثار فروش خوبی هم داشتند. قوانین جدید به زنان اجازه کار بیشتری در سینما داد و فیلمسازان زن در این دوران شروع به فعالیت کردند.

صنعت سینمای فیلیپین علاوه بر رقابت با فیلم های هالیوودی با بحران اقتصادی آسیا، هزینه رو به افزایش تولید فیلم، مالیات های سنگین، تیغ تیز سانسور، قاچاق فیلم روبه رو بود. در این دوران شبکه های تلویزیونی ماهواره ای نیز رشد زیادی داشتند و همه این عوامل سبب شد که رفته رفته سود و فروش فیلم های فیلیپین کاهش پیدا کند.

سال های ۲۰۰۰ و رشد سینمای مستقل

در سال های ابتدای هزاره جدید وضعیت بد صنعت سینمای فیلیپین ادامه داشت. سینمای کشور تحت تاثیر نمایش فیلم های هالیوودی قرار داشت و سالانه کمتر از ۲۰ فیلم تولید و به نمایش در می آمد. چندین کمپانی تولید فیلم به دلیل زیان های میلیونی تعطیل شدند، اما با ورود تکنولوژی های جدید و دوربین های دیجیتالی تولید فیلم های تجربی رونق بیشتری گرفت. چنانچه فیلم کوتاه «سایه ها» ساخته ریموند



کمپانی های فیلمسازی بویژه کمپانی های سینمای ایالات متحده آمریکا نقش و تاثیر بسزایی در ساخت و تولید فیلم هایی در سطح جهانی داشته و دارند. در این بخش با مهمترین و موثرترین کمپانی های فیلمسازی آشنا می شویم و در شماره های آتی این مجله آشنایی با دیگر کمپانی ها را پی می گیریم.

کمپانیه های فیلمسازی

دیزنی و پارک‌های موضوعی اش / ۶۰ میلیون نفر به دیزنی لند رفتند

رویا دیانت



کمپانی دیزنی به عنوان یکی از کمپانی‌های بزرگ هالیوود، بخش مهمی از فعالیت خود را در بخش تفریح و سرگرمی متمرکز کرده که با ساخت دیزنی لندها ممکن شده است.

پارک دیزنی لند، اولین پارک از دو پارک موضوعی دیزنی در آمریکا است که در آن‌هایم کالیفرنیا ساخته شده است. این پارک که سال ۱۹۵۵ افتتاح شد، تنها پارکی است که تحت مدیریت خود والت دیزنی ساخته شد.

از زمان تاسیس این پارک تاکنون، این مجموعه بارها گسترش یافته و بر امکانات و بخش‌های مختلف آن افزوده شده که میدان نیواورلئانز در سال ۱۹۶۶ و شهر میکی در سال ۱۹۹۳ از جمله آن‌هاست.

دیزنی لند بیش از هر پارک موضوعی دیگر دنیا میزبان بازدیدکنندگانی از گوشه و کنار جهان است و از زمان تاسیس تاکنون ۶۵۰ میلیون بازدیدکننده داشته است. تنها در سال ۲۰۱۳ بیش از ۱۶۲ میلیون نفر از این پارک بازدید کردند. بر مبنای گزارش سال ۲۰۰۵، تا آن زمان بیش از ۶۵ هزار و ۷۰۰ شغل در این پارک ایجاد شد که ۲۰ هزار شغل مستقیم در استخدام این پارک بوده است. ۳۸۰۰ نفر نیز به صورت پارت تایم در استخدام این مجموعه بوده‌اند.

جالب این که در سال ۱۹۵۹ نیکیتا خروشچف رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی از آمریکا بازدیدی ۱۳ روزه کرد و تنها دو درخواست داشت: دیدار از دیزنی لند و ملاقات با جان وین.

در اواخر دهه ۱۹۹۰ به این مجموعه یک هتل نیز افزوده شد تا در کنار رستوران‌ها و امکانات تفریحی، امکانات اقامتی نیز داشته باشد.

در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ یک برنامه ویژه با عنوان «شادترین نقطه کره زمین» در طول ۱۸ ماه برگزار شد تا پنجاهمین سال تاسیس این پارک گرامی داشته شود.

در سال ۲۰۱۰ این مجموعه یک برنامه خیریه با نام «یک روز خود را بده، یک روز دیزنی را بگیر» ترتیب داد تا کسانی که در برنامه‌های خیریه داوطلبانه شرکت می‌کنند، کارت یک روز تفریح در دیزنی لند را دریافت کنند. این برنامه که از اول ژانویه شروع شده بود تا ۹ مارس، یعنی ظرف ۷۰ روز موفق شد تا یک میلیون نفر را به کارهای خیریه جلب کند و به آنها کارت تشویقی استفاده رایگان یک روزه از دیزنی لند را داد.

دیزنی لند در ماه می امسال شصتین سال تاسیس را جشن گرفت.

این مجموعه دارای بخش‌های مختلفی است که سرزمین خیال، سرزمین فردا، شهر میکی، سرزمین مرزی و سرزمین ماجرا از جمله آن‌هاست.

مجموع بازدیدکنندگان و درآمدهای این مجموعه هر سال افزایش یافته و در سال‌های اخیر در بالاترین سطح خود بوده است. در حالی که درآمد این پارک در سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ در سطح ۸۰ میلیون دلار بود، در سال ۲۰۱۴، به نزدیک ۱۰۰ میلیون دلار رسید. سال ۲۰۱۴ بیش از ۱۶ میلیون و ۷۷۰ هزار نفر از این پارک بازدید کردند. در سال ۱۹۵۵ این رقم برابر یک میلیون نفر بود.

در حالی که قیمت بلیت بازدید از این مجموعه در سال ۱۹۸۱ برابر با ۱۰ دلار بود، این قیمت در سال ۲۰۰۵ به ۵۳ دلار، در سال ۲۰۰۹ به ۷۲ دلار و در فوریه ۲۰۱۵ به ۹۹ دلار افزایش یافته است.

دیزنی لند در پاریس از سال ۱۹۹۲، توکیو از سال ۱۹۸۳، هنگ کنگ از سال ۲۰۰۵ شروع به کار کردند. یک پارک نیز در شانگهای ساخته شده است. پارک شانگهای که از سال ۲۰۰۹ در حال ساخته شدن است ۴۳ درصد در تملک دیزنی و بقیه در تملک گروه شندی شانگهای است. این مجموعه با سرمایه‌گذاری ۷۰۰ میلیون دلاری در حال ساخته شدن است و در سال ۲۰۱۶ افتتاح می‌شود.

یک پارک دیگر نیز در فلوریدای آمریکا ساخته شده که به عنوان دیزنی ورلد شناخته می‌شود و کار خود را از سال ۱۹۷۱ آغاز کرده است.

جایز جوان چگونه «پیکسار» را بنانهاد/ چراغ مطالعه‌ای که جهانی شد

سال ۱۹۹۹ «داستان اسباب بازی ۲» به اکران درآمد و تبدیل شد به اولین فیلم تاریخ سینما که تمامی مراحل تولید و عرضه آن بصورت دیجیتالی انجام شده است. این فیلم از نسخه قبلی هم موفق تر ظاهر شد و رکورد فروش هفته اول در ۳ کشور آمریکا انگلیس و ژاپن را از آن خود کرد.

این روند موفقیت پیکسار همچنان ادامه داشت و «کمپانی هیولاها» در سال ۲۰۰۱ و «در جستجوی نمو» در ۲۰۰۳ به اکران عمومی درآمدند و صدها میلیون دلار به ذخیره نقد کمپانی افزودند.

«در جستجوی نمو» پرفروش‌ترین فیلم پیکسار شد و به راحتی «شیر شاه» را شکست داد و تا سال ۲۰۱۰ با ۹۳۷ میلیون دلار عنوان پرفروش‌ترین انیمیشن تاریخ سینما را در اختیار خود داشت و البته اسکار بهترین انیمیشن سال را نیز از آن خود کرد.

پیکسار این بار هم از فرصت استفاده کرد و در پی روابط تیره و تاری که با مایکل آیزنز مدیرعامل وقت دیزنی پیدا کرده بود پیشنهادی یک طرفه و عجیب به دیزنی داد و آن مالکیت، حقوق و سود کامل فیلم‌ها برای خود و تنها پرداخت ۷۵ درصد حق پخش به دیزنی است. دیزنی زیر بار این شرایط نرفت و در طی ۳ سال بعد روابط آنها تا مرز جدایی کامل به پیش رفت و پیکسار رسماً اعلام کرد که به دنبال شریک و توزیع کننده دیگری است.

اما اوضاع برای دیزنی مساعد نماند. آنها در ۱۰ سال اخیر هیچ انیمیشن مستقل مهمی تولید نکرده بودند و سخت به پیکسار نیاز داشتند و این مساله ای بود که مدیر عامل جدید دیزنی به آن پی برد و توانست نظر مساعد هیات مدیره کمپانی را نه برای شراکت، بلکه برای خرید پیکسار جلب کند.

پیکسار با این شرط که بخش انیمیشن دیزنی زیر نظر آنها اداره شود و هویت مستقل، استودیو و مقر خود در امربویل کالیفرنیا و حتی آدرس ایمیل‌های خود را حفظ کند در ازای رقم خیره کننده ۷.۴ میلیارد دلار به مالکیت دیزنی درآمد و استیو جابز را که آماده می شد به خانه خود در اپل بازگردد آسوده خاطر ساخت.

پیکسار در این سال ها با ساخت فیلم های شگفت انگیزان (۲۰۰۶)، ماشین ها (۲۰۰۶)، رتوی (۲۰۰۷)، Wall-E، بالا (۲۰۰۹)، داستان اسباب بازی ۳ (۲۰۱۰)، ماشین ها ۲ (۲۰۱۱)، شجاع (۲۰۱۲) و دانشگاه هیولاها (۲۰۱۳) گیشه های سراسر جهان را قبض کرده است. این استودیوی انیمیشن سازی تا کنون ۱۵ جایزه اسکار، ۷ جایزه گلدن گلوب و ۱۱ جایزه گرمی دریافت کرده است. آنها گروهی خلاق و نابغه هستند که برای ساخت ماشین ها، عرض پهناور آمریکا را زمینی و از طریق جاده معروف ۶۶ در می نوردند، برای ساخت Up به آمریکای جنوبی می روند تا طبیعت آنجا را مطالعه کنند، برای ساخت رتوی به پاریس می روند تا خودشان ناظر فضای رستوران های پاریسی باشند و یا برای ساخت در جستجوی نمو کل کارکنان کمپانی را موظف به گذراندن واحدهایی در رشته مطالعات زندگی آبیان می کنند.

پیکسار گروهی کوچک بود که از یک اتاق در استودیوی فیلمسازی لوکاس آغاز کردند. مردان و زنانی که برای همیشه کودک مانند اما اراده ای بزرگ و شخصیتی مستقل داشتند و اینک شخصیت هایی که به آنها جان



اشکان مزیدی

اما ماه می ۱۹۹۱ نقطه عطفی در تاریخ پیکسار بود. آن ها که به شدت به منابع مالی نیاز داشتند طی یک توافقنامه با کمپانی بزرگ دیزنی که روندی نزولی در ساخت انیمیشن پیدا کرده بود، معامله ای برای ساخت یک انیمیشن بلند با نام «داستان اسباب بازی» را امضا کردند. معامله ای که تمامی حقوق و مالکیت فیلم و شخصیت هایش را به دیزنی می داد و تنها ۱۲.۵ درصد از فروش بلیت را نصیب پیکسار می کرد.

«داستان اسباب بازی» بعد از کش و قوس های فراوان میان دو کمپانی در نوامبر ۱۹۹۵ به اکران عمومی درآمد و به موفقیتی شگفت آور دست یافت.

فیلم تنها در هفته اول با ۳۰ میلیون دلار فروش تمام هزینه های خود را بازگرداند و فیلم های بتمن برای همیشه و آپولو ۱۳ را با ۱۹۲ میلیون دلار فروش داخلی و ۳۷۰ میلیون دلار فروش جهانی شکست داد و پرفروش ترین فیلم سال شد و بالاترین امتیازهای ممکن را از منتقدان دریافت کرد.

پیکسار از این فرصت استثنایی نهایت بهره را برد و سوار بر موج موفقیت اکران فیلم، با عرضه عمومی هشتاد درصد از سهام خود، درست یک هفته پس از اکران فیلم تبدیل به یک شرکت سهامی عام شد و یک شبه به رقمی معادل ۱.۲ میلیارد دلار دست یافت. این یعنی دیگر پیکسار مجبور نبود برای تامین مالی فیلم هایش به دیزنی وابسته باشد.

دیزنی که از این موفقیت خیره کننده پیکسار حیرت زده بود ناچار به پذیرش توافقی جدید با پیکسار شد. دو کمپانی در سال ۱۹۹۷ توافقی برای ساخت ۵ فیلم در ۱۰ سال امضا کردند که طی آن سود فروش به طور مساوی تقسیم می شد و از همه مهمتر هر دو حقی یکسان از لحاظ نام تجاری، تبلیغات و اسباب بازی ها داشتند. توافقی که باعث شد پیکسار در سایه نام دیزنی نماند و مردم را متوجه کند که این پیکسار است که فیلم ها را می سازد.

استیو جابز در حالی کمپانی «پیکسار» را بنا نهاد که خیلی ها تصورش را هم نمی کردند این شرکت انیمیشن سازی به سرعت راه های خلاقیت و درآمدزایی را طی کند.

خیلی ها با شنیدن نام استیو جابز به یاد نبوغ و خلاقیت او در ساخت محصولات عالی در حوزه دیجیتال می افتند. میراث او کمپانی اپل، غول دنیای فناوری و خالق ده ها محصول بی نظیر چون مک بوک، آیفون و آیپد است که هر کدام فصل جدیدی در روند زندگی انسان ها گشودند اما شاید کمتر کسی بداند جابز پایه گذار کمپانی دیگری هم است که با تالاقی هنر و فناوری خاطرات میلیون ها کودک را از آن خود کرده است؛ کمپانی انیمیشن پیکسار.

سال ۱۹۸۶ جرج لوکاس تصمیم به فروش بخش کامپیوتری کمپانی «لوکاس فیلم» گرفت و جایز جوان که به علت بلندپروازی ها و اختلافات شدید با هیات مدیره اپل از آنجا اخراج شده بود با ده میلیون دلار سرمایه گذاری این بخش را به مالکیت خود درآورد و نام پیکسار را که در واقع نام یکی از محصولات سخت افزاری این گروه بود بر آن نهاد.

پایتدا تمرکز اصلی بر فروش محصولات سخت افزاری بود اما بعد از مدت کوتاهی توجه ها به بخش انیمیشن این گروه جلب شد که توسط جوانی با استعداد و عاشق کارتون به نام جان لستر اداره می شد.

در سال ۱۹۸۶ لستر با مدل سازی چراغ مطالعه روی میزش یک انیمیشن کوتاه به نام Luxo Jr ساخت که در کنفرانس سیگ گراف (Siggraph) - بزرگترین رویداد سالانه گرافیک کامپیوتری جهان - به نمایش درآمد و حیرت حضار را برانگیخت و نامزد دریافت جایزه اسکار شد و آن چراغ مطالعه را از آن زمان به نماد خوش یمن کمپانی تبدیل کرد.

دو سال بعد پیکسار با ساخت انیمیشن «اسباب بازی تین» جایزه اسکار بهترین فیلم کوتاه انیمیشن را برای خود کرد و تبدیل به نخستین فیلم کامپیوتری شد که چنین عنوانی را کسب می کند.



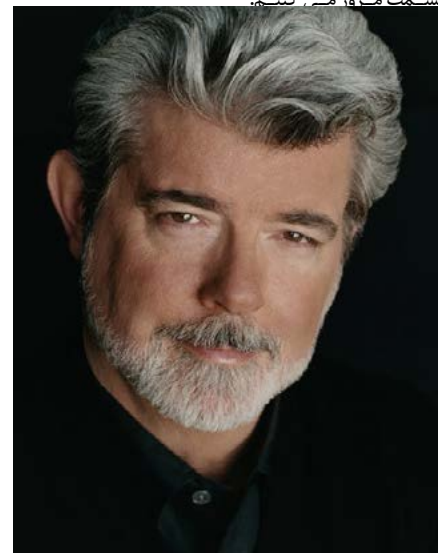
دادند در میلیون‌ها اتاق در سرتاسر جهان دوستان کودکانی هستند که در خواب و بیداری رویاهایشان را با آنها قسمت می‌کنند.

حقایقی درباره پیکسار که نمی‌دانید/ ثبت‌نام در دانشگاه هیولاها

«پیکسار» نام آشنایی در سینمای جهان است و حتماً نام آن را به عنوان سازنده انیمیشن‌های «داستان اسباب‌بازی»، «کمپانی» و دانشگاه هیولاها، «تمو» دیده‌اید ولی نکات جالبی هست که باید درباره این کمپانی بدانید.

انیمیشن «داستان اسباب‌بازی» (۱۹۹۵) تنها یک فیلم موفق ساده نبود، بلکه ویژگی‌های منحصر به فرد دیگری هم داشت. اولین فیلم بلندی که به صورت کامل توسط گرافیک کامپیوتری تولید شد و پرفروش‌ترین فیلم سال لقب گرفت و از همه مهم‌تر محصولی که نام «پیکسار» را بر سر زبان‌ها انداخت. سطح استاندارد «پیکسار» از «داستان اسباب‌بازی» (۱۹۹۵) تا «درون بیرون» (۲۰۱۵) و در طی بیست سال به بالاترین سطح خود رسیده است. کیفیتی که با پرهیز از استفاده از شخصیت‌های کم‌ارزش و شوخی‌های دم دستی حاصل شده است. تمام ۱۵ انیمیشن بلند آنها - دست کم بدون احتساب فیلم «ماشین‌ها ۲» توانسته است با مخاطبان خود یعنی کودکان و البته بزرگ‌ترهایی که کودک درونشان زنده است در سطحی عمیق ارتباط برقرار کند و آنها را به خنده و گریه بیناندازد.

اما حقایق بامزه‌ای درباره این کمپانی و آدم‌هایش وجود دارد که کمتر کسی می‌داند و آنها را با هم در دو قسمت می‌آوریم.



۱- نقطه شروع پیکسار با جرج لوکاس بود، نه استیو جابز

اغلب افراد استیو جابز، مدیر عامل فقید اپل را بنیان‌گذار و مسئول جان بخشی پیکسار در دنیای فیلمسازی می‌دانند. شاید از بعضی نقطه نظرها اینطور به نظر برسد، ولی حقیقت آن است که او اولین کسی نبود که با اد کاتمال، جان لستر و سایر رویاپردازان این سفر را شروع کرد.

این امتیاز به جرج لوکاس - خالق جنگ ستارگان - و استودیوی فیلمسازی او یعنی لوکاس فیلم می‌رسد. لوکاس با استخدام دکتر «اد کاتمال» استاد علوم کامپیوتر انستیتو تکنولوژی نیویورک و تیم تحقیقاتی او به عنوان

گروه جلوه‌های ویژه و نورپردازی صنعتی قدم اول را برداشت. این تیم که بعدها هسته اولیه پیکسار را تشکیل دادند مسئول کار روی پروژه‌هایی چون سکانس تبدیل شیشه‌های رنگی کلیسا به یک شوالیه در فیلم «شرلوک هولمز جوان» (۱۹۸۵) و یا نمونه مشهورتر آن سکانس پیدایش در فیلم Star Trek II: The wrath of Khan در سال ۱۹۸۲ بودند.

سال ۱۹۸۶ جرج لوکاس که درگیر یک طلاق پر سر و صدا و پرخرج شده بود تصمیم به فروش این بخش که با نام «گروه کامپیوتر و گرافیک» شناخته می‌شدند گرفت و استیو جابز هم که در آن زمان در پی اختلافات شدید با هیات مدیره اپل از آنجا اخراج شده بود با پرداخت ۵ میلیون دلار به لوکاس فیلم و ۵ میلیون دلار سرمایه‌گذاری این بخش را به مالکیت خود آورد.

نام پیکسار که در اصل نام یکی از محصولات سخت افزاری این گروه بود از Pixar نشأت گرفته است. کلمه اسپانیایی اختراعی گروهی از لایتین تباران کمپانی به معنی تصویرسازی. بعد برای اینکه بیشتر حال و هوای تکنولوژیک داشته باشد - بر وزن کلمه رادار - به پیکسار تغییر یافت. و در نهایت این داستان ادامه پیدا کرد و شد آن چه شد.

۲- در ابتدا قرار بود Tinny شخصیت اسباب بازی فیلم کوتاه Tin Toy ستاره فیلم داستان اسباب بازی (Toy Story) باشد

در سال‌های ابتدایی تمرکز پیکسار روی ساخت تصاویر گرافیکی کامپیوتری برای ارگان‌های دولتی و شرکت‌های پزشکی بود اما این استراتژی نتیجه‌ای جز ضررهای پی‌در پی برای جابز نداشت و او مجبور بود برای سرپا نگه داشتن کمپانی به طور مداوم از جیب خودش خرج کند.

اما پروژه فرعی دیگری مسیر کمپانی را به طور کامل عوض کرد. جان لستر، جوان خلاق گروه و تیمش با ساخت انیمیشن کوتاه «Tin Toy» در سال ۱۹۸۸ جایزه اسکار بهترین فیلم کوتاه انیمیشن را برای کمپانی به ارمغان آورد. موفقیت این انیمیشن و سایر فیلم‌های کوتاه آنها همچون Luxo Jr که چراغ مطالعه معروف پیکسار در آن بازی می‌کرد در نهایت به مذاکره همکاری با دیزنی برای ساخت یک فیلم بلند انیمیشن

با نام آزمایشی «داستان اسباب‌بازی» ختم شد. در فیلمنامه اولیه قرار بود شخصیت Tinny - عروسک کوچکی کوچک فیلم Tin Toy - ستاره فیلم باشد که به عنوان کادوی تولد به پسر بچه‌ای داده می‌شود و مورد حسادت عروسک سخنگوی دیگری قرار می‌گیرد. بعد قرار شد «تینی» شبیه به عروسک‌های G.I. Joe - عروسک محبوب دوران کودکی لستر - در بیاید ولی در نهایت به شکل یک کاپیتان فضانورد به نام Buzz Lightyear یا «باز سال نوری» در آمد. عروسک سخنگو هم به شکل یک کابوی ساخته شد که بر اساس نام Woody Strode بازیگر آفریقایی تبار فیلم‌های وسترن - «وودی» نام گرفت تا تفاوت فاحش این دو شخصیت به افزایش تنش بین آنها کمک کند.

۳- ایده ۴ فیلم پیکسار تنها در یک وعده ناهار

بعد از اتمام هیاهوی نمایش فیلم «داستان اسباب‌بازی» جان لستر به همراه گروهی از نویسندگان خود برای صرف ناهار در کافه Hidden City در پوینت ریچموند کالیفرنیا دور هم جمع شدند. ملاقاتی که به یکی از مهمترین لحظه‌های تاریخ پیکسار تبدیل شد.

در تابستان سال ۱۹۹۴ جان لستر، آندرو استانتون، جو نفت و پیت داکتر در یک ملاقات نهار سعی در جواب دادن به یک پرسش بزرگ داشتند: حالا پیکسار چه چیزی باید بسازد؟

در یک ساعت بعدی بحث‌ها و طرح زدن‌های آنها روی دستمال کاغذی‌های کافه به خلق ایده اولیه و شخصیت‌های ۴ فیلم فوق‌العاده بعدی آن‌ها منجر شد. زندگی یک حشره (۱۹۹۸)، کمپانی هیولاها (۲۰۰۱)، در جستجوی نمو (۲۰۰۳) و Wall-E (در سال ۲۰۰۸).

استانتون بعدها در مصاحبه‌ای راجع به این ملاقات ناهار افسانه‌ای که در نهایت به فروشی ۲.۵ میلیارد دلاری منتهی شد گفت: در آن لحظه که ما چهار نفر دور میز بودیم اتفاق خاصی در حال رخ دادن بود. ما از وجود یکدیگر بهترین‌هایمان را بیرون می‌کشیدیم. داستان این ملاقات که به ۱۵ نامزدی و ۳ جایزه اسکار منتهی شد حتی به تیزر فیلم Wall-E راه یافت و همچنین پیکسار در سکانشی در فیلم کمپانی هیولاها قدردانی خود از کافه محل ملاقات را به تصویر کشید.

۵- پیکسار برای تبلیغ فیلم «دانشگاه هیولاها» (۲۰۱۳) یک سایت کامل اینترنتی به نام دانشگاه هیولاها راه اندازی کرد یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد پیکسار کمال گرایی بی حد و دقت عجیب آنها به جزئیات است. یک نمونه آن مدل تبلیغات آنها برای فیلم‌های در راه است.

در سال ۲۰۱۲ پیکسار برای تبلیغ «دانشگاه هیولاها» که در تابستان سال بعد اکران می‌شد اقدام به راه اندازی یک سایت کرد؛ سایتی با امکانات کامل یک سایت دانشگاهی همچون: پذیرش دانشجو، دوره‌های آکادمیک، اساتید و هیئت علمی دانشکده‌ها و حتی اطلاعات مربوط به زندگی دانشجویی و خوابگاه‌ها. در این وب سایت شما می‌توانید برای رشته تاریخ هیولاها در دانشکده علوم هیولایی ثبت نام کنید و یا در دوره‌های مخفی و نامرئی شدن و یا نحوه درآوردن صداهای تله حلقی در دانشکده ترس شرکت کنید. همچنین اطلاعات مربوط به تیم فوتبال دانشگاه،



کردند.

دیزنی چنان تحت تاثیر نسخه اصلاح شده قرار گرفت که تصمیم گرفت آن را به صورت سینمایی نمایش دهد. «داستان اسباب بازی ۲» بیش از ۱۲۰ میلیون دلار از نسخه اولیه خود بیشتر فروخت.

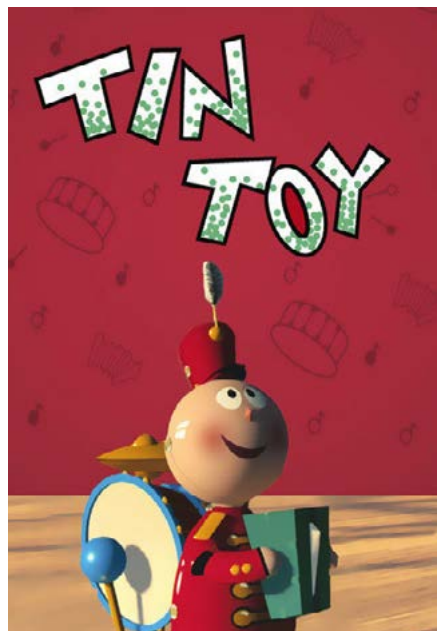
سال‌ها بعد و با اوج گیری اختلافات، پیکسار تصمیم به جدایی از دیزنی گرفت. با توجه به اینکه دیزنی مالک حق استفاده از شخصیت‌ها بود مایکل آیزنر مدیر عامل وقت دیزنی گروهی به نام CircleV را تشکیل داد و آنها را مامور ساخت تاقسمت سوم «داستان اسباب بازی» و دنباله «کمپانی هیولاها» و «در جستجوی نمو» را بسازند.

در نهایت با تغییرات مدیریتی در دیزنی، دو کمپانی به اختلافات خود پایان دادند و پیکسار به دیزنی ملحق شد و اد کاتمال و جان لستر مسئول بخش انیمیشن کمپانی دیزنی شدند. جای تعجب نیست که CircleV بلافاصله تعطیل و نسخه «داستان اسباب بازی ۳» آنها که گویا داستان آن در تایوان و میان گروه‌های خلافکار آنجا می‌گذشت هرگز ساخته نشد.

۴- «داستان اسباب بازی ۲» قرار بود به صورت نمایش خانگی ساخته شود و «داستان اسباب بازی ۳» تقریباً توسط استودیوی دیگری در حال ساخته شدن بود موفقیت چشمگیر «داستان اسباب بازی ۱» پیکسار را از یک گروه کوچک به یک استودیوی بزرگ فیلمسازی تبدیل کرد. بعد از این فیلم آنها به سراغ پروژه «زندگی یک حشره» رفتند. اما دیزنی تمایل داشت با توجه به موج موفقیتی که وجود داشت دنباله‌هایی برای آن ساخته شود.

پیکسار به شدت روی زندگی یک حشره متمرکز بود و امکان ساخت یک نسخه سینمایی برای دنباله داستان اسباب بازی بسیار بعید می‌نمود. برای همین دیزنی تصمیم گرفت که «داستان اسباب بازی ۲» به صورت ویدیویی و مستقیماً برای توزیع در شبکه نمایش خانگی ساخته شود.

نسخه‌های اولیه نتوانست استانداردهای بالای جان لستر را تامین کند و تنها ۸ ماه به پایان مهلت تحویل کار به دیزنی گروه آن را به دور انداخته و کار را از نو آغاز



About MU Admission Academics Campus Life Store

School of Scaring

Explore

The Illustrious History of an Educational Power

Go MU! Go MU!

Fans are buzzing about the best athletics recruiting season in years. Don't miss out on MU sports!

Learn More

Show Your Pride

All-new gear, apparel, and gifts now available in the Campus Store.

Shop Now

Alumni News

MU alumni are emerging the world, bringing brighter lights to bigger jobs. Get connected with the MU Alumni Association for great benefits and chapter events in your area.

MU Events

CDA Inu Night
Knepping our world safe
Tuesday, Oct 9 at 4pm

MOVIE NIGHT
"Screaming in the Rain"
Thursday, Oct 11 at 7pm

FOOTBALL PEP RALLY
Watch Fear Tech!
Friday, Oct 12 at 8pm

MONSTER MUSEUM EXHIBIT
MONSIEUR features Nightingale

MU History
MEMORIES OF DAYS GONE BY

Schools of MU
PROGRAMS & MAJOR





انجمن‌های مختلف و رویدادهای پیش رو در دسترس شماست.

آن‌ها حتی بخش ویژه‌ای طراحی کرده‌اند که دانشجویان می‌توانند برای دریافت کارت‌های دانشجویی اقدام کنند. در اطلاعیه جدیدی آمده است که دانشجویان به زودی می‌توانند شناسه و رمز عبور خود را دریافت کنند و این یعنی اتفاقات هیجان‌انگیزتری در راه است.

آخرین آرزوی دخترک بیمار برآورده شد / سپردن صداییشگی به بچه ۲ ساله

شاید تا الان نمی‌دانستید که صدایشگی نقش دخترک «کمپانی هیولاها» یک بچه ۲ ساله بوده و پیکسار یک نسخه از فیلم «بالا» را به صورت ویژه برای دخترکی نمایش داد که آنقدر مریض بود که حتی چشمانش باز نمی‌شد.

یکی از بزرگترین تفریحات دوستداران پیکسار یافتن نشانه‌های پنهان در فیلم و یا دنبال کردن حواشی کمپانی است. داستان‌هایی که گاهی از اصل فیلم‌ها جذاب‌تر می‌شوند و به همین منظور ما در گزارشی به مسایلی خواندنی درباره این کمپانی پرداختیم. آنچه در بخش نخست گزارش که از منابع مختلف خارجی ترجمه و تدوین شده است، خواندیم مربوط به شکل‌گیری کمپانی و نقش استیو جابز و جرج لاکاس، شکل‌گیری انیمیشن‌هایی چون «داستان اسباب بازی»، «کمپانی هیولاها»، «دانشگاه هیولاها» و ... بود.

۶- صدایشگی «Boo» یک دختر بچه دوساله واقعی بود

یکی از بزرگترین ستاره‌های فیلم «کمپانی هیولاها» (۲۰۰۱) نه یک هیولا که یک دختر بچه دوست داشتنی کوچک به نام بو «Boo» بود که بیشتر از آن که او از هیولاها بترسد این غول‌های بزرگ بودند که از دیدن او وحشت زده می‌شدند. انیماتورهای پیکسار نه تنها با طراحی و جان بخشی شخصیت او کار فوق‌العاده‌ای انجام دادند بلکه صداگذاری آن را هم به شیوه‌ای حیرت‌انگیز انجام دادند.

صدایشگی بو برخلاف سنت مرسوم که صداهای بچه‌ها هم توسط هنرپیشه‌های معروف ضبط می‌شد، توسط یک دختر بچه دو ساله واقعی به نام مری گیبز «Mary Gibbs» انجام

شده است. اما همانطور که قابل حدس است نگه داشتن یک دختر بچه دو ساله در اتاق ضبط صدا امری نشدنی است برای همین گروه صدا با وصل کردن میکروفن به او در به در به دنبال او در استودیوها روانه بودند و تا آنجا که می‌شد از او صدا ضبط کردند. آنها از عروسک‌ها برای حرف زدن او استفاده می‌کردند و با قلقلک مادرش صدای خنده و با دور کردن شکلات گریه او را ضبط می‌کردند. تقریباً تمامی احساسات بو در فیلم به صورت واقعی صداگذاری شده است.

مری دختر یکی از هنرمندان طراح استوری بورد پیکسار است که در آن زمان روی پروژه «کمپانی هیولاها» کار می‌کرد و از صدای دخترش برای بعضی دیالوگ‌های آزمایشی استفاده می‌کرد اما در نهایت کارگردان کار - پیتر داکتر - شیفته این دختر بچه شیرین شد و قرار شد در نسخه نهایی از او استفاده کنند.

۷- به دنبال نشانه‌های مخفی باشید

بازیگر معروف و صدایشگی استثنایی، جان راتزنبرگر



با این حال آن‌ها انبوهی از لیسانس‌های هنر هم داشتند و در نتیجه مثلاً به صورت ماهی‌ها ابرو و ماهیچه‌های بیشتری اضافه کردند ولی با این وجود بسیاری از حرکت ماهی‌ها دقیق و طبق دنیای واقعی ساخته شد. برای مثال آن‌ها دریافتند که دلقک ماهی - یا مارلین پدر نمو - با افقی تکان دادن باله‌های خود به جلو حرکت می‌کند و حال آن‌که ماهی جراح آبی - نقش دوری - باله‌های خود را به صورت عمودی بر هم می‌زند و هیچگاه کل بدن خود را تاب نمی‌دهد. جزئیاتی ظریف که واقعا می‌توانید تفاوت آن‌ها را در فیلم و بین حرکت مارلین و دوری احساس کنید.

نکته با مزه دیگر در همین فیلم این است که در نسخه‌های اولیه، شبیه‌سازی و پردازش آب در فیلم چنان به دنیای واقعی نزدیک شده بود که حتی سرپرست انیماتورها از تشخیص آب واقعی و آبی که گروهش بصورت کامپیوتری خلق کرده‌اند عاجز بود. آن‌ها در نهایت با اینکه قادر به ساخت آبی این چنین حیرت‌انگیز و واقعی بودند با این استدلال که ترکیب آن با شخصیت‌های کارتونی عجیب می‌شود تصمیم گرفتند به ظاهر انیمیشنی آن بیافزایند.

درست است! پیکسار آن چنان الهام‌بخش است که گاهی حتی انیمیشن‌هایش زیادی خوب می‌شوند.

۱۰- پیکسار یک بیمار را به آرزویش رساند

در سال ۲۰۰۹ و هنگامی که فیلم «بالا» (Up) به تازگی اکران شده بود، دختر بچه ۹ ساله‌ای به نام «Colby Curtin» ناامیدانه تلاش داشت که به سینما برود و این فیلم را تماشا کند اما برای مادر کلبی مشخص بود که دخترش بیمارتر از آن است که بتواند از جای خود برخیزد و البته وقت چندانی هم برایش باقی نمانده است.

او این موضوع را به پیکسار اطلاع داد و آن‌ها با پروازی اختصاصی یکی از کارمندان خود را به همراه یک نسخه DVD از فیلم که آن زمان فقط در سینماها اکران می‌شد به خانه او روانه کردند. آن‌ها همچنین برای کلبی هدیه‌هایی شامل کتاب و عروسک‌های فیلم فرستادند.

کلبی آن قدر بیمار بود که نمی‌توانست چشماش را باز کند و فیلم را ببیند. بنابراین مادرش سکانس به سکانس آن را برایش تعریف می‌کرد. او آخر همان شب فوت کرد.



دستشویی در هر طرف سالن و در هر دو طبقه ساخته شد. سالن مرکزی و کافه تنقلات پیکسار را روح و هسته پیکسار می‌دانند که فرهنگ حاکم بر کمپانی از آن جا جاری می‌شود.

۹- دوره جانورشناسی برای ساخت فیلم «در جستجوی نمو»

محصولات پیکسار کارتون هستند اما این به این معنی نیست که تا آن‌جا که می‌شود دقیق نباشد. بنابراین آن‌ها وقتی فیلمی درباره دنیای زیر آب می‌سازند به این معنی است که تکالیف خود را انجام داده‌اند.

در هنگام پیش تولید «در جستجوی نمو» پیکسار از انیماتورهای خود خواست که با رفتار آبزیان و نحوه حرکات آن‌ها آشنا شوند. بنابراین آن‌ها در یک دوره آکادمیک ۱۲ هفته‌ای در رشته مطالعه زندگی آبزیان شرکت کردند که توسط پروفیسور زیست‌شناسی و بوم‌شناختی، آدام سامر تدریس می‌شد.

«آن‌ها درباره ماهی‌ها بی‌نهایت کنجکاو بودند و بهترین دانشجویانی بودند که تا به حال داشته‌ام.» آدام سامر عقیده داشت، «با پایان هر مبحث با انبوهی از سوال مواجه می‌شدم که جوابی برایشان نداشت.»

شماره اتاق دادگاه را نشان می‌دهد. اما داستان این شماره چیست؟

در حقیقت «A113» نام کلاس طراحی شخصیت در انستیتوی هنر کالیفرنیاست که اکثر کارکنان پیکسار از جمله جان لستر مدیر آن روزگاری را در آن به سر برده‌اند و ادای دینی است به اتاقی که آینده آنان را رقم زد.

۸- کافه تنقلات کمپانی پیکسار شهرتی جهانی دارد

در اکثر محیط‌های اداری تنها جایی که کارکنان بخش‌های مختلف می‌توانند درباره پروژه‌های در دست‌یا سریال شب گذشته با یکدیگر گپ بزنند، کنار دستگاه قهوه جوش یا آب سردکن مجموعه است اما مرکز تجمع کارکنان کمپانی پیکسار یک کافه تنقلات با ابعاد بسیار بزرگ است.

این استودیوی فیلمسازی طوری طراحی شده است که پر از فضاهای مفرح، دل‌باز با سرویس‌های رایگان باشد. اصولاً طراحی استودیوی امربویل پیکسار یکی از میراث‌های به جا مانده از دوران حضور استیو جابز در این کمپانی است. کارخانه متروک کمپوت‌سازی که بعد از فروش موفقیت آمیز «داستان اسباب‌بازی ۲» خریداری و به یکی از زیباترین استودیوهای حال حاضر جهان تبدیل شد.

جابز با پافشاری بر ایده خود طراحان را مجبور کرد که فضایی را طراحی کنند که برخلاف استودیوهای هالیوودی آن زمان که ساختمان پروژه‌های مختلف به صورت مجزا ساخته می‌شدند به صورت ساختمانی عظیم حول یک سالن مرکزی باشد تا برخورد‌های تصادفی بین کارکنان را افزایش دهد.

جابز عقیده داشت این طراحی باعث می‌شود افراد هنگام خروج از دفتر خود با آدم‌هایی مواجه شوند که امکان دیدنشان در هیچ حالت دیگری ممکن نیست و این به رشد خلاقیت و ایده‌پردازی در مجموعه کمک می‌کند. درب‌های جلو، پلکان اصلی و راهروها همگی به این سالن ختم می‌شوند و کافه‌ها و صندوق‌پستی‌ها نیز در آن جا تعبیه شدند. جابز حتی آن قدر تند رفت که اعلام کرد باید تنها دو دستشویی بزرگ در این ساختمان غول‌آسا باشد. یکی برای آقایان و دیگری برای خانم‌ها و هر دو به سالن مرکزی راه داشته باشند. جان لستر با این استدلال که یک مثلاً یک خانم باردار نباید برای رسیدن به دستشویی ده دقیقه پیاده روی کند در یکی از معدود دفعات با جابز مخالفت جدی کرد و در نهایت دو سری



مردانی که می‌خواستند فرمانروایی کنند/ «دریم ورکز» رویایی نشد

اشکان مزیدی



کمپانی فیلمسازی «دریم ورکز» در حالی توسط استیون اسپیلبرگ، جفری کاتزبرگ و دیوید گفن تأسیس شد که به نظر می‌رسد این افراد نتوانستند آرزوهای خود را انطور که باید و شاید محقق کنند.

«دریم ورکز» استودیویی هالیوودی است که سال ۱۹۹۴ با جاه طلبی تمام و آرمان فتح قله‌های دنیای مولتی مدیا توسط سه نفر از نامداران صنعت سرگرمی بنا نهاده شد؛ استیون اسپیلبرگ کارگردان بزرگ، جفری کاتزبرگ غول دنیای انیمیشن و دیوید گفن نابغه صنعت موسیقی و صدابرداری. افرادی که تصور جمع شدن آنها در کنار یکدیگر خیلی سخت بود.

در همان زمان تأسیس کمپانی، گفن اعتراف کرد که برای اولین بار در طول عمرش است که می‌خواهد با داشتن شریک کار کند. در واقع دریم ورکز افسانه گرگ-های تنهایی بود که برای رقابت با رقبای صنعتی در کنار یکدیگر جمع شده بودند، وگرنه هر یک تمایل بی حدی به حفظ قلمروی شخصی خود داشتند.

هر یک از این سه نفر تخصص و ایده‌آل‌های خود را به میان آوردند.

دیوید گفن دو کمپانی بزرگ ضبط صدا و موسیقی را بنا نهاده و فروخته بود و به تازگی از جنگ با سرطان به سلامت بیرون آمده بود.

جفری کاتزبرگ مرد افسانه‌ای کمپانی عظیم دیزنی بود و سال‌ها در مقام رئیس هیات مدیره آنجا فعالیت داشت و بعد از اختلاف شدید با مایکل آیزنر، مدیر عامل وقت دیزنی و دعوا و جنجال بزرگی که پیش آمد، توسط دیزنی کنار گذاشته شده بود و برایش موفقیت دریم ورکز نه تنها حیاتی بود بلکه خیال به زانو درآوردن دیزنی را نیز در سر داشت.

و در نهایت استیون اسپیلبرگ بزرگ که حضورش



همچون آهتریا باعث جذب کارگردانان، نویسندگان و هنرمندان بزرگ به سوی کمپانی نوپای آنان می‌شد. شاید حضور اسپیلبرگ و ریسک سرمایه‌گذاری او در یک کمپانی تازه کار کمی عجیب می‌نمود، او مردی است که حتی در آن زمان، هر پروژه‌ای را می‌خواست می‌توانست در اختیار داشته باشد اما انگیزه‌های او چیزی عمیق‌تر و درونی‌تر بود. اسپیلبرگ، فرزند طلاق بود و در کنار خواهر و مادرش بزرگ شده بود و تأسیس کمپانی و این

و گیشه‌های فروش سراسر جهان را در اختیار خود درآوردند.

این استودیو همچنین توانست انیمیشن‌های فرار مرغی، ماداگاسکار و کسب جایزه اسکار در سال ۲۰۰۲ به خاطر انیمیشن «شرک» را در کارنامه‌اش ثبت کند.

اما موفقیت‌های آنان هیچگاه از ضررها و شکست‌هایشان فراتر نرفت. دریم ورکز هرگز نتوانست به اندازه‌ای که هزینه‌های سر بار خود را پوشش دهد تولید کافی داشته باشد و پروژه‌های ناموفق و گران قیمتی چون «سند باد» و «جاده‌ای به الدورادو» حیاتش را بیش از پیش به خطر انداخت.

جاه طلبی‌های دریم ورکز در صنعت مولتی مدیا نیز در نهایت به هیچ جایی ختم نشد. بخش‌های تلویزیونی، بازی‌های کامپیوتری، سرگرمی‌های اینترنتی و موسیقی با سرعت تغییرات زمانه هماهنگ نبودند و همگی در نهایت بسته رو به رو شده یا فروخته شدند.

سال ۲۰۰۴ بخش انیمیشن دریم ورکز DreamWorks SKG (DWA) نیز جدا شد و به صورت یک کمپانی سهامی عام درآمد و هم‌اکنون توسط کاتزبرگ اداره می‌شود.

اسپیلبرگ هنوز با پشتیبانی شرکت هندی Reliance ADA Group فیلم‌هایش را تحت عنوان دریم ورکز می‌سازد ولی توزیع آنها بر عهده یونیورسال است. دیوید گفن هم مدت کوتاهی بعد از به سرانجام رساندن معامله با این شرکت هندی، دریم ورکز را برای همیشه ترک کرد.

با سرمایه‌گذاری اولیه ۳۳ میلیون دلاری و بهره ۱۷۵ میلیون دلاری به ازای هر نفر، هر سه بنیانگذار در نهایت سود مناسبی را از آن خود کردند. همانطور که پل آلن در نهایت از این شراکت خارج شد. اما دریم ورکزی که قرار بود قله‌های صنعت سرگرمی را در اختیار داشته باشد تکه تکه کوچکتر شد تا آن چه بر جا می‌ماند کوچکترین شباهتی با آن رویای اولیه نداشته باشد.

DreamWorks SKG یک کسب و کار خلاق اما بدون استراتژی بود با بنیانگذارانی آرمانگرا که به جای حساب‌گری افراط‌گر و بی‌خیال بودند. آنها گمان می‌کردند به خاطر کسی که هستند موفق می‌شوند و حتی حروف اول نام خود را بر نام کمپانی نهادند اما همگی اشتباه می‌کردند!

عهد و پیمان برادرانه چیزی بود که سال‌ها در طلبش بود. وی همچنین فردی احساساتی بود که می‌خواست فضایی هنری و دوستانه خلق کند تا همچون سال‌ها قبل محفل باشد برای گرد هم آمدن هنرمندان جوان و خلاق که خود دست به خلق پروژه‌های بزرگ می‌زنند.

در ابتدا «دریم ورکز» با غلبه بر مشکلات اداری و معترضان محیط زیست و موانع دیگر تمام پول و وقت خود را صرف ساخت ایده‌آفسانه‌ای اسپیلبرگ کرد. استودیویی بزرگ در منطقه PlayVista لس‌آنجلس. اما زمانی که این پروژه بعد از صرف هزینه‌های گزاف و هیاوه‌ی بسیار نیمه کاره رها شد ناامیدی تلخی در اسپیلبرگ برجا ماند. اگرچه تعهد او به این پیمان و دریم ورکز همیشه مورد سوال بود. در سال‌های اول که دریم ورکز ناامیدانه و به سختی در پی جذب منابع و ساخت فیلم‌های بیشتر و ایجاد درآمد بود، اسپیلبرگ با قبول پیشنهادی پرمغفعت از سایر استودیوها مانند یونیورسال برخی از موفق‌ترین فیلم‌هایش همچون «پارک ژوراسیک»-دنیای گمشده» را برای آنان ساخت.

کاتزبرگ اما تمام انرژی خود را معطوف به راه‌اندازی استودیوهای انیمیشن، ایجاد شاخه برنامه‌های تلویزیونی و بازی‌های کامپیوتری و پخش آنها کرد. با وجود داشتن این مسئولیت بزرگ، او از پذیرفتن هرگونه سمت سطح بالا سر باز زد و در مقامی پایین‌تر از تیم مدیریتی اسپیلبرگ در چارت سازمانی نقش مدیریت توسعه کمپانی را بر عهده گرفت. اما او در این مقام در انجام یکی از مهمترین وظایفش شکست خورد و آن افزایش سطح تولیدات سالانه کمپانی بود.

آنها اما یک استعداد بسیار ویژه و ماهرانه در جذب افراد و سرمایه داشتند و بدین صورت بود که پل آلن یکی از بنیانگذاران مایکروسافت که به تازگی از سرمایه‌گذاری در پیکسار اجتناب کرده بود با توانایی ویژه دیوید گفن در راضی کردن او، قانع به یک سرمایه‌گذاری ۵۰۰ میلیون دلاری و در اختیار گرفتن ۲۴ درصد از سهام کمپانی شد.

در طی سال‌ها دریم ورکز نقاط حساس بسیار موفقیت آمیزی نیز داشته است. فیلم‌هایی چون نجات سرباز رایان (۱۹۹۸)، زیبای آمریکایی (۱۹۹۹) و سری انیمیشن‌های «شرک» که بالاترین جوایز را بدست آوردند



«یونیورسال» چگونه متولد شد/ اختلاف با ادیسون و گامی برای استقلال

انسان مزیدی

«یونیورسال» را می‌توان یکی از ۶ ابرکمپانی صنعت سینما در جهان دانست که تاریخ آن به اوایل قرن ۲۰ برمی‌گردد و اینکه چطور یک آلمانی تبار توانست در آمریکا تجارتی بزرگ راه اندازی کند سابقه خواندنی ای دارد.

خبرگزاری مهر - گروه هنر: یونیورسال غول دنیای چند رسانه ای و یکی از Six Major یا شش ابرکمپانی فیلم-سازی آمریکاست که حجم سرمایه گذاری و تنوع فعالیت هایش در شاخه های مختلف سرگرمی و رسانه باور نکردنی است؛ وسعت فعالیتی که باعث شده بزرگترین مجموعه استودیوی آمریکا را در شهری به نام خودشان - Universal City - در کالیفرنیا در اختیار داشته باشند و علاوه بر این، آنها خدمات خود را در استودیوهای دیگری در ارلاندو و فلوریدا به سازندگان فیلم و صاحبان صنایع تبلیغاتی نیز ارائه می دهند.

یونیورسال همچنین دارای یکی از بزرگترین شبکه های توزیع نمایش خانگی و البته یکی از مهمترین برنامه سازان تلویزیونی در آمریکاست که محصولات و شوهای تلویزیونی خود را از طریق شبکه های کابلی در داخل و خارج از آمریکا به فروش می رساند.

درب بسیاری از استودیوهای یونیورسال به روی عموم باز است و تورهای تفریحی متنوعی برای بازدیدکنندگان طراحی شده تا علاقه مندان بتوانند در نسخه ای جدیتر از دیزنی لند در استودیوهای ساخت بسیاری از معروف-

ترین فیلم های سینمایی قدم بزنند و شخصیت های محبوبشان را از نزدیک ببینند. محبوبیت این تورها به حدی زیاد است که یونیورسال دو پارک موضوعی یا اصطلاحاً «تم پارک» دیگر از این دست را در چین و اسپانیا تاسیس کرده است.

نظارت بر ساخت و فروش محصولات مصرفی و جانبی، همچون لباس شخصیت فیلم ها، عروسک ها و محصولات یادگاری، خرید و فروش های آنلاین و بازی های کامپیوتری نیز یکی دیگر از حوزه فعالیت های این کمپانی بزرگ است.

شاخه موسیقی یونیورسال - Universal Music Group - نیز بزرگترین کمپانی موزیک دنیاست که شامل ده ها برند و عنوان در ضبط و پخش آثار موسیقی می شود.

اما اینکه این غول رسانه چگونه به اینجا رسیده است، تاریخی دارد طولانی و ارزشمند با قدمتی نزدیک به اختراع تصاویر متحرک.

سال های اولیه قرن ۲۰

برای شروع باید به سال ۱۹۰۵ بازگردیم. زمانی که کارل لامل Carl Laemmle آلمانی تبار در شیکاگو به دنبال مکان مناسبی برای افتتاح فروشگاه لباس خود می گشت که به طور اتفاقی به صفی از مردم که برای رفتن به Nickelodeon یا سینماهای اولیه و ارزان قیمت آن دوران که تصاویر متحرک ساده ای را به نمایش می گذاشتند، برخورد کرد. او که از میزان شوق مردم برای

دیدن این فیلم های اولیه حیرت کرده بود تغییر مسیر داده و سینمای White Front را تاسیس کرد. در کمتر از یک ماه هزینه سرمایه گذاری او بازگشت و او به همراه شریک خود Robert Cochrane دومین سالن خود را نیز تاسیس کرد. این سرمایه گذاری ها ادامه داشت و رفته رفته آنان را به یکی از بزرگترین پخش کنند های کشور مبدل ساخت. تا سال ۱۹۰۹ لامل و کوچران از تجارت خود در آمریکا و کانادا بیش از ده هزار دلار در هفته درآمد داشتند.

اما تا به اینجا آنها صرفاً توزیع کننده بودند و تولید فیلم در انحصار Motion Picture Patents بود که توسط ادیسون - مخترع موتورهای الکتریکی داخل دوربین ها و پروژکتورها - حمایت می شد. بعد از اختلافات و مشاجرات پیش آمده لامل تصمیم گرفت که دیگر پولی به ادیسون پرداخت نکند. قطع همکاری با کمپانی MPP که تنها قدرت انحصاری تولید فیلم در آن زمان بود، آنها را که دیگر فیلمی برای توزیع و فروش نداشتند، به صرافت تولید فیلم های خودشان انداخت.

اولین تلاش آنها تحت نام «کمپانی مستقل تصاویر متحرک» یا Independent Motion Picture (IMP) تولید فیلمی با نام Hiawatha بود.

IMP رفته رفته به تولیدات خود سرعت بخشید و از آن جا که برخلاف سیاست های کمپانی ادیسون که نام عوامل و بازیگران را در فیلم درج نمی کرد با گذاشتن تیتراژ روی فیلم ها و شناساندن آنها به مردم، بسیاری از بازیگران را به سوی خود جلب کرد و اولین سیستم ستاره پروری در صنعت

سایه بحران بر سر یونیورسال پدید آمد. سال ۱۹۳۶ زمانی که بودجه ساخت فیلم *Showboat* -که ستارگان برادوی در آن ایفای نقش می کردند- اعلام شد، سهامداران کمپانی که ولخرجی های لامل پسر زنگ خطر را برایشان به صدا درآورده بود اجازه تولید فیلم را ندادند تا اینکه لامل پدر وامی ۷۵۰ هزار دلاری را با وثیقه قرار دادن سهم خود در یونیورسال از کمپانی *Standard Capital* دریافت کرد. این اولین بار در تاریخ ۲۶ ساله یونیورسال بود که برای تولید فیلم به قرض روی آورده بودند. در نهایت بودجه فیلم از این مقدار هم ۲۰۰ هزار دلار فراتر رفت و *Standard Capital* تقاضای بازپرداخت وام را کرد و زمانی که کمپانی از عهده قرض خود برنیامد این فصل از تاریخ یونیورسال به سر آمد و *Standard Capital* با بهره از وثیقه ای که در اختیار داشت کنترل کمپانی را به دست گرفت و بر بیش از بیست سال تسلط خانواده لاملی بر یونیورسال پایان داد.

موجود فضایی به زمین آمد/هیچکاک، اسپیلبرگ و دیگران

کمپانی یونیورسال در اواخر دهه ۳۰ با حضور مدیران جدید فصلی جدید در فعالیت‌هایش گشوده شد و روزگاری بزرگترین کارگردانان جهان پرفروش‌ترین آثار تاریخ سینما را در این مجموعه سینمایی ساختند. در بخش نخست این مقاله مروری بر تاریخ شکل‌گیری کمپانی یونیورسال توسط خانواده لاملی داشتیم و اینکه پسر بنیانگذار این کمپانی چگونه قصد در تغییر استراتژی این مرکز سینمایی داشت ولی در این هدف موفق نشد. با پایان فرمانروایی خانواده لاملی بر یونیورسال دوران جدیدی در تاریخ این کمپانی سینمایی آغاز شده بود. کمپانی یونیورسال که اینک با نام *New Universal* فعالیت می‌کرد، با کاهش تولید و متوقف کردن نمایش‌های خود در اروپا به تقویت منابع و سرمایه‌های خود پرداخت. سال‌های اولیه مدیریت جدید دوران خوبی بود. در ۱۹۳۶ یونیورسال با دو فیلم «مرد من؛ گادفری» و «سه دختر زرنگ» که ساخت آنها از دوره قبل شروع شده بود نامزد ۹ جایزه اسکار شد و «دیان دوبین» ستاره ۱۵ ساله فیلم «سه دختر زرنگ» به عنوان یکی از بزرگترین سوپرستاره‌های سال‌های آینده به دنیای سینما معرفی شد. ستاره‌ای که در مدت ۱۲ سال حضورش در یونیورسال در ۲۱ فیلم بازی کرد و در سال ۱۹۳۸ جایزه اسکار ویژه‌ای را به عنوان یک ستاره جوان از آن خود کرد.

در اواخر دهه ۳۰ و با حضور مدیران جدید، یونیورسال در تلاش بود با بودجه‌های کم، توده‌های بیشتری از مردم را سرگرم کند. تلاشی که به ثمر نشست و کمپانی به لطف درخشش ستاره جوان خود توانست از میان ضررهای خویش برخیزد و از زبان ۱۸ میلیون دلاری در سال ۱۹۳۶ به سود خالص ۱۵ میلیون دلار در سال ۱۹۳۹ دست پیدا کند.

جنگ؛ اشک‌ها و لبخندها

دهه ۴۰ میلادی سال‌های سینما شاهد رونق حضور مردمی بود که سعی می‌کردند راهی برای از بین بردن تلخی و مصیبت جنگ جهانی دوم بیابند. یونیورسال در این سال‌ها فیلم‌های هیولایی، وسترن‌های ارزان قیمت و فیلم‌های دنباله‌دار می‌ساخت. همچنین محصولات متجددی چون شرلوک هولمز در این زمان متولد شدند و تا سال ۱۹۴۵ و داغ شدن تنور جنگ، فیلم‌های جنگی

Carrey, Carmel Myers, Radolph Valentino و کارگردانی چون *Erich Von Strheim* و البته جان فورد که با پیوستنش به یونیورسال تلاش می‌کرد تا ژانر وسترن آمریکایی را با بسیاری از فیلم‌هایی که کارگردانی کرد، تعریف کند.

دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰

در ابتدای دهه ۱۹۲۰ و در حالیکه سایر استودیوها به ساخت فیلم‌های بلند روی آورده بودند، تمرکز یونیورسال به طور عمده روی ساخت فیلم‌های وسترن و ملودرام‌های کوتاه و ارزان قیمت بود. هر چند در این دوران هم آنها دو فیلم بلند ساختند که هر دو به فیلم‌های صامت کلاسیک تاریخ سینما تبدیل شدند. گوژپشت نتردام (۱۹۲۳) با بازی *Lon Chaney* و کارگردانی *Wallace Worsley* تحسین منتقدان را برانگیخت و در گیشه نیز موفق عمل کرد و همچنین شبح اپرا (۱۹۲۳) که جمعی زیادی از ستاره‌های آن زمان را در اختیار داشت. در این زمان یونیورسال به بازار اروپا نیز دسترسی پیدا کرده بود؛ جایی که فیلم‌های اکشن و وسترن‌های آمریکایی طرفداران خود را پیدا کرده بود.

سال ۱۹۲۹ کارل لامل پسر به عنوان کادوی تولد بیست و یک سالگی به جای پدر بر مسند مدیریت یونیورسال تکیه زد. لامل جوان که اهداف بلند پروازانه‌ای داشت به هدف بروز رسانی کمپانی دست به اصلاحاتی زد. وی با هدف ساخت فیلم‌های بلند و باکیفیت ۴۰ درصد از حجم تولیدات کمپانی

سینما را بنیان نهاد. در سال ۱۹۱۲ با ادغام *IMP* که به سطح تولید یک فیلم در هفته رسیده بود و پنج شرکت دیگر، کمپانی تولید فیلم یونیورسال - *Universal Film Manufacturing* - شکل گرفته و لامل اولین رئیس آن شد.

در آن سال‌ها یونیورسال پکیجی از فیلم‌های گوناگون ارائه می‌داد که به صاحبان سینماها اجازه می‌داد هر روز فیلم جدیدی برای نمایش داشته باشند. کاملترین بسته آنها شامل دو حلقه فیلم کمدی، یک سریال و یک فیلم بلند بود. آنها حتی در سال ۱۹۱۳ فیلم‌های خبری هفتگی با عنوان *Universal Animated Weekly* تولید می‌کردند.

اولین فیلم بلند داستانی آنها *Traffic in Souls* (۱۹۱۳) بیش از نیم میلیون دلار فروخت که عمده موفقیتش مرهون تکنیک‌های جدید و خلاقانه تدوین آن بود که حسی از وقوع چندین اتفاق در یک مکان را به تماشاگران منتقل می‌کرد. مفهومی که پیش از این در سالن‌های سینما دیده نشده بود.

در سال ۱۹۱۴ یونیورسال با افتتاح مجموعه استودیوهای خود در کالیفرنیا ظرفیت فیلمسازی خود را بیش از پیش گسترش داد. لامل با خرید فضایی به وسعت بیش از ۹۳۰ هزار متر مربع در دره سنفراندو کالیفرنیا در نزدیکی لس آنجلس به قیمت ۱۶۵ هزار دلار، رویای خود را برای داشتن استودیویی به ابعاد یک شهر به واقعیت تبدیل کرد. جشن افتتاح این مجموعه عظیم که در ابتدا برای مدیران و



کاست، توجه او به رمان‌ها منجر به خلق چندین فیلم بلند برجسته شد. فیلم‌هایی چون پادشاه جاز (۱۹۳۰) -اولین فیلم موزیکال رنگی دنیا- و *All Quiet on the Western Front* (۱۹۳۰) که جایزه اسکار بهترین فیلم سال را برای آنان به ارمغان آورد.

اما در حقیقت یونیورسال بخش زیادی از شهرت خود را در طی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ و با ساخت ۸ فیلم سینمایی وحشت به دست آورد که شاهکارهایی چون دراکولا (۱۹۳۱)، فرانکشاین (۱۹۳۲)، مومیایی (۱۹۳۲) و مرد نامرئی (۱۹۳۳) از آن جمله است.

با این حال این فیلم‌های باکیفیت نظر تماشاگران آن دوره را به خود جلب نکرد و میزان فروش، از پس جبران هزینه‌های ساخت این فیلم‌های گرانیقیمت برنیامد و

صاحبان صنعت سینما برنامه ریزی شده بود هزاران نفر از مردم عادی را نیز به خود جلب کرد. یونیورسال از این استقبال و هیجان عمومی نهایت بهره را برد و با ترتیب دادن تورهایی به قیمت ۲۵ سنت، بازدیدهای عمومی از استودیوهایش را راه اندازی کرد تا اختراع فیلم‌های ناطق که نیازمند استودیوهای در بسته بود روزانه بیش از ۵۰۰ نفر بازدیدکننده داشته باشد.

یونیورسال در سال ۱۹۱۵ بیش از ۲۵۰ فیلم تولید کرد؛ فیلم‌هایی که بر اساس میزان بودجه تقسیم بندی می‌شدند. «پرسر» و «پرند آبی» به ترتیب بودجه‌های کم و متوسط را دریافت می‌کردند و «جواهر» عنوان رده فیلم‌هایی بود که بالاترین بودجه و ستاره‌های آن دوران سینما را در اختیار داشتند. بازیگرانی چون *Harry*

اسپیلبرگ بیشترین میزان تماشاگر ثبت شده تا آن تاریخ را به سالنهای سینما کشاند و رقم حیرت انگیز ۱۳۳.۴ میلیون دلار فروش کرد. فیلمی که تا دو سال بعد واکران «جنگ ستاره ها» همچنان پرفروشترین فیلم تاریخ سینما بود.

افتخارات کمپانی در دهه ۸۰ هم ادامه داشت و فیلم های تولیدی یونیورسال جوایز اسکار و میلیون ها دلار پول را درو می کردند. اما اوج قله موفقیت در این دو دهه طلایی با واکران فیلم «ET» به کارگردانی اسپیلبرگ به وقوع پیوست. ET مانند یک بمب ترکید و گیشه های فروش را منفجر کرد و در سه ماه آخر سال ۱۹۸۲ بیش از ۴۰۰ میلیون دلار فروخت و جنگ ستارگان را پشت سر گذاشت و تا یازده سال بعد که «پارک ژوراسیک» اکران شد پرفروش ترین فیلم همه دوران بود. فیلمی که در بسیاری از نظرسنجی ها هنوز هم به عنوان بهترین فیلم در حوزه ارتباط با موجودات فضایی شناخته می شود. ET همچنین در هشت رشته نامزد و در ۴ بخش برنده جوایز اسکار شد.

در همان سال مریل استریپ هم اسکار بهترین بازیگر زن را برای بازی در فیلم «انتخاب سوفی» دیگر محصول یونیورسال دریافت کرد.

این روند استثنایی با فیلم های بازگشت به آینده (۱۹۸۵)، خارج از آفریقا (۱۹۸۵) سرزمین رویاها (۱۹۸۹) و بازگشت به آینده ۲ (۱۹۸۹) ادامه پیدا کرد.

در خارج از سالن های سینما نیز یونیورسال در حال بزرگ شدن بود. در سال ۱۹۸۲ طرح توسعه کمپانی به پایان رسید و ۹۰۰ هزار مترمربع دیگر به مجموعه استودیوهای یونیورسال افزوده شد تا به اندازه امروزی آن - ۱۰۷ کیلومتر مربع - و عنوان بزرگترین استودیوی دنیا برسد. مجموعه جدید شامل ۳۶ استودیوی ضبط، لابراتورهای فیلم، ساختمان های اداری و همچنین فضایی به ابعاد بیش از ۱۸ هزار متر مربع جهت استقرار تهیه کنندگان مستقل بود. هنگامی که اسپیلبرگ کمپانی خود به نام Amblin Entertainment را راه اندازی کرد، یونیورسال که پخش فیلم های او را بر عهده داشت او را در همین مجموعه مستقر کرد و تجهیزات تدوین، سالن نمایش و امکانات غیر مرسوم دیگری نیز در اختیارش قرار داد.

همچنین در سال ۱۹۸۸ یونیورسال مجموعه استودیوهای خود در اورلاندو فلوریدا را نیز راه اندازی کرد. مجموعه ای که به طور خاص به ساخت محصولات تلویزیونی و تبلیغات اختصاص دارد. دو سال بعد تورهای بازدید عمومی نیز گشوده شد و یونیورسال با استفاده از شخصیت های محبوب و تم فیلم های پرفروش خود بازی و سرگرمی های بسیاری را در آنجا مستقر کرد.

یونیورسال دیگر به یکی از غول های سرگرمی دنیا تبدیل شده بود.

«یونیورسال» و یک قرن گام زدن در جاده موفقیت و سودآوری

یونیورسال کمپانی ای است که نام و خلاقیتش برای بیش از یک قرن الهام بخش صنایع سرگرمی دنیا بوده است و می توان گفت هنوز هم در قله های موفقیت ایستاده است.

در نوامبر ۱۹۹۰ شرکت صنایع الکتریکی Matsushita با پرداخت بیش از ۶ میلیارد دلار مالکیت MCA، کمپانی مادر یونیورسال را به دست آورد. ماتسوشیتا در آن زمان بزرگترین شرکت تولیدکننده محصولات الکتریکی خانگی و مخترع

در این سال ها تلویزیون نیز کم کم در قامت یک رقیب جدی وارد عرصه سرگرمی شده بود و روز به روز تماشاچیان بیشتری را در خانه نگه می داشت. در سال ۱۹۵۷ یونیورسال بیش از ۵۵۰ فیلم از ساخته های خود را برای پخش از تلویزیون اجاره داد. با این حال آن ها که همواره سود اصلی خود را در سالن های سینما دنبال می کردند با کاهش ۱۲ درصدی مجموع فروش بلیت صنعت سینما، متحمل ضرری ۲ میلیون دلاری شدند؛ ضرری که از حد توان مالکان خارج بود و آنها را به صرافت فروش کمپانی انداخت. این بار نوبت Music Corporation of Amreica بود که با پرداخت ۱۱.۲۵ میلیون دلار فصل دیگری را در تاریخ کمپانی بگشاید. سال ۱۹۶۲ MCA با در اختیار گرفتن کنترل امور نام کمپانی را به نام سابق آن یعنی Univesal Pictures بازگرداند و به نوسازی و تجهیز استودیوها جهت ساخت



محصولات تلویزیونی پرداخت. آنها همچنین تور بازدید از استودیوها را نیز دوباره راه اندازی کردند.

در سال های اولیه مالکیت MCA، فیلم های مهمی نیز تولید شد. پرنده ها (۱۹۶۲) به کارگردانی آلفرد هیچکاک ۴۶ میلیون دلار فروخت و کشتن مرغ مقلد (۱۹۶۲) به کارگردانی رابرت مویگان سه جایزه اسکار به ارمغان آورد. اما در این زمان مهمترین تهیه کننده یونیورسال «راس هانتز» بود که در سال ۱۹۷۰ یکی از موفقترین فیلم های آن دوران یعنی فیلم «فرودگاه» را ساخت که رقم خیره کننده ۴۵.۳ میلیون دلار فروش کرد و نوید شروع یک فصل طلایی در تاریخ یونیورسال را به همگان داد.

دهه ۷۰ و ۸۰: سال های طلایی

سال ۱۹۷۳ یکی از طلایی ترین سال های فعالیت یونیورسال شناخته می شود. فیلم «کلاهدراری» با بازی ستاره های دوران، پل نیومن و رابرت ردفورد ۷۹ میلیون دلار فروش کرد و در مراسم اسکار با رقابت با دیگر فیلم تولیدی یونیورسال، American Graffiti به کارگردانی جرج لوکاس توانست ۷ جایزه اسکار از جمله جایزه بهترین فیلم سال را بدست آورد.

روند درخشش یونیورسال در این سال ها به شدت ادامه داشت. فیلم آرواره ها (۱۹۷۵) به کارگردانی استیون

نیز از راه رسیدند.

این دوره همچنین شاهد حضور نخستین درام های جنایی بود که برخی از برجسته ترین محصولات تاریخ یونیورسال را نیز در برمی گیرند. فیلم هایی چون سایه یک شک (۱۹۴۳) به کارگردانی آلفرد هیچکاک، مظنون (۱۹۴۴) ساخته رابرت زیدماک و خیابان اسکارلت (۱۹۴۵) به کارگردانی فریتز لانگ.

یونیورسال در سال ۱۹۴۵ به طور متوسط با ساخت هفته ای یک فیلم بلند و در مجموع با ساخت ۳۵۰ فیلم در طی ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ به سقف تولید خود رسیده بود. سال ۱۹۴۶ یونیورسال با ادغام در کمپانی International Pictures Stemmed خطی مشی جدیدی در پیش گرفت. مالکان جدید ساخت فیلم و سریال کوتاه و وسترن های ارزان قیمت را به هدف تمرکز روی ساخت فیلم های بلند باکیفیت متوقف کردند

و به این منظور به همکاری خود با بسیاری از ستاره ها پایان دادند.

در این دوره یونیورسال ده ها فیلم با کیفیت تولید کرد ولی موفقیتی در گیشه و بازگشت سرمایه خود نداشت. تنها استثنا در این میان فیلم کمدی-رمانتیک «من و تخم مرغ» (۱۹۴۷) بود که با فروش ۵.۷۵ میلیون دلاری، پرفروش ترین فیلم سال شد. اما با ادامه روند ضرردهی، تولید فیلم های ارزان قیمت مجددا در دستور کار قرار گرفت.

تغییرات مدیریتی نیز همچنان ادامه پیدا کرد و مالکیت یونیورسال دست به دست می چرخید تا در نهایت در سال ۱۹۵۲، Decca Records کنترل کمپانی را در دست گرفت. با هدایت مدیران جدید یونیورسال مجددا به سوددهی رسید و به رشدی ۷ میلیون دلاری در سال ۱۹۵۴ دست یافت. در این دوره آنها با استفاده از فیلمسازان کمتر شناخته شده فیلم های مهمی چون نشانی از شر (۱۹۵۸) به کارگردانی و بازیگری اورسون ولز و یا عملیات پتیکوت (۱۹۵۹) به کارگردانی بلیک ادواردز تولید کردند. همچنین در فاصله ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۹ فیلم های موفق و پرفروشی در ژانر درام های عاشقانه تولید شد. فیلم هایی چون تقلید زندگی (۱۹۵۹) و صحبت های بالشی (۱۹۵۹) که دومی با فروش عجیب ۱۸ میلیون دلاری نقطه عطفی در تاریخ کمپانی و فیلم هایی از این ژانر بود.



سیستم پخش VHS یا همان نوار ویدیوهای معروف بود؛ کمپانی ای که ما امروزه با نام پاناسونیک می شناسیم.

مالک جدید یک شروع ناامید کننده داشت. فیلم هاوانا (۱۹۹۰) با بازی رابرت ردفورد و کارگردانی سیدنی پولاک یک شکست مطلق بود و ۳۰ میلیون دلار کمتر از بودجه ساخت خودش فروش کرد. اما این شکست مقدمه ای بود برای یک موفقیت خیره کننده. یونیورسال که در این سال ها توزیع فیلم های Amblin Entertainment را بر عهده دارد در سال ۱۹۹۳ با پخش سه فیلم پارک ژوراسیک، فهرست شیندلر و داستان دایناسور بیش از ۵۵۰ میلیون دلار درآمدی داشت.

اما تفاوت بسیار زیاد کمپانی ژاپنی با فرهنگ حاکم بر هالیوود و اختلافات مدیریتی با مدیران اجرایی MCA بر سر طرح های توسعه و اصول استراتژیک خیلی زود به این ماه عسل پایان داد. در همین حین یونیورسال که درگیر بحث های مدیریتی شده بود، تهیه کننده برتر خود استیون اسپیلبرگ را که می خواست کمپانی مستقل دریم ورکز را تاسیس کند از دست داد.

در نهایت کمپانی ژاپنی در سال ۱۹۹۵ با فروش بیش از ۸۰ درصد از سهام مالکیت خود به شرکت کانادایی Seagram از این ورطه خارج شد.

طی چند سال آینده یونیورسال تحت مدیریت جدید شاهد تغییرات بسیاری بود که از جمله آن می توان به ادغام با شرکت های ریز و درشت فعال در حوزه های مختلف سرگرمی و مبدل شدن به یک کمپانی چندوجهی اشاره کرد.

نتیجه این فعالیت ها تاسیس شبکه بازاریابی تلویزیونی کمپانی در آگوست ۱۹۹۷ و افتتاح اولین دفتر آن در فرانسه بود. مجموعه ای از محبوب ترین شوهای آن زمان همچون Miami Vice به زبان فرانسه دوبله و پخش شد و پخش بعضی از موفق ترین فیلم های فرانسوی به یونیورسال سپرده شد. یک سال بعد دفاتر آلمان و اسپانیا نیز آغاز به کار کردند و مجموعه ای از محصولات کمپانی در برزیل و آمریکای لاتین نیز روی آنتن رفتند. در نهایت یونیورسال از طریق دفاتر اصلی خود در ۸ کشور تولیداتش را به بیش از ۱۸۰ کشور دنیا تریک کرد که این فعالیت شامل ساخت برنامه ها و تاکشوهای محلی نیز می شدند.

در این دوران هر چه شرکت های بیشتری به یونیورسال ملحق می شدند خلاقیت فیلمسازی در کمپانی کاهش می یافت تا جایی که سال ۱۹۹۷ تنها با تولید ۱۲ فیلم عملاً سهم خود در بازار فیلمسازی را از دست دادند.

حتی برآن داشت تا بسیاری از محصولات قدیمی خود همچون مرد نامرئی (۱۹۳۳) و یا سری فیلم های آلفرد هیچکاک فقید را نیز روی سیستم پخش خانگی توزیع کند.

شاخه موسیقی یونیورسال هم که اینک مقر اصلی آن در سانتامونیکا کالیفرنیاست و به عنوان بزرگترین کمپانی موسیقی دنیا شناخته می شود در طی این سال ها با همکاری با بزرگترین هنرمندان دنیا و نشر هزاران آلبوم سود هنگفتی را روانه کمپانی کرده است.

یونیورسال همچنین در تمامی این دوران پارک های تفریحی خود را گسترش داده و با بروز رسانی و تجهیز بازی ها به محبوب ترین و جدیدترین کاراکترها به افزایش مخاطب و بهره خود پرداخته است. با افتتاح پارک های جدید در اوزاکای ژاپن در سال ۲۰۰۱ و سنگاپور در سال ۲۰۱۱ و برنامه توسعه آن در چین، روسیه و کره جنوبی یونیورسال هر سال صدها میلیون دلار به درآمد و هزاران نفر را به جمع دوست-داران خود می افزاید.

تغییر مدیریت ها در ده - پانزده سال اخیر نیز ادامه داشته است. سال ۲۰۰۱ شرکت فرانسوی Vivendi مالکیت کمپانی را به دست گرفت و در سال ۲۰۰۴ با فروش اکثر سهام خود مالکیت یونیورسال را به صاحب فعلی آن یعنی کمپانی عظیم NBC سپرد.

در یک دهه اخیر یونیورسال با ساخت سری فیلم های سریع و آتشین و یا دنباله های فیلم پارک ژوراسیک و مومیایی و یا بازسازی هایی چون کینگ کنگ هم-چنان در جاده موفقیت و سودآوری قدم برمی دارد. در سال ۲۰۱۵ یونیورسال با عرضه فیلم های آتشین ۷ و دنیای ژوراسیک در کنار والت دیزنی و برادران وارنر تنها کمپانی هایی هستند که محصولاتی با فروش بیش از یک میلیارد دلار داشته اند.

فارغ از هر مدیریتی که بر سر کار می آید، یونیورسال در یک قرن اخیر ثابت کرده است که راه خود را از میان نام هایی که بر بالای سرش می آیند باز کرده و در حقیقت سایه و بزرگی اعتبار خود را بر سر این کمپانی های مادر و هلدینگ های عظیم می اندازد.

یونیورسال کمپانی ای است که نام و خلاقیتش برای بیش از یک قرن الهام بخش صنایع سرگرمی دنیا بوده است.

با شکست فیلم «ترس و نفرت در لاس وگاس» در گیشه و فروشی ۱۰ میلیون دلاری زیر بودجه ساخت، این داستان به اوج خود رسید. اما ادگار برونف من مدیرعامل وقت یونیورسال با به خط کردن تمام توان و امکانات ورق را دوباره بازگرداند. پخش و توزیع فیلم های پچ آدامز (۱۹۹۸) با بازی رابین ویلیامز، ناتینگ هیل (۱۹۹۹) با بازی جولیا رابرتز و فیلم پرفروش مومیایی (۱۹۹۹) تا اواسط سال ۱۹۹۹ نزدیک ۸۰۰ میلیون دلار به ذخیره مالی کمپانی افزود و همکاری با کمپانی میراماکس در توزیع فیلم شکسپیر عاشق (۱۹۹۸) هفت جایزه اسکار را به ارمان آورد.

قرن ۲۱؛ هزاره سرگرمی

هزاره جدید برای یونیورسال با امیدهای فراوان به انران فیلم چگونه گرینچ کریسمس را نزدیک (۲۰۰۰) با بازی جیم کری و گلادیاتور (۲۰۰۰) با بازی راسل کرو آغاز شد. امیدی که معلوم شد بی جا نبوده است. فیلم ها در گیشه موفق عمل کردند و تحسین منتقدان را هم برانگیختند و جایزه های اسکار را نیز سرازیر کردند. اما در این سال ها یونیورسال در زمینه های دیگر هم موفق عمل کرد. سال ۱۹۹۹ عرضه فیلم مومیایی به روی DVD رقم باورنکردنی یک میلیارد دلار فروش به همراه داشت. موفقیت خیره کننده ای که کمپانی را



امپراتوری فاکس قرن بیستم را بشناسید/سر آغاز نقد نژادپرستی

اشکان مزیدی



رفت که در بهار ۱۹۳۵ با کمپانی مستقل قدرتمندی به نام قرن بیستم «Twentieth Century Pictures» ادغام شد.

پیدایش قرن بیستم «Twentieth Century Pictures»

سال ۱۹۳۳ داریل زانوک «Darryl F. Zanuck» مدیر سابق تولید کمپانی برادران وارنر با پیوستن به ژوزف شنک «Joseph M. Shenck» مرد قدرتمند سینما - کسی که او را مسبب رشد ستاره‌هایی چون مرلین مونرو می‌دانند - و رییس موسسه یونایتد آر تیست، کمپانی قرن بیستم را بنا نهادند.

این کمپانی از همان اول بسیار موفق عمل کرد و در عرض ۱۸ ماه، ۱۸ فیلم تولید کرد. فیلم‌هایی چون عشق‌های چلینی (۱۹۳۴)، خاندان روتچیلد (۱۹۳۴) و بینوایان (۱۹۳۵) که دو فیلم آخر هر دو نامزد جایزه اسکار بهترین فیلم سال شدند.

آنها همچنین با بهره‌برداری از اخبار روز و به تقلید از فیلم‌هایی چون دشمن مردم (۱۹۳۵)، سزار کوچک و صورت زخمی (۱۹۳۲) که تأثیر بسیار فراوانی بر سینمای گانگستری گذاشته بودند فیلم‌هایی با موضوع جرم و جنایت و دنیای گانگسترها تولید کردند.

در ۱۹۳۵ و با پیوستن این کمپانی موفق به کمپانی بزرگ فاکس که عملاً در ورشکستگی به سر می‌برد یک ترکیب قدرتمند به نام «استودیو فیلمسازی فاکس قرن بیستم» شکل گرفت و زانوک به عنوان مدیر عامل بر صندلی ریاست آن تکیه زد.

آن‌ها خیلی زود با ساخت دو فیلم خود را متمایز کردند؛ فیلم خوشه‌های خشم (۱۹۴۰) به کارگردانی جان فورد، بر اساس رمانی به همین نام نوشته جان اشتاین بک که برنده جایزه اسکار بهترین کارگردانی شد و دره من چه سر سبز بود (۱۹۴۱) باز هم به کارگردانی جان فورد که برنده ۵ جایزه اسکار از جمله بهترین فیلم و بهترین کارگردانی شد. فیلمی که در سال ۲۰۰۵ بر اساس انتخاب نشریه «بریتیش فیلم» جزو برترین فیلم‌های تاریخ اسکار قرار گرفت، چرا که این فیلم رقاباتی چون همشهری کین و شاهین مالت را از دور رقابت خارج کرد.

در همین سال‌ها داریل زانوک که به عنوان ژنرال جنگی در جنگ جهانی دوم حضور داشت فیلم‌های مستند جنگی و آموزش نظامی تولید می‌کرد. او بعداً به پاس این خدمات مدال افتخار لژیون مریت را از ارتش ایالات متحده دریافت کرد.

سال‌های آخر جنگ و بعد از آن نیز روند ساخت فیلم‌های موفق فاکس قرن بیستم ادامه پیدا کرد و درام‌های جنگی پیروزی در پرواز (۱۹۴۴) و دوازده ساعت پرواز (۱۹۴۸)، لبه تیغ (۱۹۴۶) و برف‌های کلیمنجارو (۱۹۵۲) بر اساس داستان کوتاهی از همینگوی ساخته شد.

راپرت مرداک مرد افسانه‌ای فاکس قرن بیستم

اما نقطه اوج این سال‌ها فیلمی بود با عنوان همه چیز درباره ایو (۱۹۵۰) که تحسین تماشاگران و منتقدان را برانگیخت و در ۱۴ رشته نامزد و در ۶ بخش برنده جایزه اسکار شد. رکوردی بی نظیر که تا سال ۱۹۹۷ و حضور فیلم «تایتانیک» شکسته نشد. این فیلم با بودجه ساخت

استودیو فیلمسازی فاکس قرن بیستم «Twentieth Century Fox» شاخه‌ای از کمپانی فاکس «Fox Inc» و در مالکیت غول رسانه‌ای جهان یعنی کمپانی نیوز «News Co» به مدیریت راپرت مرداک افسانه‌ای است. استودیو فیلمسازی فاکس قرن بیستم با تاریخی طولانی و اوج و فرودهای فراوان سهمی مهم و تأثیری انکارناپذیر در تاریخ سینمای جهان و شهرتی به سزا به عنوان یکی از بزرگترین مجموعه‌های فیلمسازی جهان دارد. در حقیقت فاکس قرن بیستم یکی دیگر از «Six Major» یا شش ابر کمپانی فیلمسازی جهان به حساب می‌آید.

آنها تولید برخی از موفق‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما چون آوای موسیقی (۱۹۶۵) که در ایران با نام «اشک‌ها و لیدخدا» معروف شد و پخش فیلم‌های رکوردشکنی مانند «جنگ ستارگان» (۱۹۷۷) را در لیست پرافتخار خود دارند و با ایجاد شاخه‌های دیگری مثل استودیوهای انیمیشن سازی و محصولات خانگی، نفوذ خود را در صنعت سرگرمی بیش از پیش گسترش داده‌اند.

آغاز کار - ویلیام فاکس «William Fox»

سال ۱۹۰۴ میلادی ویلیام فاکس، مهاجر ۲۵ ساله مجاری تبار اولین سینمای خود را در نیویورک بنا نهاد. سینماهایی که آن سال‌ها به نام «Nickelodeons» شناخته می‌شدند؛ فرمی از سینماهای اولیه و ابتدایی که مشتریان با پرداخت یک سکه پنج سنتی که در آمریکا به نام نیکل شناخته می‌شود می‌توانستند فیلم‌های عموماً کوتاه تماشا کنند. کسب و کار فاکس جوان به زودی گسترش پیدا کرد و در عرض چند سال به همراه دو شریک خود زنجیره‌ای از ۲۵ سالن سینما را در اختیار داشتند و در نهایت یک کمپانی بزرگ اجاره فیلم در نیویورک به راه انداختند. سال ۱۹۱۳ نقطه عطفی در تاریخ فعالیت آنان بود چرا که متوجه شدند میزان تقاضای فیلم از میزان عرضه و منابع آنان پیش گرفته است. آنها که تا به اینجا تنها فیلم‌های یک یا دو تولیدکننده انحصاری را در سینماهای خود به نمایش می‌گذاشتند به فکر تولید فیلم‌های خودشان افتادند.

طی دو سال و بعد از فراهم کردن مقدمات، ویلیام فاکس در سال ۱۹۱۵، کمپانی تولید و پخش «فیلم فاکس» را در کالیفرنیا آمریکا راه انداخت؛ جایی که فکر می‌کرد آب و هوای معتدلش بهترین مکان برای ساخت فیلم‌های سینمایی است.

در عرض ۱۰ سال کمپانی فاکس در نقاط مختلف کالیفرنیا جا به جا شد تا در نهایت در سال ۱۹۲۵ با خرید زمینی به وسعت یک میلیون مترمربع در هالیوود کمپانی را به خانه دائمی خود منتقل کرد.

در ۱۹۲۷ و بعد از سال‌ها رشد مداوم، سایه ابرهای بحران ظاهر شد و کمپانی فاکس اولین چالش‌های خود را تجربه کرد. چالش‌های مالی و زد و بندهای پشت پرده که در نهایت باعث شورش گروهی از سهامداران کمپانی علیه ویلیام فاکس شد و او را امپراطوری خودش به زیر کشیده و سرنوشت غم‌انگیز او در انتها به حبس و زندان ختم شد.

فاکس در آن زمان کمپانی بزرگی بود و کنترل بیش از ۵۰۰ سالن سینما را بر عهده داشت، اما مدیران جدید خیلی زود فهمیدند کمپانی با وجود ابعاد بزرگش قادر نیست به تنهایی سرپا بایستد و شرایط به گونه‌ای پیش

۱.۴ میلیون دلار در گیشه بسیار موفق ظاهر شد و بیش از ۸.۴ میلیون دلار فروش کرد. همچنین این فیلم تا به امروز تنها فیلم در تاریخ سینماست که چهار بازیگر زن آن نامزد دریافت جایزه اسکار شده‌اند.

زانوک در این سال‌ها با حمله به مضامین حساس و مناقشه برانگیز آن زمان و ساخت فیلم‌هایی با موضوعاتی چون بیماری‌های روانی، مسائل نژادی و یهودستیزی فیلم‌های موفق پرفروشی روانه سالن‌های سینما کرد. فیلم‌هایی مثل گودال مار (۱۹۴۸) درباره بیماری روانی، پینکی (۱۹۴۹) به کارگردانی الیا کازان درباره زندگی یک زن پرستار دورگه آفریقایی-آمریکایی و قرارداد شرافتمندانه (۱۹۴۷) که زندگی یک خبرنگار با بازی گریگوری پک «Gregory Peck» را به تصویر می‌کشد که با جازدن خود به عنوان یک یهودی درباره پدیده یهودی ستیزی در نیویورک تحقیق می‌کند. فیلم‌هایی که اثبات کرد جامعه از طرح چنین مسائلی در ملا عام استقبال می‌کند.

چالش‌های دهه ۵۰

با ظهور تلویزیون در اوایل دهه ۵۰ فروغ خورشید موفقیت هالیوود رو به غروب رفت. حضور تماشاچیان در سالن‌های سینما افت محسوس پیدا کرد و به دنبال آن تولیدات سینمایی کاهش یافت و فاکس قرن بیستم نیز به مانند سایر استودیوها دیگر از پس قراردادهای انحصاری با ستارگان سینما و کارگردان‌های شاخص برنمی‌آمد.

در ۱۹۵۳ کمپانی فاکس قرن بیستم یک ابداع منحصر به فرد روانه صنعت سینما کرد. تکنیک فیلمبرداری با لنزهای واید سینماسکوپ که نسبت تصویری نزدیک به دو برابر فرمت‌های قبلی داشت. آنها با تشویق صاحبان سینما و سیستم‌های پاداشی آنها را تشویق به نوسازی تجهیزات پخش خود و پشتیبانی از این فرمت جدید کردند. ابتکار آنها با این استدلال که با این سیستم جدید می‌توان به جنگ تلویزیون رفت به سرعت توسط سایر استودیوهای بزرگ هالیوود مثل دیزنی، برادران وارنر و متروگلدن مایر مورد استفاده قرار گرفت.

با وجود آن که برای دوره‌ای کوتاه سالن‌های سینما رونق بیشتری به خود دیدند اما در نهایت داریل زانوک که از سقوط کمپانی به وحشت افتاده بود در ۱۹۵۶ از سمت خود کناره‌گیری و برای فعالیت به عنوان تهیه‌کننده مستقل به پاریس نقل مکان کرد.

بود. فیلمی پرخرج به کارگردانی رابرت وایز و با بازی جولی اندروز که نماهای خارجی آن در سالزبورگ اتریش و آلمان غربی فیلمبرداری شده بود و داستان زنی است که عشق و شور زندگی را به زندگی یک افسر بازنشسته و ۷ بچه او می آورد.

موفقیت «اشک‌ها و لبخندها» مافوق تصور بود و با ۵ جایزه اسکار و شکست رکوردر فروش در ۲۹ کشور دنیا بعد از ۲۷ سال، عنوان پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما را از «بر باد رفته» (۱۹۳۹) ربود. اشک‌ها و لبخندها در مجموع ۲۸۶ میلیون دلار فروخت که ارزش آن به نسبت تورم تا سال ۲۰۱۴ برابر ۲ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار است و در حال حاضر پنجمین فیلم پرفروش همه اعصار است. سال ۲۰۰۱ کتابخانه کنگره ملی ایالات متحده آمریکا فیلم «اشک‌ها و لبخندها» را در لیست آثار برجسته «دارای تأثیر فرهنگی، هنری و زیبایی‌شناسانه» قرار داد.

در همین سال‌ها فاکس قرن بیستم در حوزه تلویزیون نیز پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده بود و یکی از بزرگترین تهیه‌کننده‌های این رسانه شناخته می‌شد. آنها فقط در فصل ۶۶-۶۷ میلادی بیش از ۱۲ شو روی آنتن‌های تلویزیونی داشتند و طی یکی از بزرگترین قراردادهای آن زمان، حق پخش بیش از ۱۷ فیلم بلند خود از جمله «طولانی‌ترین روز»، «رنج و سرمستی» و «مردان پراپهت در طیاره‌های پرسرعت» را در ازای ۱۹ میلیون دلار به شبکه ABC سپردند.

زانوک‌ها سرمست از این موفقیت‌ها به ساخت پروژه‌های پرخرج و سنگین چون دکتر دولیتل (۱۹۶۷)، سلام.. دالی! (۱۹۶۹) و تورا..تورا..تورا (۱۹۷۰)، ادامه دادند. درخشش اشک‌ها و لبخندها آنها را به این باور رسانده بود که ساخت پروژه‌های سنگین از این دست تنها راه موفقیت در هالیوود است. اما این فرضیه با شکست مطلق «تورا..تورا..تورا» و «دکتر دولیتل» در گیشه و تبدیل آن‌ها به دو نمونه از پرضررترین فیلم‌های تاریخ هالیوود باطل شد. روندی که در نهایت باعث شد تا پایان ۱۹۷۰ میلادی فاکس قرن بیستم متحمل بیش از ۶۰ میلیون دلار زیان شود.

دهه ۷۰ میلادی، جهت‌گیری‌های گوناگون

عدم ثبات مالی و سلاقی گوناگون هنری در سطح بالای مدیریتی جرقه یک جنگ قدرت برای به دست آوردن کنترل کمپانی بود. به دنبال یک اختلاف خانوادگی و تحت فشار پدر، ریچارد زانوک مجبور به کناره‌گیری شد و به دنبال او ۴ ماه بعد داریل زانوک نیز از ریاست هیات مدیره به زیر کشیده شد.

ریچارد زانوک بعد از اخراجش توسط پدر به کار خود ادامه داد و با همکاری با کارگردانانی چون استیون اسپیلبرگ و تیم برتون به یکی از موفق‌ترین تهیه‌کنندگان هالیوود تبدیل شد.

در ۱۹۷۱ دنیس استنفیل «Dennis C. Stanfill» مدیریت فاکس قرن بیستم را بر عهده گرفت و شخصا برنامه توسعه کمپانی در حوزه‌های مختلف را بر عهده گرفت. مهمترین دستاورد او در این دوران خریداری زنجیره‌ای از سینماها در نیوزلند و استرالیا و شماری از ایستگاه‌های تلویزیونی در سراسر آمریکا بود.

در ۱۹۷۳ آلن لد «Alan Ladd Jr» سرپرستی بخش فیلمسازی کمپانی را بر عهده گرفت. زیر نظر او فیلم‌های بسیار موفق مثل فرانکنشتاین جوان (۱۹۷۴) و آسمانخراش جهنمی (۱۹۷۴) با بازی پل نیومن و استیو مک کوین تولید شد.

اما مهمترین هوشمندی آلن لد سرمایه‌گذاری ۱۰ میلیون دلاری روی فیلمنامه‌ای از جرج لوکاس بود که کمپانی‌های

گذاشت.

در ۱۹۶۲ داریل زانوک که همچنان بزرگترین سهام‌دار کمپانی بود برای نجات فاکس قرن بیستم وارد عمل شد. او پیش از هر کاری سایر شرکا و سهامداران را متقاعد کرد که صبر و آرامش خود را از دست ندهند و سرمایه خود را در کمپانی حفظ کنند. در همین حال زانوک برای تزریق پول و به اتمام رساندن پروژه «کلئوپاترا» هوشمندی دیگری به خرج داد و پخش فیلم «طولانی‌ترین روز» (۱۹۶۲) را که محصول استودیوی شخصی فیلمسازی خودش در اروپا بود به فاکس قرن بیستم سپرد.

«طولانی‌ترین روز» فیلمی حماسی با بازی جمع زیادی از بازیگران بین‌المللی بود که حوادث روز ششم ژوئن ۱۹۴۴ را در جریان جنگ جهانی دوم به تصویر می‌کشید که در طی آن متفقین در یکی از بزرگترین عملیات‌های نظامی خود بیش از ۱۶۰ هزار سرباز را در جبهه سواحل نرماندی پیاده



کردند. فیلم که از مشاوران نظامی واقعی همان عملیات استفاده کرده بود موفق به دریافت ۵ جایزه اسکار شد و در گیشه نیز بیش از ۵۰ میلیون دلار فروش کرد؛ دستاوردی که باعث شد خون تازه‌ای در کمپانی جریان یابد و در سال ۱۹۶۳ فیلمسازی را از سر بگیرد.

داریل زانوک که دوباره به عنوان رییس هیات مدیره کمپانی انتخاب شده بود پسر خود ریچارد زانوک را به عنوان مدیرعامل و مسئول بخش فیلمسازی فاکس قرن بیستم منصوب کرد.

ریچارد ۲۸ ساله در گام اول با استراتژی ساخت فیلم‌های کم‌هزینه در مدت ۱۴ ماه بیش از ۲۰ فیلم تولید کرد و هنگامی که سود فروش آن‌ها به حد مطلوبی رسید به ساخت پروژه‌های پرخرج روی آورد.

زانوک‌ها بر خلاف سیاست مرسوم هالیوود به ساخت فیلم‌های سنگین و پرهزینه علاقه زیادی داشتند و تلاش کردند با فراموش کردن تجربه تلخ «کلئوپاترا» در کمترین زمان بیشترین فیلم از این دست را تولید کنند.

اشک‌ها و لبخندها - دنیا خندید

تجربه شیرین فیلم «اشک‌ها و لبخندها» (۱۹۶۵) اثبات این ادعای پدر و پسر بود. نسخه‌ای سینمایی از یک تئاتر موزیکال که چندین سال قبل در برداوی روی صحنه رفته

«کلئوپاترا» کمر فاکس قرن بیستم را شکست/ از عرش به فرش و برعکس کمپانی فاکس قرن بیستم در دوره‌ای با ساخت فیلم «کلئوپاترا» یکی از شکست‌های اقتصادی خود را تجربه کرد و مرگ مرلین مونرو نیز یکی از پروژه‌های آنها را ناتمام گذاشت.

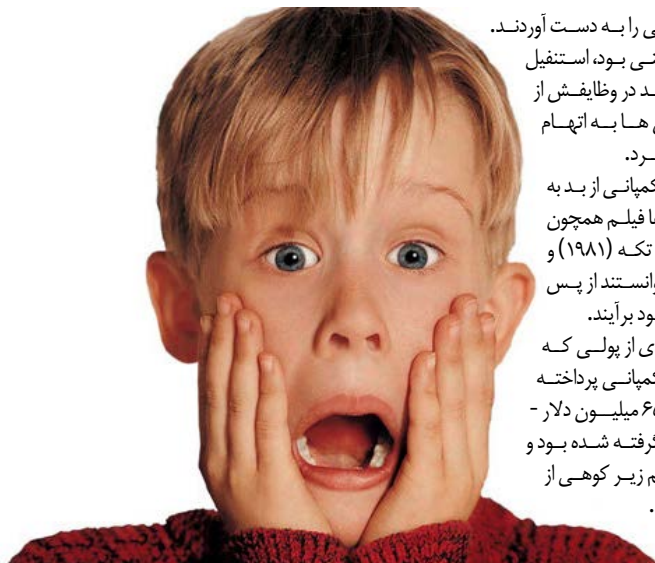
بعد از کناره‌گیری دانیل زانوک از مدیریت فاکس قرن بیستم، اسپایروس سکوراس «Spyros Skouras» یونانی تبار و مرد صاحب‌نام عرصه تئاتر کنترل کمپانی را بر عهده گرفت. سکوراس در دوره‌ای به این سمت رسید که کمپانی در یکی از متزلزل‌ترین دوران‌های حیات خودش به سر می‌برد. بین سال‌های ۵۹ تا ۶۱ میلادی فاکس قرن بیستم بیش از ۵۰ میلیون دلار زیان کرده بود و تنها در سال ۱۹۶۲ بیش از ۴۰ میلیون دلار دیگر به این میزان ضرر افزوده شد.

یکی از مصیبت‌بارترین پروژه‌های کمپانی در این سال‌ها

فیلم «کلئوپاترا» (۱۹۶۳) بود. فیلمی که ساخت آن از ۱۹۶۰ آغاز شد و برآورد اولیه از هزینه ساخت آن حدود ۲ میلیون دلار بود که فقط یک میلیون دلار آن دستمزد الیزابت تیلور ستاره این فیلم بود. مدیریت غلط، تمویض کارگردان و جا به جا شدن لوکیشن‌ها و ساخت دوباره دکور، مخارج سنگینی روی دست کمپانی گذاشت به طوری که بودجه ساخت آن را تا رقم شگفت‌انگیز ۴۰ میلیون دلار افزایش داد و کلئوپاترا را به پرخرج‌ترین فیلم تاریخ سینما تا آن زمان تبدیل کرد.

فاکس قرن بیستم که عملاً تمامی منابع مادی خود را در اختیار این پروژه قرار داده بود برای جبران بخشی از این هزینه حتی قطعات بسیار بزرگی از زمین‌های خود در فاکس هیل لس آنجلس را فروخت.

در همین حین فاکس قرن بیستم به خیال کسب درآمد چشم‌آمید به پروژه موازی دیگری داشت که در حال ساخت بود. یک بازسازی کمدی-رمانتیک از فیلم زن دلخواه من (۱۹۴۰) به نام «Something's Got to Give» با بازی پول سازترین ستاره آنها در دهه ۵۰ میلادی یعنی مرلین مونرو. اما این پروژه نیز برای کمپانی خوش‌یمن نبود و مشکلات شخصی مرلین مونرو، تولید فیلم را با مشکلات و توقف‌های پی‌درپی مواجه کرد تا اینکه در پنجم اگوست ۱۹۶۲ با مرگ مرلین مونرو ۳۶ ساله تولید این فیلم ناتمام ماند و هزینه گزاف دیگری روی دست کمپانی



میلیون دلاری مالکیت کمپانی را به دست آوردند. همان طور که قابل پیش بینی بود، استنفیل به بهانه دخالت مالکان جدید در وظایفش از سمت خود استعفا داد و از آن ها به اتهام تخلف در قرارداد شکایت کرد. در این سال ها اوضاع مالی کمپانی از بد به سمت وخامت میل کرد. ده ها فیلم همچون مصائب مدرن (۱۹۸۱)، شش تکه (۱۹۸۱) و در جستجوی آتش (۱۹۸۱) نتوانستند از پس جبران هزینه های ساخت خود برآیند. اضافه بر این، بخش زیادی از پولی که مالکان جدید برای تملک کمپانی پرداخته بودند - چیزی در حدود ۶۵۰ میلیون دلار - از منابع مختلف بصورت وام گرفته شده بود و این یعنی فاکس قرن بیستم زیر کوهی از قرض در حال نابودی بود. دیویس برای کاستن از مقدار بدهی ها برخی از دارایی های کمپانی مانند کارخانه های نوشابه سازی و سینماهای زنجیره ای استرالیا را فروخت، او در عین حال قرارداد همکاری با شرکت Aetna را که یک شرکت املاک و مستغلات بود امضا کرد تا توسعه کمپانی در این حوزه ادامه یابد.

سال ۱۹۸۲ اوضاع از این هم بدتر شد. «شری لنسینگ» که رئیس بخش فیلمسازی کمپانی و اولین خانم با این مقام در تاریخ هالیوود بود و جمعی دیگر از مدیران رده بالای دیگر در اعتراض به سیاست های مداخله جویانه دیویس، کمپانی را ترک کردند. Aetna هم که قرار بود رویای توسعه کمپانی را عملی کند قرارداد خود را به صورت یک طرفه فسخ و از دیویس به علت مشکلات در قرارداد دیگری - نامرتب به کمپانی - شکایت کرد.

در ۱۹۸۴ «مارک ریچ» مالک ساکت و مرموز دیگر نیز که از طرف سیستم قضایی آمریکا با اتهام پولشویی و کلاهبرداری مواجه شده بود سهم خود را فروخت و به سوئیس گریخت. در این اوضاع فاکس قرن بیستم که از فیلمسازی به دور افتاده بود با آوردن «Barry Diller» از پارامونت و قانع کردن او با پرداخت حقوق قابل توجه سعی به جبران این عقب ماندگی کرد. بری دیلر که اوضاع آشفته ای را به ارث برده بود بعدها در خاطراتش گفت که کمی بعد از شروع کار، دیویس را تهدید به شکایت کرده بود چرا که وی در ترسیم وخامت اوضاع کمپانی با او صادق نبوده است، با این حال دیلر که یک مدیر سینمایی کارگشته بود با تجربه خود کمی اوضاع را بهبود داد و جریان فیلمسازی را مجدداً به راه انداخت.

ورود روپرت مرداک؛ غول صنعت رسانه

مارچ ۱۹۸۴ سرمایه دار استرالیایی روپرت مرداک با پرداخت ۲۵۰ میلیون دلار و خرید سهم مارک ریچ با قدرت وارد فاکس قرن بیستم شد. مرداک تصمیم داشت با خرید زنجیره ای از ایستگاه های تلویزیونی آنها را به کمپانی ملحق کند و برای این کار به همکاری دیویس نیاز داشت چرا که طبق قوانین ایالات متحده تنها افرادی با تابعیت آمریکایی می توانند صاحب شبکه ای تلویزیونی باشند. اما دیویس از این همکاری سرباز زد و روپرت مرداک بی درنگ با یک پیشنهاد ۳۲۵ میلیون دلاری سهم او را نیز خرید و فاکس قرن بیستم به تملک او در آمد. وی سپس تابعیت ایالات متحده آمریکا را اختیار کرد تا مانعی

«یونیورسال» و «یونایتد آرטיست» آن را رد کرده بودند. «جنگ ستارگان» (۱۹۷۷) تا سال ۱۹۸۳ که E.T. اکران شد پرفروش ترین فیلم تاریخ سینما بود و فاکس قرن بیستم که بخش فیلم را بر عهده داشت سود سرشاری نصیب خود کرد و بعد از اکران فیلم ارزش سهام کمپانی از ۶ دلار به ازای هر سهم به بیش از ۴ برابر یعنی ۲۷ دلار افزایش یافت.

با سود حاصل از این سرمایه گذاری پر منفعت، دنیس استنفیل برنامه توسعه کمپانی را ادامه داد و با سرمایه گذاری در کارخانه های نوشابه سازی کوکا-کولا، خرید پیست اسکی Aspen بزرگترین مجموعه تفریحی اسکی در آمریکا و مجموعه تفریحی ساحل Pebble سعی در کاهش وابستگی کمپانی به طبیعت «عرش-فرش» فیلمسازی و دنیای بی ثبات هالیوود کرد.

در ۱۹۷۹ و اختلاف سلیقه آلن لد با مدیران کمپانی باعث شد تا او آن جا را ترک کند و به جای او شری لنسینگ «Sherry Lansing» به عنوان اولین خانم در تاریخ هالیوود به مدیریت یکی از بزرگترین استودیوهای فیلمسازی جهان برسد.

دو غول رسانه ای «فاکس» را نجات دادند / وقت پول درآوردن است

کمپانی فاکس قرن بیستم که در دهه هشتاد میلادی اوضاع مالی اش رو به وخامت گذاشته بود با ورود بری دیلر و روپرت مرداک جان تازه ای گرفت. دهه هشتاد میلادی را شاید بتوان یکی از پرافت و خیزترین دوران فعالیت فاکس قرن بیستم دانست. در آغاز اوضاع بد نبود و فیلم هایی تولید شدند که علاوه بر تحسین منتقدان، فروش گیشه را نیز در اختیار گرفتند. فیلم هایی چون «تورما ری» (۱۹۷۹) که داستان واقعی زندگی زن کارگر جوانیست که به فعال جنبش کارگران تبدیل می شود و جایزه اسکار بهترین بازیگر زن را برای «سالی فیلد» به ارمغان آورد و یا «جدا شدن» (۱۹۷۹) یک کمدی درام درباره بحران بلوغ چند نوجوان که علاوه بر جوایز اسکار و گلدن گلوب، در سال ۲۰۰۶ عنوان هشتمین فیلم از صد فیلم الهام بخش تاریخ سینما به انتخاب انستیتو فیلم آمریکا «AFI» را به دست آورد.

حتی در این دوران دو فیلم بسیار پرفروش نیز به اکران درآمد. «بیگانه» (۱۹۷۹) به کارگردانی ریذلی اسکات که موجی جهانی درباره آدم فضایی ها ایجاد کرد و جوایز سینمایی سراسر جهان را ربود و به عنوان یکی از بهترین فیلم های تاریخ سینما شناخته شد و «مپراتوری ضربه می زند» (۱۹۸۰) به تهیه کنندگی جرج لوکاس که دومین فیلم از سری فیلم های «جنگ ستارگان» شناخته می شود و بخش آن توسط فاکس قرن بیستم انجام شد و با فروش ۵۳۸ میلیون دلاری پرفروش ترین فیلم سال شد.

اما جدا از این تجربه های موفق، لحظات ناامیدکننده زیادی هم وجود داشت و فیلم هایی زیادی مانند «Ought to Be in Pictures» و «Rose» نتوانستند انتظارات را در گیشه برآورده کنند.

اواخر دهه هشتاد میلادی و هم زمان با کاهش محسوس درآمد عملیاتی، تحرکاتی حول کمپانی شکل گرفته بود و گروه هایی خارج از کمپانی با خرید بلوک های بزرگی از سهام فاکس قرن بیستم سعی در به اختیار در آوردن کنترل کمپانی داشتند. مدیر عامل دنیس استنفیل برای مقابله با این اوضاع دست به یک سری اقدامات مالی زد و استفاده از روش تملک اهرمی سعی در مقابله با این گروه ثروتمند داشت، اما در ۱۹۸۱ سیاست های او شکست خورد و در یک اقدام نادر و تعجب برانگیز در صنعت فیلمسازی، سرمایه دار معروف حوزه نفت «ماروین دیویس» و شریک مرموزش «مارک ریچ» با یک پیشنهاد ۷۲۲

در برابر در دست گرفتن ایستگاه های تلویزیونی این کشور در برابرش نباشد و با پرداخت دو میلیارد دلار ایستگاه های تلویزیونی کمپانی Metromedia را به دارایی های خود اضافه کرد و با ترکیب آن ها با کمپانی، شبکه رسانه ای فاکس «Fox Broadcasting Company» را تاسیس کرد و عصری نو در این کمپانی آغاز شد.

طلوع موفقیت ها، رستاخیز فاکس

بالاخره در اواخر دهه ۸۰ میلادی فاکس طعم موفقیت را چشید. اخبار تلویزیون (۱۹۸۷) و وال استریٹ (۱۹۸۷) به فیلم های پرفروشی تبدیل شدند. تلاش بری دیلر باعث جذب افراد با استعدادی شد که در زمان مدیریت فاجعه آمیز دیویس از کمپانی روی برگردانده بودند. موفقیت ها ادامه پیدا کرد و کمدی Big در سال ۱۹۸۸ با بازی تام هنکس و دختر شاغل (۱۹۸۸) درآمد کمپانی را بیش از ۳۵ درصد افزایش دادند.

جان سخت (۱۹۸۸) با بازی بروس ویلیس بیش از ۱۴۰ میلیون دلار فروخت و با ۴ دنباله و بازی های ویدیویی که در ادامه به دنبال آن ساخته شد به یکی از بهترین مجموعه های اکشن تبدیل شد. کمدی سیاه جنگ رزها (۱۹۸۹) به کارگردانی دنی دویتو و بازی مایکل داکلاس نیز به یکی از پرفروش ترین فیلم های سال اکران خود تبدیل شد.

اما با این حال بری دیلر این موفقیت ها را به تکیه گاهی برای توسعه تلویزیونی فاکس تبدیل کرده بود. در سایه توجه عمده او به بخش تلویزیونی فاکس مجموعه هایی مانند «خانواده سیمپسون» تولید شد. مجموعه ای کارتون که بخش آن از ۱۹۸۹ آغاز شد و هم اکنون با ۲۶ فصل و بیش از ۵۷۰ قسمت رکورددار پر قسمت ترین مجموعه تلویزیونی جهان است. خانواده سیمپسون یکی از تاثیرگذارترین ساخته های فاکس است تا جایی که سه سال پیش در یک نظرسنجی در آمریکا، مشخص شد که آمریکایی ها درباره خانواده سیمپسون اطلاعات بیشتری دارند تا درباره متمدن اول قانون اساسی آمریکا.

فاکس سرانجام با هدف توسعه ظرفیت فیلمسازی خود «Joe Roth» کارگردان را به خدمت درآورد. روٹ در این امر موفق بود و درخشش های طلایی میلیون دلاری را تولید کرد. ادوارد دست قیچی (۱۹۹۰) با بازی جانی دپ و کارگردانی تیم برتون که جوایز زیادی از جمله جایزه Hugo را بدست آورد و تنها در خانه (۱۹۹۰)



که با بودجه ای در حدود ۱۸ میلیون دلار بیش از ۴۷۰ میلیون دلار فروش کرد و تا سال ۲۰۰۹ که **Hangover** اکران شد پرفروش‌ترین کم‌دی آمریکایی بود. مکالی کالکین بازیگر نوجوان این فیلم نامزد دریافت جایزه گلدن گلوب بهترین بازیگر مرد فیلم شد و تبدیل به جوان‌ترین فردی شد که تا به حال کاندید دریافت این جایزه می‌شود. او در آن زمان تنها ۱۱ سال داشت.

استودیو فاکس قرن بیستم بار دیگر جایگاه نخست فیلمسازی را به دست آورده بود و در سال ۱۹۹۱ نزدیک ۲۰ درصد از کل فروش گیشه‌های آمریکا را در اختیار داشت. ویژگی روث ساخت فیلم‌های پرفروش با حداقل بودجه بود و بسیاری از فیلمنامه‌هایی که از طرف سایر استودیوها رد می‌شدند زیر نظر او موفقیت‌های میلیون دلاری کسب می‌کردند.

او یک بار در گفتگویی با مجله فوربس گفت: شما باید از قصه شروع کنید. بعد معادله حل می‌شود.

نبض عاشقان سینما در دست ما است / رازهایی از «تایتانیک» افسانه‌ای

فاکس قرن بیستم گرچه در دوران حیات خود فراز و فرودهای زیادی داشته است ولی هنوز نبض تماشاگران و علاقمندان به سینما را در دست دارد و آثاری چون «آواتار» و «تایتانیک» در کارنامه‌اش می‌درخشند.

سال ۱۹۹۲ «جو روث» که با تخصص خود در ساخت فیلم‌های پرفروش از آن قیمت‌های فیلمنامه‌های مرجوعی سایر رقبا، فاکس قرن بیستم را دوباره به صدر استودیوهای سودآور صنعت سینما بازگردانده بود به نیت کار به عنوان تهیه‌کننده مستقل، کمپانی را ترک گفت. با رفتن او بحران مدیریت در فاکس بالا گرفت و مشخص نبود چه کسی می‌بایست درباره موضوعات کلیدی فیلمسازی تصمیم آخر را بگیرد.

روپرت مرداک به عنوان رئیس هلدینگ عظیم «News Corporation» که فاکس قرن بیستم تنها یکی از دارایی‌های آن محسوب می‌شد گاه درباره مسائل جزئی استودیو دخالت می‌کرد تا جایی که او شخصا پروژه فیلم «مرد افتخار» استیون سیگال را که قرار بود اولین تجربه کارگردانی وی باشد، به دلیل افزایش بودجه ساخت معلق کرد.

«پیتسر چرین» مرد شماره ۲ «News Corporation»



بعد از امتناع تهیه‌کنندگان فیلم **Angie** از بازنویسی فیلمنامه، پروژه را متوقف و تهیه‌کنندگان کار را عوض کرد و مدونا را که قرار بود ستاره فیلم باشد نیز اخراج کرد. حتی پدر «مکالی کالکین» پسر بچه پولساز فاکس و ستاره فیلم تنها در خانه (۱۹۹۰) با فشار خود و تهدید به توقف فیلمبرداری فیلم پسر خوب (۱۹۹۳) با بازی

تبدیل شد و بیش از ۸۱۵ میلیون دلار فروش کرد. قرار است سال ۲۰۱۶ و بیست سال بعد از اکران نسخه اولیه دنبال دیگری از این فیلم با عنوان «**Independence Day: Resurgence**» بر روی پرده سینما بیاید.

سال ۱۹۹۸ اما داستان دیگری داشت و فاکس یکی از شاهکارهای صنعت سینمای جهان را روانه سالن‌ها کرد. «تایتانیک» (۱۹۹۸)؛ فیلمی عاشقانه و حماسی به کارگردانی جیمز کامرون و بازی لئوناردو دی کاپریو و کیت وینسلت که روایتی بود از کشتی «**RMS Titanic**» که بزرگترین کشتی ساخته شده به دست انسان در زمان خودش بود و در نیمه شب ۱۵ آوریل ۱۹۱۲ در اولین سفر خود از بندر سات همپتون انگلیس به نیویورک با کوه یخ برخورد کرد و از ۲۲۰۰ مسافر آن که برخی از آنان ثروتمندترین مردمان کره زمین بودند، بیش از ۱۵۰۰ نفر غرق شدند و یکی از تراژیک‌ترین حوادث دریایی تاریخ رقم خورد.

«تایتانیک» رکوردهای عجیب و غریبی از خود به جا گذاشت. فیلمی با بیش از دو سال پیش تولید که شامل به کارگیری جیمز کامرون از مدرن‌ترین تجهیزات آن زمان برای رفتن به زیر آب و مشاهده بقایای تایتانیک از نزدیک تا بازسازی کامل این کشتی افسانه‌ای بر اساس نقشه‌های فنی شرکت سازنده تایتانیک «**Harland and Wolff**» می‌شد.

جیمز کامرون عملاً تایتانیک را از نو و به ابعاد واقعی آن ساخت. با کمک «پیتز لامونت» طراح صحنه مشهور، دکوراسیون داخلی کشتی دقیقاً بر اساس نقشه‌هایی که تا آن زمان گمان می‌رفت نابود شده‌اند و تصاویر به جا مانده بازسازی شد. اتاق‌ها، دیوارهای چوبی، سقف، موکت‌ها، اسباب و اثاثیه‌ها و هر جزئیات دیگری که می‌شد فکرش را کرد از بهترین مواد و مصالح موجود ساخته و در انتهای فیلم غرق شدند! حتی یک مری تمام وقت استخدام شد تا نحوه رفتار و حرکت طبقه‌های مختلف اجتماعی آن دوره را به گروه بازیگری آموزش دهد.

فاکس ۱۶۰ هزار متر مربع از سواحل روستای مکزیک را خریداری کرد و یک استودیوی فیلمسازی را در آن جا به راه انداخت و از مخازن آبی با گنجایش ۱۹ میلیون لیتر مکعب آب استفاده کرد تا تایتانیک را در آن غرق کند.

همه این موارد و بسیاری جزئیات دیگر هزینه ساخت این فیلم افسانه‌ای را تا ۲۰۰ میلیون دلار بالا برد و پرهزینه‌ترین فیلم تاریخ سینما تا آن زمان شد.

پسرش، مدیران کمپانی را مجبور کرد تا «کوبین» خواهر ۸ ساله مکالی را هم به خدمت بگیرند.

این آشفتگی تا نیمه ۱۹۹۳ ادامه داشت تا اینکه «**Bill Mechanic**» به مقام مدیر عاملی کمپانی رسید. او که با یک پیشینه بسیار قوی در زمینه صنعت پخش فیلم و سرگرمی در ولت دیزنی به فاکس آمده بود اوضاع آشفته کمپانی را سر و سامان بخشید. «مکنیک» نه تنها مسئول پخش فیلمسازی کمپانی بود بلکه وظیفه پخش، بازاریابی، شبکه نمایش خانگی و توسعه تلویزیون کابلی فاکس را هم بر عهده داشت.

پیش به سوی قله‌های افتخار

در طی هفت سالی که «مکنیک» بر مسند ریاست بود فاکس با قدرت تمام به حکمرانی بر گیشه‌های سراسر دنیا پرداخت. اولین درخشش در دوره مدیریت جدید با اکران فیلم سرعت (۱۹۹۴) با بازی کیانو ریوز و سندرا بولاک اتفاق افتاد. «سرعت» که نظر موافق منتقدان را هم به عنوان اکشن پرهیجان و متفاوت از کلیشه‌های تعقیب و گریز جلب کرده بود با تنها ۳۰ میلیون دلار بودجه ساخت، بیش از ۳۵۰ میلیون دلار فروش جهانی داشت.

درخششی که نویدبخش آغاز یک دوره طلایی بود. فاکس در سه سال پیاپی ۱۹۹۵، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ عنوان پرفروش‌ترین فیلم سال را به دست آورد.

سری فیلم‌های موفق «جان سخت» هنوز محبوب دوست دارانش بود و جان سخت ۳ (۱۹۹۵) با بازی بروس ویلیس بیش از ۳۵۰ میلیون دلار فروش کرد و پرفروش‌ترین فیلم سال شد. موفقیتی که ۱۲ سال بعد با جان سخت ۴ (۲۰۰۷) و یک روز خوب برای جان سخت (۲۰۱۳) کم و بیش تکرار شد.

سال بعد نوبت فیلم علمی-تخیلی روز استقلال (۱۹۹۶) از رولند امیش، کارگردان و نویسنده آلمانی بود. بعد از موفقیتی که امیش با فیلم استارگیت (۱۹۹۴) در متروگلن مایر داشت تصمیم به ساخت فیلمی درباره برخورد موجودات فضایی با ساکنان کره زمین گرفت. فیلم درباره گروهی زنده مانده از انسان‌ها پس از یورش فرازمینی هاست که در صحرای نوادا گرد یکدیگر جمع شده‌اند تا ترتیب یک ضد حمله علیه آنان را در روز ۴ جولای - روز استقلال ایالات متحده آمریکا - بدهند.

«روز استقلال» به دومین فیلم پرفروش تاریخ سینما تا آن زمان

ویل اسمیت، درام موزیکال سر به راه باش (۲۰۰۵) با بازی واکین فینیکس در نقش جانی کش ستاره موسیقی کانتری، کمدی رمانتیک خانم و آقای اسمیت (۲۰۰۵) با بازی برد پیت و آنجلینا جولی که سر آغاز عشق و در نهایت ازدواج این دو با هم بود، شیطان پرادا می‌پوشد (۲۰۰۶) با بازی مریل استریپ، فیلم فانتزی شب در موزه (۲۰۰۶) با بازی بن استیلا، کمدی-درام جونو (۲۰۰۷)، تریلر روانشناسانه-ترسناک قوی سیاه (۲۰۱۰) به کارگردانی دارن آرونوفسکی، زندگینامه لینکلن (۲۰۱۲) به کارگردانی استیون اسپیلبرگ و زندگی پی (۲۰۱۲) به کارگردانی آنگ لی همگی بخشی از فیلم‌های بسیار پرفروشی هستند که فاکس قرن بیستم تولید یا پخش آن‌ها را برعهده داشته است.

اما نقطه اوج سال‌های اخیر آواتار (۲۰۰۹) ساخته کارگردان افسانه‌ای جیمز کامرون است که دوازده سال بعد از تایتانیک دوباره صنعت سینما را مبهوت خود کرد. داستان در مورد گروهی از فرازمینی‌های شگفت انگیز است که در یکی از قمرهای پرشکوه و قابل زیست ستاره آلفای قنطورس سکنی دارند. جیمز کامرون نگارش فیلمنامه «آواتار» را در سال ۱۹۹۴ آغاز کرد و قرار بود بنا بر برنامه‌ریزی‌ها ساخت آن در سال ۱۹۹۹ و بعد از تایتانیک آغاز شود، اما به تشخیص کامرون که تکنولوژی مورد نیاز برای ساخت فیلم هنوز اختراع نشده پیش تولید فیلم تا سال ۲۰۰۵ متوقف ماند.

«آواتار» با بودجه ساختی نزدیک به ۲۴۰ میلیون دلار از پیشرفته‌ترین تجهیزات سینمایی برخوردار بود و کاملاً به صورت سه بعدی فیلمبرداری شد. تکنیک‌ها و استانداردهای به کار رفته در فیلم آن قدر پیچیده‌اند که برخی سینماها در آمریکا و سایر نقاط جهان برای اکران آن مجبور به ارتقای سیستم‌های پخش خود شدند. «آواتار» در گیشه همچون یک جادو عمل کرد و نزدیک ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار فروش کرد. رکوردی خیره‌کننده که عنوان پرفروش‌ترین فیلم همه دوران‌ها را برایش به ارمغان آورد. قرار است سه دنباله بر «آواتار» ساخته و از ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ اکران شوند.

فاکس قرن بیستم نام‌پر افتخاری است که با همت مردمانی بلندپرواز و توانا پر و بال گرفت و با ده‌ها زیر مجموعه خود همچنان به پیش می‌تازد و با کوله باری از تجربه که از پی ده‌ها سال فراز و فرود می‌آید نبض تماشاگران و شیفتگان پرده نقره‌ای در سراسر دنیا را در اختیار دارد.



Gianopulos و «Tom Rothman» داد.

اما در یک دهه و نیم گذشته فاکس نوار موفقیت‌های خود را همچنان ادامه داده است. کمپانی بعد از شکست سنگین Titan A.E که دومین فیلم بلند انیمیشن آنها بعد از آن‌استازیا بود، استودیوهای انیمیشن خود را بست و توجه خود را معطوف به استودیوی انیمیشن کامپیوتری Blue Sky کرد. استودیوی انیمیشنی که از ۱۹۹۷ به مالکیت فاکس درآمده بود و اینکه وظیفه انیمیشن‌سازی کمپانی به آن‌ها سپرده شده بود. فاکس با Blue Sky Studios به مراتب توفیق بیشتری داشت و انیمیشن‌های آن‌ها همچون چون عصر یخبندان (۲۰۰۲) که سه دنباله دیگر طی این سال‌ها بر آن ساخته شد، روایت‌ها (۲۰۰۵)، حماسه (۲۰۱۳) و ریو (۲۰۱۴) توانستند با رقبای خود در پیکسار و دریم‌ورکز مبارزه کنند و میلیون‌ها دلار ذخیره نقدی برای کمپانی به ارمغان بیاورند.

در حوزه فیلم نیز آنها کارهای خارق‌العاده خود را ادامه دادند. سری فیلم‌های مردان X از سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴، اکشن علمی تخیلی من، روبات (۲۰۰۴) با بازی

اما این تلاش‌ها بی‌نتیجه نماند و با اکران فیلم در دسامبر ۱۹۹۷ موجی از هیجان در دنیا راه افتاد. سینماها برای این فیلم ۳ ساعت و ۱۴ دقیقه‌ای اکران ویژه نیمه شبی ترتیب دادند و سالن‌های سینما تا ساعت ۳ بعد از نیمه شب پر بودند. طبق آمار بیش از ۲۰ درصد تماشاچیان تایتانیک را بیش از یک بار در سالن‌های سینما دیدند تا جایی که این فیلم بیش از ۱۰ ماه بر پرده‌های سینما بود. تایتانیک در ۱۵ هفته متوالی رتبه نخست جدول فروش سینماهای آمریکا را در اختیار داشت؛ رکوردی که تاکنون برای هیچ فیلمی در تاریخ تکرار نشده است.

تایتانیک در مجموع بیش از یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار در سرتاسر جهان فروش کرد و تا ۱۲ سال بعد که دوباره جیمز کامرون و فاکس دست به خلق شاهکار دیگری یعنی آواتار (۲۰۰۹) زدند، پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما بود. سال ۲۰۱۲ با اکران نسخه سه بعدی تایتانیک ۳۵۰ میلیون دلار دیگر بر این آمار افزوده شد تا دومین فیلم تاریخ سینما باشد که از مرز دو میلیارد دلار فروش گذشته است. تایتانیک سیلی از جوایز در سراسر دنیا را نصیب خود کرد و در ۱۴ بخش نامزد جایزه اسکار و در ۱۱ بخش برنده آن شد. در پی این موفقیت‌های خیره‌کننده فاکس قرن بیستم در سال ۱۹۹۸ رتبه اول سهم فروش جهانی را در اختیار داشت. در طی مدیریت «Bill Mechanic» فاکس ده‌ها فیلم پرفروش دیگر نیز تولید کرد. فیلم‌هایی چون آن‌استازیا (۱۹۹۷)، دکتر دولیتل (۱۹۹۸)، جنگ ستارگان اپیزود اول: تهدید شیخ (۱۹۹۹)، دورافتاده (۲۰۰۰) با بازی تام هنکس و مردان X در سال ۲۰۰۰ که اولین فیلم از سری فیلم‌های X-men بود.

اما رابطه بین بیل مکنیک و روپرت مرداک به این اندازه موفقیت‌آمیز پیش نرفت. مرداک از فضای سیاه‌پوشی از تولیدات فاکس مثل باشگاه مشت‌زنی (۱۹۹۹) به کارگردانی دیوید فینچر و یا ساحل (۲۰۰۰) ناراضی بود. علاوه بر این برخی از محصولات آن‌ها همچون آنا و شاه (۱۹۹۹) انتظارات را برآورده نکردند و یا حتی مانند Titan A.E که با بودجه ساخت ۹۰ میلیون دلاری تنها ۳۵ میلیون دلار فروش کرد- شکست سختی در گیشه خوردند. تیرگی روابط در نهایت در اواخر سال ۲۰۰۰ باعث استعفای اجباری بیل مکنیک از فاکس شد و وی جای خود را به مدیریت اشتراکی «Jim



فرازمینی‌ها آمدند/ جنگ‌ستاران چگونه به ادبیات سیاسی وارد شد

اشکان مزیدی



شانزدهمین استودیوی بزرگ فیلمسازی جهان از لحاظ ارزش دارایی و سرمایه لوکاس فیلم «LucasFilm Ltd» است.

کمپانی پخش و تولید محصولات تلویزیونی و سینمایی توسط جرج لوکاس «George Lucas» خالق آثار ماندگار تاریخ سینما همچون سری فیلم‌های محبوب جنگ ستارگان و سه گانه ایندیانا جونز بنا نهاده شد.

هم‌اکنون «لوکاس فیلم» به غیر از شاخه اصلی خود یعنی فیلمسازی، دارای چهار زیر مجموعه اصلی است؛ «Industrial Light & Magic» یا به اختصار ILM که یکی از پیشروترین کمپانی‌های جهان در زمینه گرافیک کامپیوتری و جلوه‌های ویژه است، «Skywalker Sound» از پیشگامان عرصه مهندسی صدا در تمامی بخش‌های صداپردازی، صداگذاری، میکس و تدوین و ضبط موسیقی، «Lucas Arts» که در زمینه پخش محصولات چندرسانه‌ای و بازی‌های کامپیوتری و نرم‌افزار فعالیت دارد و در نهایت «Lucasfilm Animation» که بخش انیمیشن سازی لوکاس فیلم به حساب می‌آید.

سال ۲۰۰۴ و پس از ده‌ها سال تاریخ پر فراز و نشیب کمپانی والت دیزنی با پرداخت ۴ میلیارد دلار، مالکیت لوکاس فیلم ۴۴ ساله را در اختیار گرفت اما این استودیوی خلاق برای رسیدن به این نقطه مسیری طولانی و پرفراز و نشیب را طی کرده که این گزارش با بخشی از آن آشنا می‌شویم.

جرج لوکاس پدر خوانده فضایی

جرج لوکاس متولد ۱۹۴۵ در مودستوی «Modesto» کالیفرنیا است. او تحصیلات خود را در دانشکده هنرهای

سینمایی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی «USC» به اتمام رساند. در همین دوران لوکاس برنده بورس کارآموزی کمپانی برادران وارنر شد که طی آن می‌توانست شاهد و شاغل در یکی از پروژه‌های این کمپانی باشد. او فیلم رنگین کمان فینیان (۱۹۶۸) به کارگردانی فرانسیس فورد کاپولا را برگزید. در آن زمان کاپولا به عنوان یک تحصیل کرده سینما که در هالیوود به موفقیت دست یافته بود بسیار مورد احترام دانشجویان بود. بعدها لوکاس در مصاحبه با نیویورک تایمز گفت: «فرانسیس من را مجبور به نوشتن و فکر کردن به چیزهایی بیشتر از فیلم‌های مستند یا طرح‌های آبستره کرد.»

در ۱۹۷۱ لوکاس اولین فیلم بلند خود را ساخت. THX۱۱۳۸ فیلمی داستانی-تخیلی به تهیه‌کنندگی فرانسیس فورد کاپولا که بر اساس فیلمی کوتاه از خودش در دوران دانشجویی بود. فیلم روایتگر آینده و زندگی انسان‌ها در شهرهایی زیرزمینی است که توسط کامپیوترها اداره می‌شوند.

فیلم چندان توجه منتقدان را جلب نکرد و در گیشه تنها ۲.۵ میلیون دلار فروخت اما به مرور زمان و به خصوص بعد از موفقیت اولین «جنگ ستارگان» در ۱۹۷۷ نظرها به سوی این فیلم نیز جلب شد و مریدان خود را پیدا کرد.

جرج لوکاس در ادامه همان سال یعنی در ۱۹۷۱ کمپانی خود با نام لوکاس فیلم را در هالیوود و درست مقابل استودیوهای یونیورسال بنا نهاد.

چندان نگذشت که لوکاس فیلم اولین موفقیت تجاری خود را چشید. کمدی-درام «دیوارنویسی آمریکایی» (۱۹۷۳)

با بازی ران هاوارد «Ron Howard» - بازیگری که خود بعدها کارگردان آثار برجسته‌ای چون آپولو ۱۳ و ذهن زیبا شد - و هریسون فورد.

فیلم برشی از زندگی گروهی از نوجوانان دبیرستانی آمریکایی در طول یک شب و حواشی آن و نشان‌دهنده خرده فرهنگ «راک اند رول» و تأثیر آن بر نسل بعد از جنگ جهانی دوم در دهه ۱۹۶۰ آمریکا است.

«لوکاس فیلم» در جلب توجه استودیوها و سرمایه‌گذاران بزرگ هالیوود ناتوان بود و کمپانی‌های یونایتد آرتیستز، فاکس قرن بیستم، برادران وارنر، پارامونت و مترو گلدن مایر طرح حمایت از ساخت این فیلم را رد کردند و در نهایت این مدیران یونیورسال بودند که حاضر به انجام این ریسک شدند؛ خطری که به بهترین وجه ممکن به طعم شیرین موفقیت تبدیل شد. «دیوارنویسی آمریکایی» در ۱۹۷۳ اکران شد و همچون یک ستاره درخشان و تنها با ۷۷۰ هزار دلار هزینه ساخت، بیش از ۲۰۰ میلیون دلار در گیشه و شبکه نمایش خانگی فروش کرد و جوایز گلدن گلوب، انجمن منتقدان فیلم نیویورک و جامعه ملی منتقدان آمریکا و البته نامزدی در اسکار را به خود اختصاص داد و در سال ۱۹۹۵ به عنوان «اثری تاریخی، فرهنگی و زیبایی‌شناسانه فاخر» در فهرست آثار تحت محافظت کتابخانه کنگره ملی آمریکا قرار گرفت. حتی سال‌ها بعد دیوید فینچر اعلام کرد در ساخت باشگاه مشت زنی (۱۹۹۹) از این فیلم الهام تصویری گرفته است.

این موفقیت بزرگ باعث شناخته شدن نام «لوکاس فیلم» در فضای هالیوود و تثبیت مالی این کمپانی شد و به جرج لوکاس امکان داد تا کمپانی‌های «Skywalker Sound» - تأسیسات بزرگ مهندسی صدا - و «Industrial Light & Magic» که روی جلوه‌های ویژه تمرکز داشت و بعدها نقشی اساسی در سری فیلم‌های «جنگ ستارگان» ایفا کرد به زیر مجموعه «لوکاس فیلم» اضافه کند.

تولد ستاره پرفروغ «جنگ ستارگان»

اما ستاره پرفروغ تری در حال تولد بود. جنگ ستارگان (۱۹۷۷) فیلمی حماسی-ماجراجویانه و فضایی که بعدها «جنگ ستارگان: امیدوی تازه» نامگذاری شد. اولین قسمت از مجموعه سه‌گانه جنگ‌های ستاره‌ای جرج لوکاس و از نظر زمانی چهارمین قسمت از این سری شش‌گانه است. جرج لوکاس خود نویسنده و کارگردان این اپیزود بود. فیلم داستان اتحاد گروهی



لحاظ زمانی مقدم بر فیلم‌های اولیه بودند و در فرصتی دیگر به آن می‌پردازیم.

لوکاس و اسپیلبرگ متحد شدند/ راز تولد و شهرت دکتر ایندیانا جونز

جرج لوکاس مدیر موفق کمپانی فیلمسازی «لوکاس فیلم» با همکاری استیون اسپیلبرگ سه‌گانه «ایندیانا جونز» را خلق کرد که این آثار نیز همچون «جنگ ستارگان» موفقیت بالایی کسب کرد.

بعد از اکران جنگ ستارگان (۱۹۷۷) و به دنبال آن امپراتوری ضربه می‌زند (۱۹۸۰) و بازگشت جدای (۱۹۸۳) «لوکاس فیلم» دیگر به یک استودیوی شناخته شده و ثروتمند تبدیل شده بود.

در این دوران لوکاس فیلم که از همان اول سبک متفاوت خود در فیلمسازی را نشان داده بود، دست به اقدام نامرئوسمی زد و تشکیلات خود را از مرکز صنعت سینمای آمریکا یعنی هالیوود جدا کرد. آنها در سال ۱۹۷۸ و یک سال بعد از اکران جنگ ستارگان با صرف هزینه‌ای در حدود ۱۰۰ میلیون دلار و خرید مرتعی به بزرگی ۲۰۰۰ هکتار در نزدیکی سانفرانسیسکو، امپراتوری خود را به تدریج به آنجا منتقل کردند؛ جایی در نزدیکی غول‌های تکنولوژی دنیا که نسبت به استودیوهای سنتی هالیوود قربایت بیشتری با رویه منحصر به فرد آنها در فیلمسازی داشت.

این مرتع بعدها «SkyWalker Ranch» نام گرفت. اسمی که از شخصیت لوک اسکای‌واکر در مجموعه جنگ ستارگان با بازی مارک هامیل «Mark Hamill» گرفته شده بود.

این مجموعه تا سال‌ها بعد مرکز فرماندهی لوکاس فیلم بود تا اینکه در سال ۲۰۰۵ مدیریت کمپانی به مرکز هنرهای دیجیتال «Letterman» در شهر سانفرانسیسکو منتقل شد. مرتع اسکای‌واکر هم اکنون به خلوتگاهی برای کمپانی و البته مقر اصلی «Skywalker Sound» - از زیر شاخه‌های اصلی لوکاس فیلم - تبدیل شده است.

اما این تمام استقلال لوکاس فیلم از هالیوود نبود. مدیر عامل و مالک کمپانی - جرج لوکاس - حتی عضویت خود در آکادمی علوم و هنرهای سینما یا همان آکادمی اسکار را معلق کرد و از اتحادیه نویسندگان و کارگردانان هالیوود نیز خارج شد. او در همان سال‌ها در مصاحبه‌ای با روزنامه نیویورک تایمز اعلام کرد: لوکاس فیلم بر خلاف هالیوود که در آن کمپانی‌ها به تزریق پول از سوی فیلمسازان وابسته اند، هزینه‌های خود را

ایالات متحده آمریکا نیز قرار گرفته است.

لوکاس فیلم که بعد از موفقیت «دیوانو نویسی آمریکایی» با اعتماد به نفس بیشتری قرارداد ساخت جنگ ستارگان با فاکس را تنظیم کرده بود، حق استفاده تجاری از نام و شخصیت‌های فیلم در محصولات بازرگانی، اسباب بازی و صنعت نشر و سرگرمی را به خود اختصاص داده بود. همین بند قرارداد و هوشمندی آنان در استفاده از آن باعث افزوده شدن صدها میلیون دلار سود دیگر به ذخیره کمپانی شد چرا که بعد از اکران فیلم، تولید اسباب بازی شخصیت‌های فیلم به حداکثر ظرفیت خود رسید و بازی‌های ویدیویی آن نیز با استقبال کم نظیری مواجه شد.

اما فارغ از همه موفقیت‌های تجاری، «لوکاس فیلم» از جنبه‌ای دیگر نیز می‌تواند به خود پیالند چرا که جنگ ستارگان با دنباله‌هایی که بعد از آن تولید شد به بخشی از فرهنگ جامعه آمریکا تبدیل شد و در بسیاری از تولیدات فرهنگی، هنری و اقتصادی آمریکا اثرات شگفت‌انگیزی به جا نهاد. این تأثیر تا بدان جا نفوذ کرد که رسانه‌های بزرگ سیاسی جهان، طرح جاه‌طلبانه نظامی - فضائی رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا - ونالد ریگان - برای مقابله با موشک‌های دوربرد شوروی، موسوم به «بکتار دفاع استراتژیک» را پروژه جنگ ستارگان نامیدند. سال ۲۰۰۷ و در سی سالگی اکران اولیه، سازمان خدمات پستی ایالات متحده از سری ۱۵ تایی تم‌هایی با طرح شخصیت‌های این فیلم رونمایی کرد.

بعد از موفقیت خیره‌کننده «جنگ ستارگان» در کمتر از ۶ سال دو دنباله دیگر بر آن ساخته شد. امپراتوری ضربه می‌زند (۱۹۸۰) و بازگشت جدای (۱۹۸۳) که هر کدام حدود ۵۵۰ میلیون دلار فروش کردند و موفقیت نسخه اولیه را ادامه دادند و نه تنها جایگاه لوکاس فیلم را بیش از پیش تثبیت کردند بلکه حتی باعث سر و سامان دادن به وضعیت کمپانی فاکس قرن بیستم - به عنوان کمپانی پخش کننده - و افزایش ۴ برابری قیمت سهام آن شدند.

از این سه‌گانه به عنوان یکی از بهترین «تریولوژی» یا سه‌گانه تاریخ سینما یاد می‌شود و توجه هالیوود را از فیلم‌های درام به ساخت فیلم‌های پرفروش علمی - تخیلی و فضایی جلب کرد. جرج لوکاس بعدها اعلام کرد که او قصه فیلم را تنها برای یک فیلم نوشت اما مایه داستان به قدری زیاد و پیچیده شد که نمی‌شد همه آن را در یک نسخه سینمایی جا داد. ده‌ها سال بعد - از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۵ - سه‌گانه دیگری نیز از جنگ ستارگان به نمایش درآمد که از



شورش است که سعی در نجات رهبر خود شاهزاده لیا «Princess Leia» از دست امپراطوری را دارند و برای این کار به خطرناک‌ترین و قوی‌ترین اسلحه امپراطوری یعنی «Death Star» حمله می‌کنند. لوکاس نگارش فیلمنامه «جنگ ستارگان» را بعد از اکران دیوانو نویسی آمریکایی در سال ۱۹۷۳ و با تأثیر از سریال «فلش گوردون» و فیلم دژ مخفی (۱۹۵۸) اکیرا کوروساوا آغاز کرد.

البته ساخت جنگ ستارگان بدون مشکل هم نبود. جنگ ستارگان جان مایه‌ای بسیار متفاوت از فیلم‌های متداول هالیوودی داشت و ساخت آن نیز آسان به نظر نمی‌آمد. این بار نوبت یوتایتد آرستیز و یونیورسال بود که طرح سرمایه‌گذاری و پخش این فیلم را رد کنند؛ اشتباه استراتژیکی که حتماً در مرور کارنامه خود از آن به تلخی یاد می‌کنند. اما بخش فیلمسازی کمپانی فاکس قرن بیستم که در آن زمان زیر نظر مرد زیرکی به نام «Alan Ladd Jr» اداره می‌شد این فیلم را حدس زد و حاضر به مشارکت در ساخت این پروژه عظیم شد.

فیلمبرداری «جنگ ستارگان» در سه کشور تونس، انگلستان و گواتمالا انجام شد. پروژه‌ای مشکل‌که با سختی‌هایی زیادی از جمله شرایط بد آب و هوا، خرابی تجهیزات و بازنویسی‌های فراوان فیلمنامه مواجه شد. جرج لوکاس مشخصاً کمپانی «Industrial Light & Magic» را تأسیس کرد تا به طور خاص روی جلوه‌های ویژه و مراحل پس تولید این فیلم کار کند. «جنگ ستارگان» بالاخره بعد از صرف زمان بسیار و هزینه‌ای در حدود ۱۱ میلیون دلار در نیمه سال ۱۹۷۷ به نمایش درآمد. فیلم به سرعت تمام رکوردها را شکست و با فروش جهانی ۷۷۵ میلیون دلار، آواراه‌ها (۱۹۷۵) اسپیلبرگ را پشت سر گذاشت و پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما تا آن زمان شد. عنوانی که تا ۱۹۸۳ و اکران «E.T.» در اختیار داشت.

«جنگ ستارگان» هم اکنون و با احتساب تورم تا سال ۲۰۱۵ با ارزش فروش ۲ میلیارد و ۸۲۵ میلیون دلار بعد از بر باد رفته (۱۹۳۹) و آواتار (۲۰۰۹) سومین فیلم پرفروش همه دوران هاست. جنگ ستارگان در ۱۰ بخش نامزد و در ۷ رشته برنده جایزه اسکار شد و در لیست آثار حفاظت شده کتابخانه کنگره



کاستن از خشونت و خون در فیلم آن را عذرخواهی بابت قسمت دوم دانست. آخرین جنگ صلیبی نیز با اقبال بسیار وسیعی رو به رو شد و بیش از ۴۷۰ میلیون دلار فروش کرد.

لوکاس فیلم که اینک در عرش به سر می برد به این حجم موفقیت هم بسنده نکرد و در طی سال های دهه ۹۰ با الهام از این فیلم ها، یک مجموعه تلویزیونی را با نام «شرح حال ایندیانا جونز جوان» و حضور هنرپیشه دیگری در نقش اصلی روی آنتن های تلویزیون فرستاد. این اما پایان ماجرا نبود و ۱۹ سال بعد باز هم مثلث طلایی «اسپیلبرگ - لوکاس - فورد» دور یکدیگر جمع شدند و آخرین مجموعه این اکشن مهیج را بر پرده سینما آوردند. ایندیانا جونز و قلمرو جمجمه بلورین (۲۰۰۸) برای اولین بار در جشنواره کن به نمایش درآمد. دکتر جونز این بار با ماموران شوروی سابق مقابله می کند که قصد ربودن جمجمه بلورین را دارند. فیلم از تمامی قسمت های قبلی تأثیر گرفته بود و بازاریابی آن به شدت بر تحریک حس نوستالژی طرفداران فیلم های دو دهه قبل استوار بود. سیاستی که به خوبی جواب داد و با بیش از ۷۸۰ میلیون دلار، پرفروش ترین قسمت داستان های ایندیانا جونز را رقم زد. لوکاس فیلم با انتشار ده ها عنوان کتاب و بازی های ویدیویی میلیون ها دلار دیگر عایدی کسب کرد و ایندیانا جونز را همچون جنگ ستارگان به یکی از نمادهای ماندگار در فرهنگ عامه ایالات متحده آمریکا تبدیل کرد.

در نهایت پیش بینی جرج لوکاس به استیون اسپیلبرگ نیز درست از آب در آمد و کاراکتر «دکتر ایندیانا جونز» به انتخاب بنیاد فیلم آمریکا - AFI - در رده دوم لیست برترین قهرمان های تاریخ سینما و بالاتر از جیمز باند قرار گرفت.

راز کار این است که نباید ناامید شوید/ برگزیده برای دیزنی

با بررسی همه جانبه کارنامه «لوکاس فیلم» حال می توان گفت نام این مرکز برای همیشه در صنعت فیلمسازی و دنیای فناوری حک شده است.

خبرگزاری مهر - گروه هنر: اگر بخواهیم بررسی کارنامه لوکاس فیلم را ادامه دهیم باید بگوییم این کمپانی تنها به خلق شاهکارهایی چون «جنگ ستارگان» و «ایندیانا جونز» نپرداخت بلکه زیر شاخه های کمپانی نیز تأثیری شگرف در صنعت سینما به جا گذاشته اند.

صدا، دوربین ... فناوری!

یکی از زیر شاخه های اصلی لوکاس فیلم کمپانی «Skywalker Sound» است. این مرکز دارای تخصصی ترین تاسیسات و تجهیزات در عرصه مهندسی صدا و در تمامی بخش های صداپردازی، صداگذاری، میکس و تدوین و ضبط موسیقی است و کار خود را از ۱۹۷۵ و تحت مدیریت لوکاس فیلم آغاز کرده است؛ تاسیساتی که امروزه از یک ضبط تک ساز تا گروه ارکستری ۱۳۰ نفره را در خود جا می دهد و سالانه غیر از کار بر روی پروژه های تلویزیونی و تبلیغاتی، مسئولیت صدای بیش از ۳۰ فیلم هالیوودی را نیز بر عهده دارد. اولین درخشش آنها در سال ۱۹۷۷ و با اکران جنگ ستارگان به وقوع پیوست و با آنکه در آن سال هنوز بخش بهترین صداگذاری در جوایز اسکار وجود نداشت، یک جایزه با عنوان «اسکار دستاوردهای ویژه» دریافت کردند. از آن سال به بعد و تا به امروز هنرمندان و متخصصان «Skywalker Sound» هر ساله نامزد و ۱۸ بار برنده جایزه اسکار بوده اند.

اما زیر شاخه دیگر لوکاس فیلم یعنی «Industrial Light & Magic» یا به اختصار «ILM» از این هم



روی آن نوشته شده است و آدولف هیتلر، رهبر نازی ها عقیده دارد با دست یافتن به آن شکست ناپذیر می شود. «مهاجمان صندوق گمشده» بودجه ساختی هنگفت در حدود ۲۰ میلیون دلار داشت و فیلم برداری آن در سه کشور انگلستان، تونس، فرانسه و البته ایالت های کالیفرنیا و هاوایی انجام شد. نتیجه اما خیره کننده بود. منتقدان فیلم را ستودند و به آن لقب یکی از بهترین فیلم های ماجراجویانه تاریخ را دادند. فیلم در گیشه نیز با فروشی بیش از ۳۸۵ میلیون دلار پرفروش ترین فیلم سال ۱۹۸۱ و یکی از موفق ترین فیلم های همه دوران ها شد.

«مهاجمان صندوق گمشده» در جشنواره های سینمایی هم خوش درخشید و در ۹ بخش نامزد و در ۵ بخش برنده جایزه اسکار شد. فیلم همچنین جایزه Grammy و جایزه بهترین فیلم از جشنواره نگاه مردم را نیز به دست آورد و در سال ۱۹۹۹ نیز به فهرست آثار محافظت شده کتابخانه کنگره ملی آمریکا راه یافت.

در لیست ۵۰۰ فیلم برتر تاریخ سینما به انتخاب مجله معتبر «امپایر» مهاجمان صندوق گمشده در رتبه دوم قرار دارد و تنها پدرخوانده (۱۹۷۲) را بالای خود می بیند.

موفقیت «مهاجمان صندوق گمشده» آن قدر بزرگ بود که همچون «جنگ ستارگان» دنباله های موفق بر آن ساخته شد. ایندیانا جونز و معبد مرگ (۱۹۸۴) از لحاظ زمانی مقدم بر فیلم قبلی بود و ماجراهای جونز در شمال هندوستان و تلاش او برای یافتن سنگی جادویی را روایت می کند که به مبارزه با گروهی مرموز ختم می شود که فرزندان اهالی دهکده را با جادوی سیاه برای مراسمی شیطانی قربانی می کنند.

«معبد مرگ» خشن ترین و سیاه ترین فیلم از سری ایندیانا جونز است. حال و هوایی که اسپیلبرگ و لوکاس آن را متأثر از فضای زندگی شخصی خود می دانند چرا که هر دو در این دوران در روابط عاطفی خود شکست خورده بودند و لوکاس یک طلاق پر سرو صدا در هالیوود را از سر می گذارند. با این حال این خشونت از موفقیت آن در گیشه نکاست و فیلم بیش از ۳۳۰ میلیون دلار فروش کرد.

دنباله بعدی، ایندیانا جونز و آخرین جنگ صلیبی (۱۹۸۹) نام داشت. باز هم با حضور هریسون فورد و کارگردانی اسپیلبرگ که در آن ایندیانا به دنبال نجات پدر خود - با بازی «شون کائری» - است که توسط نازی ها ربوده شده است.

اسپیلبرگ با ساخت این قسمت تعهد خود به لوکاس فیلم برای ساخت یک سه گانه از این داستان را به اتمام رساند و با

کنترل می کند. ما با خرید املاک، سرمایه گذاری در ماهواره، انرژی خورشیدی و تکنولوژی و به طور کلی چیزهایی که از آن احساس شرم و ناراحتی نکنیم پول درمی آوریم و آن را به فیلمسازان می دهیم. با این حال «لوکاس فیلم» با وجود جدایی از هالیوود به سنت ساخت فیلم های طلایی خود ادامه می داد.

دکتر جونز؛ قهرمانی برای همه فصول

سال ۱۹۸۱ ستاره دیگری به کارنامه درخشان کمپانی اضافه شد و آن تولد سری فیلم های «ایندیانا جونز» بود. این فیلم ها که نوعی ادای دین به سینمای اکشن و قهرمان محور دهه ۳۰ و ۴۰ آمریکا بود حاصل همکاری جرج لوکاس با همکار و رفیق دیرینه اش «استیون اسپیلبرگ» بود.

سری فیلم های ایندیانا جونز درباره دکتر باستان شناس جسور و ماجراجویی به همین نام و نقش آفرینی جودانه «هریسون فورد» است که سعی در محافظت از آثار باستانی و میراث های کهن از دست نازی های آلمانی و دشمنان دیگر دارد.

می توان گفت لحظه تولد این شاهکار به سال ۱۹۷۳ برمی گردد، زمانی که لوکاس در کنار نگارش فیلمنامه جنگ ستارگان داستان دیگری به نام «ماجراهای ایندیانا اسمیت» را نیز می پروراند. این پروژه متوقف ماند تا چندین سال بعد که جرج لوکاس از هیاهوی موفقیت «جنگ ستارگان» به جزایر هاوایی پناه برده بود. جایی که به طور اتفاقی دوست قدیمی او یعنی استیون اسپیلبرگ نیز برای استراحت و آرامش بعد از اکران موفق فیلم «برخوردهای نزدیک از نوع سوم» (۱۹۷۷) انتخاب کرده بود.

صحبت دو کارگردان درباره پروژه های آینده به آنجا کشیده شد که اسپیلبرگ برای ساختن فیلمی با شخصیت جیمز باند اظهار تمایل کرد و آنجا لوکاس با شرح فیلمنامه ناتمام خود پیشنهاد شخصیتی جذابتر از جیمز باند را به وی داد. ماجراهای «ایندیانا اسمیت» توجه اسپیلبرگ را جلب کرد و نامش با نظر او به «ایندیانا جونز» تبدیل شد. وی قول ساخت یک سه گانه را به لوکاس داد.

اولین فیلم از سری ایندیانا جونز، مهاجمان صندوق گمشده (۱۹۸۱) نام داشت و روایتگر مقابله دکتر جونز با ماموران نازی است که در پی یافتن «صندوق عهد عتیق» هستند؛ صندوقی که در کتاب خروج گفته شده حاوی دو لوح سنگی است که در فرمان خدا به حضرت موسی (ع)



موفق‌تر عمل کرده است. پیدایش این کمپانی هم با ساخت «جنگ ستارگان» گره خورده است. زمانی که جرج لوکاس روی فیلم کار می‌کرد متوجه شد که هیچ یک از کمپانی‌های موجود، توانایی خلق جلوه‌های ویژه مورد نظر او را ندارند. بنابراین وی گروهی از خلاق‌ترین دانشجویان، هنرمندان و مهندسان را گرد هم جمع کرد تا بصورت اختصاصی روی جنگ ستارگان کار کنند. سکانس‌های نفس‌گیری که آنها خلق کردند جایزه اسکار بهترین جلوه‌های ویژه سال ۱۹۷۷ را برایشان به همراه داشت.

سال ۱۹۷۹ لوکاس فیلم، دکتر «اد کاتمال» را برای سرپرستی بخش گرافیک کامپیوتری «ILM» به خدمت گرفت که به نوآوری‌های نفس‌گیری در این حوزه انجامید. این بخش در سال ۱۹۸۶ و در ازای ۵ میلیون دلار به استیو جایز مدیر عامل اخراجی ایل در آن زمان فروخته شد و به یکی از موفق‌ترین کمپانی‌های تاریخ سینما و انیمیشن یعنی پیکسار تبدیل شد.

هم‌اکنون لوکاس فیلم این ILM را «بزرگترین و پیشرفته‌ترین مرکز افکت‌های دیجیتالی در صنعت سرگرمی» معرفی می‌کند. آنها نه تنها روش‌های قدیمی همچون فیلمبرداری صفحه آبی، مدلسازی سازه‌ها و Matte Painting را به کمال رساندند بلکه پیشگامان استفاده از دوربین‌های کنترل حرکتی و کامپوزیت‌های نوری و خالق تکنیک‌هایی چون مورفینگ بودند که اوج استفاده از آن در T-۱۰۰۰ یا همان مرد جیوه‌ای در فیلم «ترمیناتور» بود. در این سال‌ها «ILM» به غیر از محصولات کمپانی مادر خود - لوکاس فیلم - روی صدها فیلم سینمایی دیگر نیز کار کرده است؛ پروژه‌های عظیمی چون سری فیلم‌های «هری پاتر»، «دزدان دریایی کارائیب»، «مردان سیاه پوش»، «تبدیل شون‌دگان» و «ماموریت غیر ممکن» آنها همچنین مسئولیت جلوه‌های ویژه بسیاری از فیلم‌های استون اسپیلبرگ همچون E.T. موجود فرازمینی (۱۹۸۲)، سری فیلم‌های «ترمیناتور» و «پارک ژوراسیک» را بر عهده داشتند. «ILM» نه تنها در پروژه‌های پیچیده و خلق جلوه‌های ویژه پر زرق و برق تبحر دارد بلکه برای افزودن جلوه‌های تصویری ظریف و جزئیات ریز و درشت در فیلم‌هایی چون فهرست شیندلر (۱۹۹۳)، فارست گامپ (۱۹۹۴) و بسیاری از فیلم‌های وودی آلن حضور داشته‌اند. مجموعه‌های فعالیتی که طی این سال‌ها بیش از ۱۵ جایزه اسکار در بخش بهترین جلوه‌های ویژه و بیش از ۲۴ جایزه اسکار علمی و فنی برای کمپانی به همراه داشته است و آنها را به یکی از پیشروترین مراکز در حوزه گرافیک کامپیوتری، جلوه‌های ویژه و پروسه‌های پس تولید تبدیل کرده است.

ما هم شکست می‌خوریم

تولیدات لوکاس فیلم همیشه هم با موفقیت همراه نبوده است. دیوارنویسی آمریکایی ۲ (۱۹۷۹) به امید تکرار موفقیت خیره‌کننده قسمت اول خود تقریباً از همان گروه بازیگران قبلی استفاده کرد و با وجود آنکه «ران هاوارد» و «هریسون فورد» اسم و رسم بیشتری نسبت به سال ۱۹۷۳ داشتند اما نتیجه کار با تنها ۱۵ میلیون دلار فروش و در مقایسه با فروش بیش از ۲۰۰ میلیون دلاری نسخه قبلی، یک شکست کامل بود.

کمدی-داستانی اردکی به نام هاوارد (۱۹۸۶) که قرار بود اقتباسی سینمایی از کتابی کمیک مصور به همین نام باشد تقریباً در تمام بخش‌ها زرشک طلایی را از آن خود کرد و یکی از بدترین فیلم‌های ساخته شده لقب گرفت و فیلم موزیکال-عروسی لایبرنت (۱۹۸۶) با وجود آن که

به یک فیلم کالت تبدیل شد و سال‌ها بعد مریدان خود را داشت اما حتی نصف هزینه تولید ۲۵ میلیون دلاری خود را هم جبران نکرد و کارگردان آن «جیم هنسون» مرد افسانه‌ای دنیای عروسکی و کارتنیست‌ها تا آخر عمر خود دیگر فیلم بلندی را کارگردانی نکرد.

دوباره جنگی دیگر، جنگ ستارگان

اما بعد از گذشت سال‌ها دوباره نوبت ستاره محبوب لوکاس فیلم بود. سال ۱۹۹۷ و در بیست سالگی «جنگ ستارگان» لوکاس فیلم به عنوان پیش‌درآمد، نسخه‌ای بهبود یافته با تکنولوژی‌های جدید را به همراه اندکی تغییرات به پرده‌های سینما فرستاد. با وجود آن که طرفداران متعصب جنگ ستارگان آن را توهینی به نسخه اولیه فیلم می‌دانستند، اما فروش ۲۵۰ میلیون دلاری درستی این تصمیم را تایید کرد. اما لوکاس فیلم در نظر داشت سه گانه دیگری از این فیلم را تولید کند. فیلم‌هایی که از لحاظ زمانی مقدم بر فیلم‌های قبلی بودند و داستان شخصیت‌ها را از سال‌ها قبل روایت می‌کند.

اولین فیلم سری جدید، جنگ ستارگان اپیزود اول: تهدید شیخ (۱۹۹۹) نام گرفت. ۱۶ سال بعد از اکران آخرین اپیزود جنگ ستارگان و زمانی که جرج لوکاس متقاعد شد که تکنولوژی مورد نیاز او برای ساخت جلوه‌های ویژه فیلم در دسترس است، کار تولید تهدید شیخ آغاز شد. فیلم در انگلستان و صحرای تونس فیلمبرداری شد و از پیچیده‌ترین و سنگین‌ترین جلوه‌های دیجیتالی بهره برد تا جایی بعضی شخصیت‌های آن در دنیای واقعی وجود ندارند و کاملاً کامپیوتری هستند.

منتقدان، سکانس‌های اکشن و جلوه‌های ویژه فیلم را ستودند ولی انتقادات تندی را علیه فیلمنامه و شخصیت‌سازی و بازی‌ها مطرح کردند. مخالفت‌هایی که در هیاهوی پوشش خبری بی‌سابقه‌ای که فیلم با توجه به جایگاهش در حافظه و فرهنگ عامه صنعت سینمای آمریکا داشت گم شد. «تهدید شیخ» با احتساب فروش نسخه سه بعدی آن بیش از یک میلیارد دلار فروش کرد و پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما تا آن زمان بعد از «تایتانیک» شد؛ فروشی که در هیچ یک از قسمت‌های قبلی و بعدی تکرار نشد.

نسخه بعدی، جنگ ستارگان اپیزود دوم: حمله کلون‌ها

(۲۰۰۲) بود و با وجود آن که با ۱۴۲ دقیقه طولانی‌ترین اپیزود کل این مجموعه بود اما تنها ۶۵۰ میلیون دلار فروش داشت و در نهایت با اکران جنگ ستارگان اپیزود سوم: انتقام سیت (۲۰۰۵) پرونده سه گانه دوم و مجموعه جنگ ستارگان به پایان رسید.

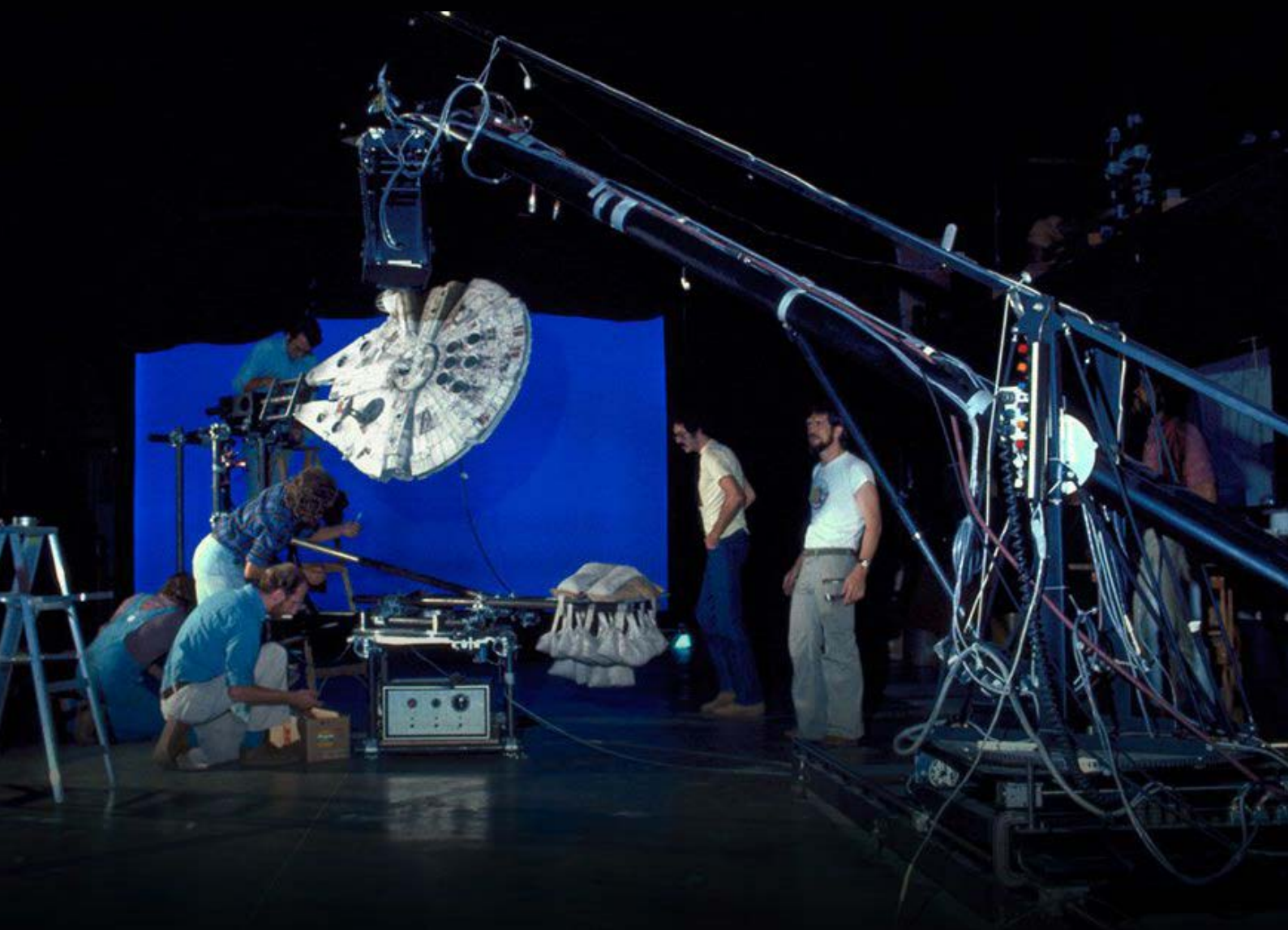
مجموعه‌ای که در طی دهه‌ها میلیون‌ها نفر را به سالن‌های سینما کشاند و تأثیرات عمیقی در فرهنگ، ادبیات، هنر، اقتصاد، تکنولوژی و حتی سیاست دنیا به جا گذاشت.

با پایان مجموعه «جنگ ستارگان» در سال ۲۰۰۵ بنیاد فیلم آمریکا به پاس قدردانی از خالق آن جایزه یک عمر دستاورد هنری خود را به جرج لوکاس تقدیم کرد و شبکه دیسک‌های او را در لیست صد آمریکایی برتر تاریخ قرار داد. سال ۲۰۱۲ جرج لوکاس در مصاحبه با مجله امپایر بازنشستگی خود از ساخت فیلم‌های پر هزینه و بزرگ را اعلام کرد و گفت که تنها به ساخت فیلم‌های شخصی به عنوان سرگرمی ادامه خواهد داد.

در نهایت در سال ۲۰۱۲ دیزنی، با پرداخت ۴ میلیارد دلار مالکیت لوکاس فیلم را به دست آورد و به فصلی طولانی و پر افتخار از این کمپانی پایان داد.

دیزنی هم اکنون برنامه‌های بلند پروازانه‌ای برای دارایی جدید خود دارد و تصمیم برای ساخت یک سه گانه دیگر از جنگ ستارگان را اعلام کرده است. سه گانه‌ای که حضور جرج لوکاس به عنوان مغز متفکر و خالق این کهکشان جذاب در آن در حاله‌ای از ابهام است و تردیدهای جدی را در ذهن طرفداران متعصب و بی‌شمار آن ایجاد کرده است.

با این حال و با وجود هر پیشامدی می‌توان اطمینان داشت که نام لوکاس فیلم برای همیشه در صنعت فیلمسازی و دنیای فناوری حک شده است. تنها استودیوی فیلمسازی که مدال ملی تکنولوژی آمریکا را برای فعالیت‌های خود به دست آورد و بیش از هر کمپانی دیگری تخیل را بر پرده‌های سینما مجسم کرد. این تاریخچه موفق و این مسیر پر افتخار بدون شک بیش از هر چیزی به حضور خالقش - جرج لوکاس - گره خورده است. مردی که عقیده داشت: «راز کار این جاست که نا امید نشوید و این کاری بسیار سخت است. چرا که وقتی کاری ارزشمند انجام می‌دهید تا سر حد ناامیدی خواهید رفت. ولی این تنها راه عبور به سوی دیگر است»



علاوه بر کمپانی هایی که در عرصه تولیدات سینمایی نقش بسزایی را ایفا می کنند در اروپا و آمریکا و حتی قاره آسیا استودیوهایی شکل گرفتند که در روند فیلمسازی حرفه ای نقش موثر داشتند. با برخی از این استودیوهای فیلمسازی که موسسان آنها چهره های شناخته شده سینما و عرصه های دیگر بین المللی هستند آشنا می شویم.

استودیوهای فیلمسازی

تاریخچه استودیوهای «پاین وود»/ اینجا خانه جیمز باند است

ارغوان اشتیری

امکانات استودیوهای پاین وود و استودیوهای دنهاام فیلمز بیشتر شدند. هر دو استودیوها به سازمان رنک تعلق داشتند.

روز ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۶ دکتر لزی برگین، منشی پارلمان انگلستان رسماً استودیوها را افتتاح کرد. نخستین فیلمی که در استودیو پاین وود فیلمبرداری شد، ملودی لندن (هلبرت ویلکاکس، ۱۹۳۷) بود. بخش هایی از فیلم در استودیوهای بریتیش و دومینیونز امپریال فیلمبرداری شده بود اما آتش سوزی فیلمبرداری را تعطیل کرده بود.

نخستین فیلمی که تمام و کمال در استودیوهای پاین وود فیلمبرداری شد «صحت شیطان» (کارول رید، ۱۹۳۶) بود.

خیلی زود استودیوهای پاین وود به یکی از سودآورترین بخش های تاریخ سینمای بریتانیا تبدیل و تحت «سیستم اتحادیه» قرار گرفت که در عمل قانونی از سیستم سینمای آمریکا بود. پس از آن و تا به امروز فیلم های متعددی در این استودیوها فیلمبرداری شده و بیشترین درآمد در میان استودیوهای دنیا را همین استودیوهای پاین وود دارد.

سال های ۱۹۴۰

در دوران جنگ جهانی دوم استودیوهای پاین وود مصادره و به «کراون فیلم یونیت» تبدیل شد. پایگاه واحد پنج عکاسی و فیلمبرداری ارتش، واحد تولید فیلم نیروی هوایی و واحد فیلم نیروی هوایی لهستان در استودیوهای پاین وود قرار داشتند.

«کراون فیلم یونیت» بسیاری از مستندهای کلاسیک دوران جنگ را ساخت از جمله مستند برنده جایزه اسکار «پیروزی صحرا» (روی بولتینگ)، آتشی که افروختیم (همفیری جینگز، ۱۹۴۳) و... نیروهای ارتش نیز از این مکان استفاده می کردند. از جمله کارخانه رویال مینت که از سال های دور کارش ساختن مدال و سکه بود.



رنک با چارلز بوت شریک شد و این مکان را به یک استودیوی سینمایی تبدیل کردند. بوت طراحی استودیوها را متأثر از استودیوهای فیلمسازی هالیوود در کالیفرنیا انجام داد. حتی نام استودیوی جدید را پاین وود گذاشت. (به دلیل ازدیاد درخت های ملک همچنین به نظر می آمد می خواست نام استودیو هم آوا با مرکز سینمای آمریکا، هالیوود باشد)

دسامبر همان سال ساخت و ساز شروع شد و هر سه هفته یکبار یک سن فیلمبرداری آماده بهره برداری می شد. ۹ ماه بعد پروژه کامل و یک میلیون پوند هزینه ساختن استودیوها شد. نخست پنج استیج و یک تانکر آب با ظرفیت ۶۵ هزار گالون آماده بهره برداری داشتند که این تانکر آب هنوز مورد استفاده است. در سال های بعدی

استودیوهای «پاین وود» نامی آشنا در صنعت سینمای جهان است زیرا بسیاری از فیلم ها و سریال های مطرح و پر فروش در آنجا جلوی دوربین رفته اند.

از کفش های قرمز ساخته امریک پر سرگر و مایکل پاول تا فیلم های جیمز باند و هری پاتر؛ بعضی از خاطره انگیزترین صحنه های فیلم های تاریخ سینما در استودیوهای «پاین وود» فیلمبرداری شده اند و حال خالی از لطف نیست که تاریخچه ساخته شدن این استودیوها را مرور کنیم.

استودیوهای پاین وود در «یور هیث»، باکینگهام شایر انگلستان، حدود ۳۲ کیلومتر در غرب از مرکز شهر لندن قرار دارد. مدیریت استودیوها را «گروه استودیوهای پاین وود» برعهده دارد. استودیوهای پاین وود محل تولیدات بسیاری از فیلم ها در این سال ها بوده؛ از فیلم های پر هزینه و شوهای تلویزیونی گرفته تا فیلم های مشهورتری مانند جیمز باند و هری پاتر و مجموعه فیلم های «دامه بده» به کارگردانی جراللد توماس.

تاریخچه

استودیوهای پاین وود در ملک هیثر دن هال که یک خانه ویکتوریایی بزرگ بود ساخته شد. کلنل گرانت موردن که یک سرمایه دار کانادایی و نماینده مجلس منطقه «برنتفورد و چیسویک» بود، ملک را خرید، داخل خانه تغییراتی ایجاد کرد و یک حمام ترکی، زمین مخصوص بازی اسکواش در آنجا ساخت. ملک محل ملاقات های سیاستمداران رده بالا و دیپلمات ها بود. پس از مرگ کلنل، میلیاردری به نام چارلز بوت خانه را خریداری و به یک باشگاه محلی تبدیل کرد.

سال های ۱۹۳۰

در سال ۱۹۳۵ متدیست و تاجری به نام جی. آرتور





مانند بازگشت بتمن (تیم برتن) و سه فیلم دیگر جیمز باند (چشم طلایی، فردا هرگز نمی میرد و دنیا کافی نیست) در پایین وود فیلمبرداری شدند. گروه رنک تا سال ۲۰۰۱ مالک استودیوهای پایین وود بود تا اینکه آنجا را به گروهی به مدیریت مایکل گرید و ایوان دونلیوی فروخت. در سال ۲۰۰۹ استودیوهای پایین وود و استودیوهای شپرتون به پاس مشارکت در پیشرفت سینمای بریتانیا جایزه «بفتا» دریافت کردند.

سال های ۲۰۱۰

در حال حاضر استودیوهای پایین وود سهام دار دارد. پیل گروپ که در شهر منچستر است ۷۳ درصد از سهام استودیو را خریداری کرده، جواهر فروش معروف وارن جیمز ۲۷ درصد از سهام را دارد.

دکورها، یادبودها

در استودیوهای پایین وود برای بعضی از فیلم ها دکور و سن ساخته اند. مثلاً استیج ۰۰۷ برای جاسوسی که مرا دوست داشت (۱۹۷۷) ساخته شد. این استودیو یک تانکر آب بزرگ دارد که بزرگترین تانکر آب در اروپاست. سال ۱۹۸۴ به دلیل آتش سوزی این دکور سوخت اما دوباره بازسازی شد و نامش را استیج ۰۰۷ آلبرت بروکلی گذاشتند.

استودیوهای پایین وود به یاد و احترام ریچارد آتن بارو یکی از استیج ها را به نام او نامگذاری کرده است. در سال های اخیر دو استودیو پایین وود دیگر هم ساخته شده یکی در آمریکا و آتلانتا و دیگری در مالزی قرار دارد.

های نورمن ویزدوم نیز در استودیوهای پایین وود فیلمبرداری می شدند.

در سال های ۱۹۶۰ استودیو دیگر وابستگی مالی چندانی به سازمان رنک نداشت. حالا تهیه کنندگان می توانستند با بستن قرار داد بخش هایی از استودیو را اجاره کنند. فیلمبرداری فیلم های جیمز باند در استودیوهای پایین وود با فیلمبرداری دکتر نو (۱۹۶۲، ترنس یانگ) شروع شد.

جی آر تور رنک (که دیگر عنوان لرد را گرفته بود) در سال ۱۹۶۲ بازنشسته شد و جان دیویس جایگزین او گرفت.

سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰

سال های ۱۹۷۰ استودیوهای پایین وود بیشتر برای تولیدات تلویزیونی استفاده می شد که مجموعه مشهور «کاشگران» با نقش آفرینی تونی کرتیس و راجر مور یا آفزا: ۱۹۹۹» از جمله آنها بودند. در اوایل سال های ۱۹۷۰ فیلم های «سوپرمن» در پایین وود فیلمبرداری شدند.

در سال های ۱۹۸۰ چهار فیلم از مجموعه «جیمز باند» شامل فقط برای چشم های تو، اختاپوس، جوازی برای کشتن تو... همینطور فیلم بیگانگان جیمز کامرون و بتمن ساخته تیم برتن برای فیلمبرداری به پایین وود آمدند.

سال های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰

در سال های ۱۹۹۰ به دلیل مالیات های سنگین دولت بر صنعت سینمای بریتانیا کمترین تعداد فیلم های بریتانیایی به تولید رسید، اما فیلم های هالیوودی

کمپانی آف یو (مدرسه بازیگری سازمان رنک) در سال ۱۹۴۵ تاسیس شد. یک سال بعد استودیوهای پایین وود را برای فیلمبرداری و کارهای غیر جنگی دوباره بازگشایی کردند. دو فیلم شاخص سینمای بریتانیا که در پایین وود فیلمبرداری شدند در سال ۱۹۴۸ به نمایش عمومی درآمدند: «الیور توئیست» ساخته دیوید لین و «کفش های قرمز» ساخته امریک پرسبرگر و مایکل پاول.

سازمان رنک که چهار کمبود سرمایه به علت ولخرجی های سال های گذشته شده بود، نتوانست برای «کفش های قرمز» در آمریکا تبلیغات کند، اما «کفش های قرمز» به پرفروش ترین فیلم تهیه شده در سازمان رنک تا آن زمان تبدیل شد. (فروش یک میلیون پوند)

در سال ۱۹۴۸ جان دیویس مدیریت استودیوها را برعهده گرفت. سال بعد سازمان رنک ۱۶ میلیون پوند بدهی بالا آورد که به دلیل شکست فیلم های پرهزینه اش بود. یکی از آنها سزار و کلوپاترا (۱۹۴۶، گابریل پاسکال) نام داشت.

سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰

سال های ۱۹۵۰ استودیو به دلیل فیلمبرداری مجموعه فیلم های «ادامه بده» و «دکتر» به موفقیت های مالی رسید. این فیلم ها را پیتیر راجرز و همسرش بتی باکس نماینده های کمپانی رنک تهیه می کردند. مجموعه فیلم های «ادامه بده» را دو برادر به نام های جرالد توماس و رالف توماس کارگردانی می کردند. سال ۱۹۵۴ فیلم «دکتر» محبوب ترین فیلم در بریتانیا بود. کمدی

داستان جذاب استودیوهای چینه چیتا/قلب سینما در رم می تپد

ارغوان اشتیری



یکی از جذابیت های شهر رم استودیوهای سینمایی چینه چیتاست که بیش از هفتاد سال قدمت دارد. سایت رسمی استودیو چینه چیتا در معرفی این مکان سینمایی اینگونه نوشته است که استودیو چینه چیتا در ماه آوریل سال ۱۹۳۷ توسط بنیتو موسیلینی با هدف تبلیغ ایتالیا و ترویج ایده های فاشیستی از طریق فیلم های سینمایی در جنوب شرقی شهر رم افتتاح شد. بنیتو موسیلینی همراه پسرش ویتوریو و لوئیجی مدیر سینمایی او؛ فردی با شعار «سینما قوی ترین اسلحه است» استودیو چینه چیتا را تاسیس کردند که امکانات بسیاری از آموزش گرفته تا تولید فیلم و تجهیزات مراحل پس از تولید در این استودیوها وجود دارد. ظرف شش سال ابتدایی آغاز به کار چینه چیتا تقریباً ۳۰۰ فیلم در این استودیوهای جدید به تولید رسید که یکی از مشهورترین فیلم هایی که در سال ۱۹۳۷ ساخته شد اسکپیو آفریکانوس: شکست هانیبال نام دارد که برای سکانس نبرد فیلم هفت هزار سیاهی لشکر و همچنین فیل استفاده شد.

گفته می شود بیش از صدهزار حلقه فیلم خبری پیش از جنگ جهانی در انبارهای استودیو آرشیو شده اند از جمله فیلم اعلام پیوستن ایتالیا به نیروهای متحدان در جنگ جهانی دوم توسط موسیلینی.

استودیو چینه چیتا در دوران جنگ جهانی دوم

در سال ۱۹۴۳ ایتالیا اوضاع نابسامانی داشت. چینه چیتا را غارت کردند و تجهیزات تولید فیلم موقتاً در شهر ونیز انبار شد. ظرف دو سال بعدی استودیوهای چینه چیتا هدف بمباران گروه متفقین بود. این استودیوها پس از جنگ و در خلال سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ اردوگاه آوارگان شد.

از آنجا که از سال ۱۹۴۳ به این سو ژانر سینمایی نئورئالیسم ایتالیا شکل گرفت، کارگردان های ایتالیایی به بودجه و تجهیزات استودیوهای چینه چیتا بی توجهی می کردند و به خیابان ها رفته و از بازیگران غیر حرفه ای بهره می گرفتند. ثمره این سبک فیلم هایی است مانند «رم شهر بی دفاع» که حس قوی مشکلات توام با فقر را انعکاس می دهد و به عنوان نماد ایتالیا در آن دوران شناخته می شود.

«رم شهر بی دفاع» برنده جایزه بزرگ جشنواره فیلم کن (۱۹۴۶) و بهترین فیلم انجمن منتقدان شهر نیویورک شد. این فیلم ساخته روبرتو روسلینی نه تنها توجه ها را به صنعت سینمای ایتالیا جلب کرد بلکه استودیوهای چینه چیتا یک گزینه مناسب و ارزان برای ساخت فیلم های هالیوودی شد.

چینه چیتا پس از جنگ

در سال های ۱۹۵۰ آمریکایی ها دنبال تجهیزات ارزان قیمت بودند و رفته رفته توجه شان به استودیو چینه چیتا جذب شد. فیلم هایی مانند تعطیلات رومی و سه سکه در چشمه نه تنها از تجهیزات استودیو نهایت استفاده را بردند بلکه از شهر رم به عنوان لوکیشن استفاده کردند.

تعدادی از کمپانی ها تولیدات حماسی خود را در چینه

چینه چیتا امروز

در سال های میانی ۱۹۹۰ چینه چیتا به بخش خصوصی واگذار شد که دلایل ورشکستگی مالی دولت بود و در این روند هشتاد درصد سهام استودیوها به بخش خصوصی واگذار شد.

اکنون چینه چیتا میزبان برنامه های مختلف تلویزیونی و فیلم های سینمایی است. در سال ۲۰۰۱ مارتین اسکورسیزی برای تولید «دار و دسته نیویورکی ها» به شهر رم و چینه چیتا آمد. سپس تولید مجموعه تلویزیونی «رم» که محصول مشترک بی بی سی و اچ. بی. او بود در آنجا فیلمبرداری شد.

نه تنها فیلمسازان اروپایی و آمریکایی بلکه کارگردان های ایتالیایی نیز به این استودیو علاقه دارند. فدریکو فلینی «چینه چیتا» را دنیای ایده آل خود می خواند و رابطه عاشقانه ای به این استودیو داشت. او بخش هایی از «زندگی شیرین» را در چینه چیتا فیلمبرداری کرد.

اسب تروجان فیلم هلن تروا هم در چینه چیتا ساخته شد.

در سال های اخیر رقیبی برای چینه چیتا در اروپا پیدا شده است: استودیو کوردا در شهر بوداپست که نه تنها امکانات فراوانی دارد بلکه مالیات ناچیزی هم می گیرد که تقریباً یک سوم هزینه های تولید در استودیو چینه چیتا می شود.

با این حال استودیو چینه چیتا هنوز مکانی است که امکانات پیش از تولید، دوران فیلمبرداری و پس از تولید ارایه می کند و تداعی کننده فیلم های محبوب سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است.

در سال ۲۰۰۷ آتش سوزی به استودیو و محوطه اطرافش آسیب زد. در ماه نوامبر سال ۲۰۰۹ ساختن پارکی به نام دنیای چینه چیتا با بودجه ۸۰۰ میلیون دلاری اعلام شد و ۳۴ ژوئیه سال گذشته این پارک افتتاح شد. طراح مشهور ایتالیایی داتنه فرتی این پارک را طراحی کرد. استودیو چینه چیتا معمولاً برای بازدید عمومی بسته است.

چیتا فیلمبرداری کردند مانند کجا می روی؟ ساخته مروین لروی در سال ۱۹۵۱. تولید فیلم هایی موقتی مانند هلن تروا (۱۹۵۶) در چینه چیتا شهرت این استودیو را در دو سوی اقیانوس آتلانتیک عالم گیر کرد.

ین بار نوبت ویلیام وایلر بود که همراه چارلتون هستون فیلم حماسی «بن هور» محصول کمپانی مترو گلدوین مایر را در چینه چیتا فیلمبرداری کند. «بن هور» یک فیلم معمولی نبود زیرا بیش از ۳۰۰ دکور، ۱۰ هزار سیاهی لشکر و بیش از ۱۰۰ هزار لباس برای آن طراحی شده بود. بودجه بن هور بیشتر از ۱۵ میلیون دلار بود حتی یک دریاچه مصنوعی در محوطه پشتی چینه چیتا ساختند که برای سکانس های کشتی های بادبانی از آن استفاده می کردند، اما به یادماندنی ترین سکانس «بن هور» مسابقه ارابه رانی میان مسالا و بن هور است. فیلمبرداری این سکانس بیش از یک میلیون دلار هزینه برداشت. در آن زمان دکوری برای این سکانس ساختند که ۱۸ جریب بود و بزرگترین دکور برای تک سکانس به حساب می آمد.

«بن هور» ماه نوامبر ۱۹۵۹ به نمایش عمومی درآمد و به موفقیت بزرگی دست یافت. این فیلم بیش از ۹۰ میلیون دلار فروخت و کمپانی مترو گلدوین مایر را از ورشکستگی نجات داد. تا امروز «بن هور» یکی از پرافتخارترین فیلم هایی است که در چینه چیتا فیلمبرداری شده است.

سال ۱۹۶۳ یک فیلم حماسی دیگر برای فیلمبرداری به چینه چیتا آمد که تقریباً عامل ورشکستگی کمپانی فاکس قرن بیستم شد. تولید «کلئوپاترا» پس از پاره ای از مشکلات مانند بدی آب و هوا و مشکلات جسمی الیزابت تیلور از لندن به چینه چیتا منتقل شد. این فیلم با آنکه بسیار پرهزینه بود و دکورهای زیبایی برایش ساخته شد اما شهرتش به پشت صحنه فیلم بر می گردد و از رابطه عاشقانه میان الیزابت تیلور و ریچارد برتون ناشی می شود.



استودیوهای بابلسبرگ با ۱۰۳ سال قدمت/ جادوی آلمانی رقم خورد

ارغوان اشتیری

در آنجا بود.

نخستین سال ساخت استودیو سینمای بابلسبرگ در سال ۱۹۲۹ ساخته شد. ملودی قلب (Melodie des Herzens) نخستین فیلم ناطق آلمان در بابلسبرگ به تولید رسید. خلال سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ حدود ۱۰۰۰ فیلم تحت مدیریت یوزف گوبلس وزیر تبلیغات آلمان نازی در این استودیو فیلمبرداری شد.

پس از فروپاشی دیوار برلین و الحاق دو آلمان گروه رسانه ای فرانسوی «ویواندی» استودیو بابلسبرگ را خرید و بعدها (در سال ۲۰۰۴) به کریستف فیسر و کارل ویکن فروخت. آنها فضای استودیو را گسترش دادند تا یک گزینه مناسب برای تولیدات بین المللی بشود. امروزه استودیو بابلسبرگ گلوکیشن تولیدات بین المللی است و از طریق اجاره استودیوها و ساختمان ها بیشترین درآمد را دارد و به مشتریان خارجی سرویس می دهد. همینطور مدیران این استودیو در زمینه تهیه فیلم نیز در صنعت سینما مشارکت دارند.

«اتلس ابر» ساخته واچوفسکی ها یکی از آخرین فیلم هایی بود که توسط مدیران بابلسبرگ با بودجه ۱۰۰ میلیون یورویی - یکی از گران ترین فیلم های تولید شده در آلمان - مورد سرمایه گذاری قرار گرفت که تام هنکس و هال بری در آن نقش آفرینی می کردند. «اتلس ابر» برگرفته از کتاب پرفروش دیوید میچل بود.

همینطور مدیران بابلسبرگ در «لعتی های بی آبرو» سرمایه گذاری کردند. «والکری ها» با بازی تام کروز،

سال ۱۸۹۹ کمپانی دویچه بیواسکوپ را تأسیس کرده بود. کمپانی دویچه بیواسکوپ یک کمپانی مستقل فیلمسازی بود که در سال ۱۹۰۲ از قیصر ویلهلم دوم نیز فیلم ساخته بود. این کمپانی از آمریکا و فرانسه فیلم وارد می کرد و حتی تجهیزات فیلمبرداری می ساخت.

دویچه بیواسکوپ در سال ۱۹۱۱ یک استودیو را در منطقه «نیو بابلسبرگ» و بر ویرانه کارخانه گل سازی مصنوعی قدیمی ساخت. گرونیوم بعد از تأسیس استودیوی جدید در نیو بابلسبرگ و رونق گرفتن کسب و کارش با کارل موریتس شاوزنر، شیمی دان که از سال ۱۸۹۶ مشغول تولید نگاتیو فیلم در کمپانی رانتگن فوتوگرافی در شهر فرانکفورت بود، قرارداد بست. بدین ترتیب اولین بار در تاریخ سینمای آلمان جولز گرونیوم بود که در منطقه بابلسبرگ استودیو ساخت.

گرونیوم و همچنین - که در بین فیلمبرداری از شهر آمستردام تهیه و یک مسئول دوربین به نام جرج فرکل استخدام کرد که فرکل همراه با مارتین کوپ تا سال ۱۹۱۲ برای این کمپانی کار می کردند.

نخستین فیلم - «قص مرگ» ساخته اوربن گد اهل دانمارک بود که ماه فوریه سال ۱۹۱۲ نمایش داده شد. در سال ۱۹۲۶ کمپانی یونیورسوم فیلم آگ (UFA) - که با ادغام چند کمپانی بنیان گذاری شده بود - یک استودیوی بزرگ در بابلسبرگ ساخت که امروزه به تالار مارلنه دیتزیش شهرت دارد. هدف از ساختن این استودیو فیلمبرداری بخش اعظمی از «متروپلیس» ساخته فریتز لانگ

که در این استودیو فیلمبرداری شده اند داشته باشیم به نام های مشهوری در تاریخ سینما برمی خوریم: «متروپلیس» ساخته فریتز لانگ، «فرشته آبی» ساخته یوزف فن اشتربنرگ، «لعتی های بی آبرو» ساخته کوئنتین تارانتینو یا «هتل بزرگ بوداپست» ساخته وس اندرسن که سال ۲۰۱۴ نامزد دریافت اسکار شد.

استودیو بابلسبرگ از زمان تأسیس اش در سال ۱۹۱۲ تحت سیستم های سیاسی گوناگون و رژیم های مختلف اداره شده است مثلاً در دوران جنگ جهانی دوم فیلم های تبلیغاتی برای آلمان نازی تولید می کرد مانند «پیروزی اراده» ساخته لنی ریفتشتال و بعدها به محلی برای «DEFA» - استودیوی دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان سابق - تبدیل شد.

سرآغاز

جولز گرونیوم - پدر سینمای آلمان - در

استودیوی سینمایی بابلسبرگ یکی از قدیمی ترین استودیوهای فیلمبرداری در کشور آلمان است که با گذشت ۱۰۳ سال از عمرش خاطرات زیادی از سینمای جهان را با خود همراه دارد. استودیوی سینمایی بابلسبرگ یکی از قدیمی ترین استودیوهای فیلمبرداری در کشور آلمان است که بیرون از شهر برلین در پوتسدام کنار رود هافل واقع شده است. این استودیو محل فیلمبرداری فیلم های پسا ندرسن، کوئنتین تارانتینو، آلفرد هیچکاک و... بوده و اولین فیلم ناطق اروپا نیز در بابلسبرگ فیلمبرداری شده است.

زمانی آلفرد هیچکاک درباره این استودیو گفته بود: هر چیزی که درباره فیلمسازی یاد گرفتم در بابلسبرگ بود. «هیچکاک از این استودیوی فیلمبرداری در آلمان حرف می زد که در روزگار قدیم میزبان فریتز لانگ، مارلنه دیتزیش و وزیر تبلیغات آلمان نازی یوزف گوبلس بوده است. اگر بخواهیم نگاهی اجمالی به آثاری



از فیلمبردارهای خود را به بابلسبرگ فرستادند تا از نزدیک با دستاوردهای مورتائو آشنا شوند.

در دوران رایش سوم شهرت بابلسبرگ برای تولید فیلم های تبلیغاتی برای آلمان نازی عالم گیر شد، اما خیلی زود این استودیو از نقشه جهان سینما حذف شد.

پرفسور کخ می گوید: یک شبه پروژه های تجربی از بابلسبرگ رخت بر بستند؛ کارگردان ها و بازیگران مهم ناپدید شدند. استودیو هرگز نتوانست موقعیت دوران پیش از آلمان نازی را بدست آورد. پس از اتحاد دو آلمان، تلاش هایی صورت پذیرفت، اما هنوز در حال تلاشیم.

پس از روی کار آمدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ او سینما را ایزاری برای رساندن پیام های مهم خود به دنیا می دید. در دوران جنگ جهانی دوم فیلم های زیادی بر ضد یهودیان در بابلسبرگ تولید شد.

به عنوان مثال برای فیلم «زندگی ادامه دارد» ساخته ولفگانگ لیبن یئر آنها فضای شهری دوران جنگ را در استودیو بابلسبرگ بازسازی کردند.

سال ۲۰۰۷ مدیران استودیو بابلسبرگ با جوئل سیلور تهیه کننده کهنه کار هالیوود قرارداد بستند تا فیلمبرداری فیلم های کمپانی دارک کستل پروداکشنز در بابلسبرگ انجام شود.

می کند. استودیو بابلسبرگ هر سال باید میزبان دو یا سه تولید بزرگ باشد تا هزینه های این محل قدیمی تامین شود. با توجه به بودجه محدود فیلم های آلمانی که تنها هشت درصد از بازار جهانی به فیلم های آلمانی تعلق دارد، بیشتر پروژه ها باید تولیدات بین المللی باشند.

پرفسور گرترود کخ استاد تاریخ سینما در فری یونیورسیتی شهر برلین عقیده دارد: در سال های حکومت وایمار، بابلسبرگ مرکز کلیدی تولید فیلم های بین المللی بود و صنعت سینما یکی از نخستین کسب و کار جهانی به شمار می رفت.

مروری بر نقاط عطف تاریخی

در دوران اوج سال های ۱۹۲۰ استودیو بابلسبرگ در تاریخ سینما نقطه عطفی به جا گذاشت. آنهم فیلمبرداری «آخرین مرد» فردریش ویلهلم بود. مورتائو دوربین را از جایش برداشت و حرکت داد. او اولین کارگردانی بود که دست به این کار زد. یکی از نخستین راه حل های خلاقانه مورتائو قرار دادن دوربین روی دوچرخه و حرکت دادنش بود. همینطور آویزان کردن دوربین از سقف و قرار دادن آن در یک سبد. این رویکرد نو هالیوود را تحت تاثیر قرار داد و آنها گروهی

های جشنواره اضافه کرد و یک فیلم از هر دهه از تاریخ سینما که در آنجا فیلمبرداری شده بود، به نمایش گذاشت.

روزهای از دست رفته شکوه

اگرچه فیلمبرداری پروژه های بین المللی در استودیو بیشتر هزینه های مالی این محل را تامین می کند اما ویکن می گوید که روزهای شکوه و تاثیرگذاری استودیو از دست رفته است. او اشاره می کند: ما مانند دوران قدیم و زمان جمهوری وایمار مالک فیلم ها نیستیم و پخش فیلم نداریم. گاهی اوقات همراه کشورهای دیگر تولید مشترک می سازیم اما امروز مالک عمده فیلم ها، تهیه کنندگان مستقل یا کمپانی های بزرگ هستند. زمانه عوض شده است.

امروزه بیشتر توجه استودیو بابلسبرگ به فیلم های سه بعدی و فیلمبرداری سکانس های مقابل پرده سبز است که بازیگران مقابل پرده سبزی نقش آفرینی می کنند و پس زمینه صحنه با جلوه های کامپیوتری ساخته می شود. به عنوان مثال دو فیلم از محصولات استودیو بابلسبرگ «هانسل و گرتل» و «طلسم ابر» بیشترین استفاده از این ترفند را داشتند.

ویکن عقیده دارد که توجه به تکنولوژی های جدید استودیو را وارد مرحله جدیدی

«نویسنده پشت پرده» ساخته رومن پولانسکی از دیگر تولیداتی هستند که در بابلسبرگ فیلمبرداری و تهیه شده اند. مدیران استودیو در تهیه فیلم های «هتل بزرگ بوداپست» ساخته وس اندرسن، «صداها» ساخته مرجان ساتراپی شرکت داشتند و «پل جاسوس ها» ساخته استیون اسپیلبرگ از جدیدترین پروژه های مهمی هستند که در این استودیو فیلمبرداری شد.

چارلی ویکن مدیر استودیو بابلسبرگ می گوید: بابلسبرگ تنها مرکزی در آلمان شرقی بود که سنت فیلم های قدیمی را حفظ کرد و برای ما اهمیت زیادی داشت.

ایکه وولف سختگوی استودیوهای بابلسبرگ می گوید: برای فیلمسازان و کارگردان های هالیوودی بابلسبرگ مکانی جادویی است. وقتی کوئنتین تارانتینو برای اولین بار اینجا آمد می خواست همه جا را بازدید کند. روی دیوارها دست می کشید. نمی توانست باور کند در بابلسبرگ است.

تارانتینو سکانس های جنگ جهانی دوم «لغنتی های بی آبرو» (۲۰۰۹) را در اینجا فیلمبرداری کرد. سال ۲۰۱۲ به مناسبت صدسالگی استودیو بابلسبرگ جشنواره بین المللی فیلم برلین بخش «تولد مبارک بابلسبرگ» را به برنامه



مروری بر تاریخچه استودیوی امبلین/ اسپیلبرگ به رویاهایش نه نگفت

اشکان مزیدی



اسپیلبرگ بیش از سه دهه پیش استودیوی کوچکی به نام «امبلین» را در گوشه کمپانی یونیورسال راهاندازی کرد ولی بعدها در این استودیو تعدادی از مهم‌ترین و پرفروش‌ترین فیلم‌های جهان ساخته شد.

حدود ۳۵ سال قبل در گوشه‌ای از تشریفات عظیم کمپانی یونیورسال استودیوی جمع و جوری بنا شد تا «Amblin Entertainment» خانه مستقل کارگردان جوان و آینده داری به نام استیون اسپیلبرگ باشد؛ استودیوی فیلمسازی کوچکی که به سرعت بزرگ‌ترین و پوسلزترین فیلم‌های جهان را روانه پرده های سینما کرد و نام بنیانگذارش را به افسانه ای در صنعت سینما مبدل ساخت.

استودیوی امبلین در ۱۹۸۱ میلادی بنا شد اما این آغاز داستان نیست. ماجرا به سال‌ها قبل و دوران دانشجویی اسپیلبرگ برمی گردد یعنی زمانی که اسپیلبرگ به علت کسب نمرات ضعیف از پذیرش در دانشکده معتبر فیلمسازی کالیفرنیا جنوبی جا مانده بود. او که در نهایت تحصیلات دانشگاهی را رها کرد، موفق شد شغل نیمه وقت و بدون حقوقی برای خود در دیارتمان تدوین کمپانی یونیورسال دست و پا کند و این یعنی موقعیتی طلایی برای کسی که از نوجوانی رویای کارگردانی در سر داشت. کمی بعد او فرصتی به دست آورد تا فیلم کوتاهی را بصورت ۳۵ میلی متری بسازد. روایتی ۲۶ دقیقه ای و عاشقانه درباره زوجی در دوره هپی های دهه ۶۰ آمریکا. فیلمی به نام «Amblin»

امبلین (۱۹۶۸) گرچه موفقیت تجاری خاصی به همراه نداشت، اما با جلب توجه سیدنی شینبرگ «Sidney Sheinberg» - مدیر ارشد یونیورسال - به نقطه عطفی در زندگی اسپیلبرگ تبدیل شد. شینبرگ از طرف یونیورسال با اسپیلبرگ جوان قراردادی هفت ساله برای ساخت آیتیم های تلویزیونی امضا کرد؛ قراردادی با ارزش تنها ۲۷۵ دلار در هفته. این قرارداد اما برای اسپیلبرگ تنها شروع کار بود. او تنها در

عرض چند سال شرایط را به کلی دگرگون کرد و با ساخت فیلم آواراه ها (۱۹۷۵) و تصاحب درصد کوچکی از عایدی فیلم، پنج میلیون دلار به جیب زد و برای همیشه به روزهای حقوق بگیر خود پایان داد. در ۱۹۸۱ میلادی اسپیلبرگ دیگر نامی شناخته شده در سینما و یکی از قطب های یونیورسال بود. در این سال او بر طبق قراردادی در گوشه ای از استودیوهای عظیم یونیورسال تشریفات خود را بنا نهاد تا به طور مستقل به فیلمسازی و تهیه کنندگی پردازد؛ فیلم هایی که قرار بود از طریق یونیورسال توزیع شوند اما تحت نام کمپانی شخصی او که به یاد اولین فیلمش Amblin Entertainment نام نهاده شده بود.

تولد یک ستاره

اولین فیلم امبلین موفقیت خاصی به همراه نداشت. تقسیم قاره ای (۱۹۸۱) کمدی - رمانتیک بود که اسپیلبرگ تهیه کنندگی آن را بر عهده داشت و تنها ۱۵

میلیون دلار فروش کرد. اما این استودیوی نوپا در دومین گام درخششی فوق العاده داشت. ای. تی. موجود فرازمینی (۱۹۸۲) فیلمی علمی-تخیلی درباره موجودی فرا زمینی است که ناخواسته در کره زمین فرود می آید و با کمک و دوستی پسری نوجوان و خانواده اش به خانه باز می گردد. فیلم بر پایه زندگی شخصی اسپیلبرگ بنا شده است. دوره ای که او در نوجوانی و در بحبوحه بحران طلاق پدر و مادر دست به خلق دوستی خیالی برای خود می زند.

اسپیلبرگ علاوه بر تهیه کنندگی، کارگردانی و نگارش بخشی از فیلمنامه را به عهده داشت. «ای. تی. موجود فرازمینی» فراتر از حد تصور ظاهر شد و تنها با ۱۰ میلیون دلار بودجه ساخت نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار فروش کرد و فیلم را به پرفروش ترین فیلم تاریخ سینما تا آن زمان تبدیل کرد؛ عنوانی که تا یازده سال بعد و اکران پارک ژوراسیک (۱۹۹۳) دیگر محصول امبلین در اختیار خود اسپیلبرگ بود. بسیاری از منتقدان و سینمادوستان ای. تی. موجود فرازمینی را بهترین فیلم تاریخ سینما در ژانر آدم فضایی ها و دوستی آنها با زمینی ها می دانند.

از آن تاریخ به بعد سایه ای تی در سید دوچرخه الیوت - دوست نوجوانش - به بخشی از لوگوی Amblin Entertainment تبدیل شد.

امبلین دیگر استودیویی شناخته شده در هالیوود بود. نامی که یک شبه از میان غول های کهنه کار سر برآورده بود و خیال آرام گرفتن نداشت. حوزه فعالیت آن ها دیگر تنها به بار قدیمی شان - یونیورسال - محدود نمی شد و پروژه های مختلف با دیگر استودیوها در حال انجام بود.

Gremlins (۱۹۸۴) یا همان موجودات افسانه ای اولین همکاری امبلین با برادران وارنر بود و به یک موفقیت تجاری ختم شد. آن ها هچنین شرلوک هلمز جوان (۱۹۸۵) را با مشارکت پارامونت روانه سینماها کردند؛ یکی از معدود فیلم های آن سال ها که



کرده اند. فیلم هایی که هر کدام نام هایی بزرگ در این صنعت هستند. عصر حجرى ها (۱۹۹۴)، کسپر (۱۹۹۵) - یا همان روح دوست داشتنی - سری فیلم های مردان سیاه پوش (۱۹۹۷-۲۰۱۲)، تاثیر عمیق (۱۹۹۸)، نجات سرباز رایان (۱۹۹۸)، آگه می تونی منو بگیر (۲۰۰۲)، ترمینال (۲۰۰۴)، جنگ دنیاها (۲۰۰۵)، ماجراهای تن تن (۲۰۱۱) و لینکلن (۲۰۱۲) بخشی از این فهرست طولانی هستند.

«امبلین» استودیویی خلاق و فرصت شناس است که به راحتی نبض صنعت سرگرمی جهان را در اختیار دارد، اما این امتیاز و موفقیت بیش از همه مرهون یک نفر و یک نام است: استیون اسپیلبرگ که وجودش همچون قلب تپنده ای، خون زندگی و فیلمسازی را در رگ های کمپانی به جریان می اندازد. مردی که اینک در پس ۷۰ سالگی می داند که رویای کودکی خود را جامه عمل پوشانده است.

قسمت پنجم آن در ۲۰۱۸ میلادی در جریان است. اما دیگر فیلم پر سر و صدای این سال درام تاریخی فهرست شیندلر (۱۹۹۳) بود. این فیلم ۱۹۷ دقیقه ای بر مبنای زندگی واقعی اسکار شیندلر، صنعتگر آلمانی ساخته شده که جان بیش از هزار لهستانی یهودی را با استخدام آنها در کارخانجات خود در جریان هولوکاست نجات داد. فهرست شیندلر علاوه بر تماشاگران، منتقدان را نیز شیفته خود کرد و ۷ جایزه اسکار و ده ها جایزه دیگر را از آن خود کرد. بنیاد فیلم آمریکا «AFI» در سال ۲۰۰۷ فهرست شیندلر را در رده هفتم ۱۰۰ فیلم برتر تاریخ سینمای آمریکا قرار داد.

داستان امبلین اما به اینجا ختم نشد. این استودیوی نسبتاً کوچک اما خلاق در طول سال های فعالیت خود شاهکار های زیادی را به سینما تقدیم کرده است. فیلم هایی که هم در گیشه پیشتاز بوده اند و هم نظر سخت پسندترین منتقدان را به خود جلب

اسپیلبرگ در آن نقش مستقیمی بر عهده نداشت. اما یکی از مهمترین فیلم های آن دوره، درام رنگ ارغوانی (۱۹۸۵) هشتمین ساخته اسپیلبرگ بود. فیلمی بر مبنای کتابی به همین نام از آلیس واکر که جایزه معروف پولیتزر را نیز در اختیار داشت. رنگ ارغوانی که از وجود وویی گلدبرگ و اپرا وینفری - ستاره تاک شوهای آمریکا - بهره می برد داستان زندگی زنان آفریقای -آمریکایی در سال های ابتدایی قرن بیستم است و روایتگر تبعیض، فقر و خشونت است که بر آنان می رفت. رنگ ارغوانی یازده نامزدی جایزه اسکار به همراه آورد، گرچه در عین ناباوری هیچکدام را برنده نشد و به شایعه اختلاف میان دست اندکاران اسکار و صاحبان صنایع فیلمسازی و اسپیلبرگ دامن زد. مانند هر استودیوی دیگری امبلین هم از ذات پرافت و خیز سینما مبری نبود و پروژه های متوسط در تولیدات آنها نیز جای داشت اما هنر امبلین آن جا بود که هر چند سال یک بار یک پروژه پر سر و صدا و پر فروش را عرضه می کرد. سال ۱۹۸۸ این نقش را فیلمی نیمه انیمیشنی به نام «چه کسی برای راجر رابیت پاپوش دوخت؟» بر عهده داشت. این اولین همکاری امبلین با دیزنی به شمار می رفت و در آن شخصیت های کارتون و انسان ها به طور مستقیم رابطه دارند. فیلمی اقبال و وسیع یافت و بیش از ۳۳۰ میلیون دلار فروخت. «چه کسی برای راجر ..» را سر آغاز نسل جدید انیمیشن آمریکا و رنسانس دیزنی می دانند.

تا سال ۱۹۹۳ امبلین به یکی از پولسازترین استودیوهای هالیوود تبدیل شده بود. فیلم هایی چون تنگه وحشت (۱۹۹۱) و سه گانه «بازگشت به آینده» از بزرگترین تولیدات این سال ها به شمار می رفت. آنها همچنین از تلویزیون غافل نمانده بودند و مجموعه کارتون بسیار موفق «داستان های تینی تون» را با همراهی برادران وارنر روی آنتن ها فرستادند. اما طلایی ترین دوره تاریخ امبلین تازه فرا رسیده بود. آنها در سال ۱۹۹۳ با ساخت دو فیلم به نقطه اوجی کم نظیر در میان همه استودیوهای فیلمسازی دست یافتند.

تیرانوزوروس ها

پارک ژوراسیک (۱۹۹۳) فیلمی ماجراجویانه و علمی تخیلی به کارگردانی اسپیلبرگ بود که پای موجودات عظیم الجثه ماقبل تاریخ را به سالن های سینما باز کرد: فیلمی درباره جزیره ای به نام «ایلا نیوبلار» در نزدیکی سواحل آمریکای مرکزی که با سرمایه گذاری خیری میلیاردر و تیم کوچکی از دانشمندان به زیستگاه دایناسورها تبدیل می شود.

اساس فیلم بر مبنای رمانی به همین نام است که امبلین به پشتوانه یونیورسال حق ساخت و پخش نسخه سینمایی آن را در رقابت با سه استودیوی دیگر به دست آورد؛ مزایده ای که شاید اگر دوباره تکرار می شد دیگر رقبا احتمالاً تا پای جان بدست آوردن آن تلاش می کردند؛ چراکه پارک ژوراسیک بار دیگر امبلین را به عنوان سازنده پر فروش ترین فیلم تاریخ سینما مطرح ساخت و بیش از ۹۰۰ میلیون دلار در سراسر جهان فروخت. «پارک ژوراسیک» داستانی پر کشش داشت و جلوه های ویژه کامپیوتری درخشان آن دل تماشاگران را ربود. تا سال ۲۰۱۵ سه دنباله دیگر بر این فیلم ساخته شد و برنامه ریزی ها برای ساخت

